

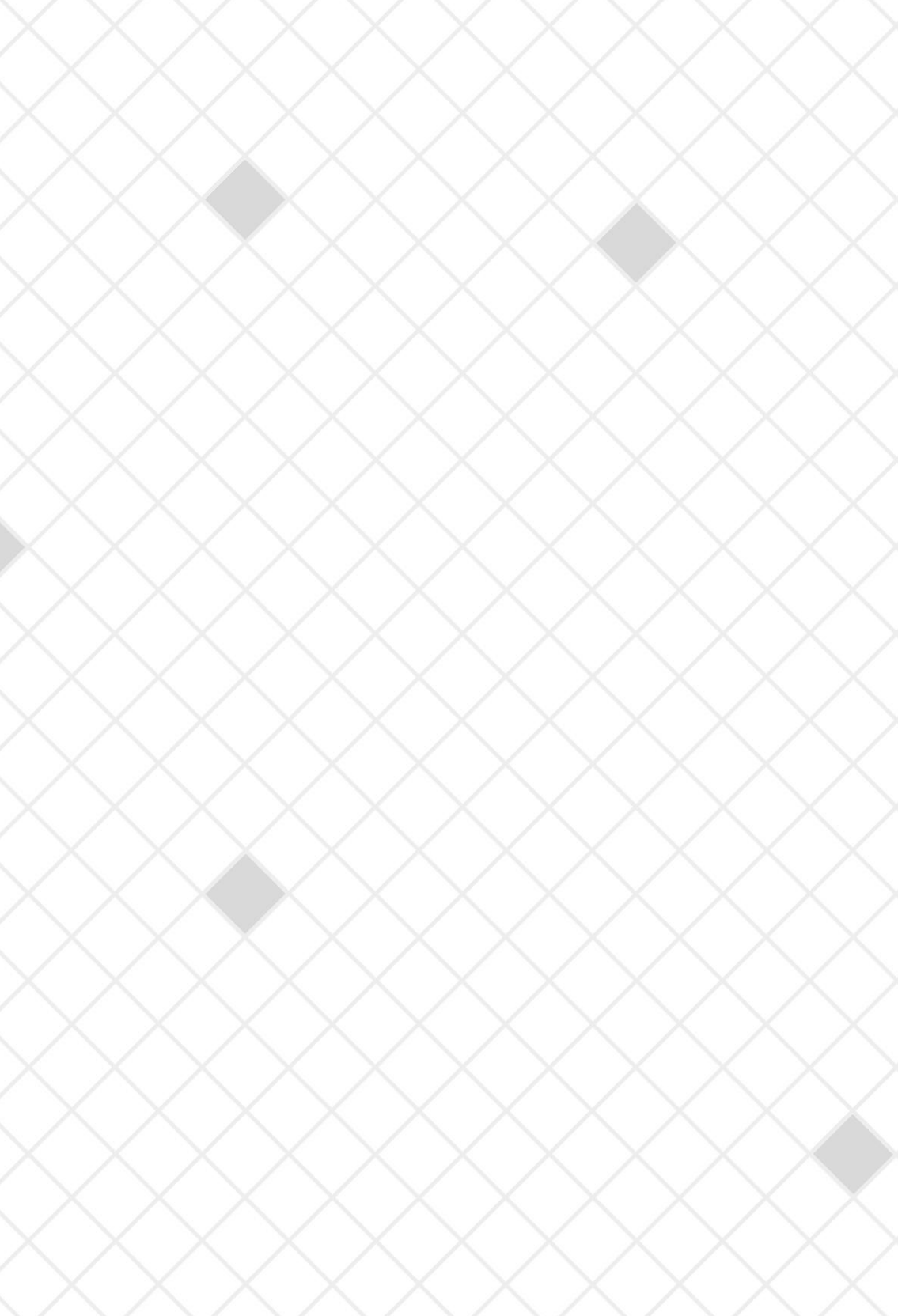
سلسله مباحث  
مهدویت  
(۱۴)

# نفس زکیه و خراسانی

دروس خارج مرکز تخصصی مهدویت  
حوزه علمیه قم

نجم‌الدین طبسی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



# نفس زكیه و خراسانی

مؤلف: نجم الدین طبسی





سرشناسه	: طبسی، نجم‌الدین، ۱۳۳۴ - Tabasi, Najm al-Din
عنوان و نام پدیدآور	: نفس زکیه و خراسانی / مولف نجم‌الدین طبسی ؛ ویراستار ابوالفضل علیدوست.
مشخصات نشر	: قم: حوزه علمیه قم، مرکز تخصصی مهدویت، ۱۴۰۲.
مشخصات ظاهری	: ۲۵۴ ص.
شابک	: ۹۷۸-۶۲۲-۹۰۳۰۴-۵-۵
وضعیت فهرست نویسی	: فیبا
یادداشت	: کتابنامه: ص. [۲۴۷] - ۲۵۴؛ همچنین به صورت زیرنویس.
موضوع	: نفس زکیه، محمدبن عبدالله، ۱۰۰ - ۱۴۵ ق.
موضوع	: محمدبن حسن (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ ق. -- غیبت
موضوع	: Muhammad ibn Hasan, Imam XII - Occultation :
موضوع	: مهدویت -- انتظار -- مقاله‌ها و خطابه‌ها
	: Mahdism -- *Waiting -- Addresses, essays, lectures
اطلاعات رکورد کتابشناسی : فیبا	

## نفس زکیه و خراسانی

مؤلف	: نجم‌الدین طبسی
ویراستار	: ابوالفضل علیدوست
ناشر	: انتشارات مرکز تخصصی مهدویت - حوزه علمیه قم
طراح جلد	: عباس فریدی
صفحه‌آرا	: اشرف جاسمی
شمارگان	: ۵۰۰ نسخه
نوبت چاپ	: اول / زمستان ۱۴۰۲
شابک	: ISBN: ۹۷۸-۶۲۲-۹۰۳۰۴-۵-۵
قیمت	:



تمامی حقوق محفوظ است.

قم: انتشارات مرکز تخصصی مهدویت / خیابان شهیدا / کوچه آمار (۲۲) / بن بست شهید علیان / پ ۲۴  
تلفن: ۲۰ و ۳۷۸۴۱۴۱۰ / ۳۷۸۳۳۷۷۰ (داخلی ۱۱۱۷) نمابر: ۰۲۵-۳۷۷۳۷۱۶۰

[www.mahdi.ir](http://www.mahdi.ir)

[entesharatmarkaz@chmail.ir](mailto:entesharatmarkaz@chmail.ir)

## مقدمه پژوهش

ضرورت تحقیق دقیق، جامع و منسجم، پیرامون مسئله علایم ظهور امام مهدی عجله الله فرجه و به ویژه «نفس زکیه و خراسانی» و پرداخت علمی و روزآمد به این موضوعات که از مباحث قابل اهمیت و مورد سؤال مرتبط با ظهور شمرده می‌شود و گاه مورد سوء استفاده مدعیان و یا گروه‌های انحرافی قرار می‌گیرد، به منظور تبیین صحیح اندیشه مهدویت با رویکرد شیعی و زدودن پیرایه‌های موهوم و موهون از ساحت این حقیقت، از رسالت‌های اصلی حوزه‌های علمیه و علمای بزرگوار به‌ویژه مرکز تخصصی مهدویت است.

مرکز تخصصی مهدویت که در راستای تحقیق و تعمیق و تهذیب در حوزه معارف مهدوی تأسیس گشته است در این راستا، به تأسیس درس خارج مهدویت اقدام کرد تا با بهره‌گیری از تلاش‌های خالصانه جمعی از پژوهشگران عرصه مباحث مهدوی، افق‌های جدیدی را فراروی علاقه‌مندان بگشاید.



پژوهش حاضر یکی از مجموعه مباحث درس خارج مهدویت است که توسط عالم بزرگوار حضرت آیت الله طوسی در مرکز تخصصی مهدویت ارائه شده و به وسیله برخی از شاگردان فاضل ایشان مدون گردیده و به صورت کتاب در اختیار علاقمندان قرار گرفته است.

در این جا، فرصت را مغتنم می‌شماریم و مراتب تشکر و امتنان فراوان خویش را از جناب حجت الاسلام و المسلمین کلباسی مدیر محترم مرکز تخصصی مهدویت که بستر این کار را فراهم آوردند، و نیز جناب حجج اسلام سعید توسلی خواه و محمد مهدی یآوری و مهدی صفری که در تدوین و آماده سازی آن تلاش وافر کردند، اعلام می‌دارم. انتظار می‌رود انتشار این اثر به شکل حاضر، گام نخست برای ارائه آثاری دیگر به شکلی کامل‌تر و انجام پژوهش‌های دیگر در این حوزه باشد. امید آن دارم انتشار این کتاب مورد رضایت امام مهدی علیه السلام قرار گیرد و برای همه شیفتگان و طالبان معارف دینی مفید واقع شود.

مهدی یوسفیان آرانی

معاون پژوهش مرکز تخصصی مهدویت

## بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الحمد لله رب العالمين وصلى الله على محمد وآله الطاهرين سيما الحجة بن الحسن المهدي روي فداه

### مقدمه مؤلف

مجموعه پیش رو مشتمل است بر دو بخش: «قتل نفس زکیه» و «خروج خراسانی». موضوع «قتل نفس زکیه» در بعضی روایات، به عنوان یکی از علائم حتمی ظهور نام برده شده است. لذا پرسش‌ها و استفسارهایی در مورد آن مطرح شده و می‌شود؛ نظیر این موارد: آیا او شخص خاصی از اهل بیت نبی مکرم اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است، یا این که اشاره است به قتل یکی از شخصیت‌های بزرگ؟ آیا این جریان اتفاق افتاده است، یا این که پیش از ظهور و در آستانه آن به وقوع می‌پیوندد؟ آیا این قتل در مسجدالحرام اتفاق می‌افتد، یا در کوفه، یا در جای دیگر؟ آیا این ماجرا یک بار اتفاق می‌افتد یا چند بار؟ آیا روایات این جریان، معتبر است، یا این که مورد مناقشه سندی است؟ این سؤالات را تقریباً در درس خارج مهدویت تا جایی که توانستیم پاسخ دادیم و هرچه مانده است، در ادامه بحث‌ها و به مناسبت‌ها مطرح و تحقیق خواهیم کرد.

همچنین در مورد خروج خراسانی و نیز مثبت یا منفی بودنش و نیز در خصوص علائم ظهور بودنش و گاه در مورد این که آیا او خروج کرده و

موضوعش پایان یافته یا در آینده خواهد آمد، گفت و گو می شود. کسانی که معتقدند او آمده است، وی را بر ابو مسلم خراسانی یا هلاکوخان تطبیق می دهند. سید بن طاووس نیز ادعا کرده بود که خودش سید خراسانی است. این کتاب ادامه «درس های مهدویت» است که به عنایت و توفیق الاهی و الطاف حضرات معصوم علیهم السلام چهارده سال است که به آنها می پردازیم. قسمتی از آن مباحث به صورت کتاب توسط مرکز تخصصی مهدویت حوزه علمیه قم به زیور چاپ آراسته شده و به یاری خداوند به زودی منتشر نیز خواهد شد.

اینجانب از تلاش و جدیت فوق العاده مرکز تخصصی مهدویت و به خصوص از مدیر محترم آن حجت الاسلام والمسلمین کلباسی و حجت الاسلام سعید توسلی خواه و حجت الاسلام والمسلمین مصلحی و تمامی عزیزانی که در نشر این آثار اهتمام داشته و دارند، تشکر و قدردانی می کنم و از خدای بزرگ توفیقات همگان را خواستارم.

نجم الدین طبسی

قم مقدس

ش ۱۴۰۰/۱۰/۲۵ هـ.

۱۲/جمادی الثانی/۱۴۴۳ هـ ق

## فهرست مطالب

مقدمه پژوهش ..... ۵

مقدمه مولف ..... ۷

### بخش اول: نفس زکیه

مقدمه ..... ۲۱

جلسه اول ..... ۲۳

بررسی روایات ..... ۲۶

روایت اول ..... ۲۶

پنج نکته در این روایت ..... ۲۷

جلسه دوم ..... ۳۱

روایت دوم ..... ۳۱

چند نکته در مورد نفس زکیه ..... ۳۴

احتمالات در مورد نفس زکیه ..... ۳۵

قراین موجود در روایت ..... ۳۸



- ۳۸ ..... مجادله محمد بن عبدالله (پدر نفس زکیه) با امام صادق علیه السلام
- ۴۲ ..... ادامه روایت دوم
- ۴۷ ..... جلسه سوم
- ۴۷ ..... بررسی روایات مرتبط با نفس زکیه
- ۴۸ ..... روایت سوم
- ۴۹ ..... بررسی سندی روایت
- ۵۰ ..... ابن المتوکل
- ۵۰ ..... حمیری
- ۵۰ ..... ابن عیسی
- ۵۳ ..... روایت چهارم
- ۵۴ ..... بررسی سندی
- ۵۶ ..... نکته‌ای در مورد محمد بن موسی المتوکل
- ۵۹ ..... بحثی در مورد کتاب سرور اهل ایمان
- ۶۱ ..... جلسه چهارم
- ۶۱ ..... روایت پنجم
- ۶۲ ..... منابع روایت
- ۶۳ ..... بررسی سندی
- ۶۳ ..... اشکال اول

۶۳	اشکال دوم .....
۶۶	حتمیت قتل نفس زکیه .....
۶۹	جلسه پنجم .....
۶۹	روایت ششم .....
۷۰	روایت هفتم .....
۷۱	ناقلان روایت از اهل سنت .....
۷۲	روایت هشتم .....
۷۳	ناقلان این روایت از منابع شیعه .....
۷۴	بررسی سندی .....
۷۴	علی بن احمد بندنیجی .....
۷۵	جلسه ششم .....
۷۵	روایت نهم .....
۷۶	اقوال علمای رجال در مورد زیاد بن مروان قندی .....
۷۸	بیان دلایل هر یک از اقوال .....
۸۰	مستند مردود الروایه بودن زیاد بن مروان .....
۸۱	شاهد اول .....
۸۳	شاهد دوم .....
۸۵	شاهد سوم .....

- ۸۷ ..... ادامه بررسی زیادبن مروان قندی
- ۹۱ ..... جلسه هفتم
- ۹۱ ..... روایت دهم
- ۹۴ ..... بررسی سندی
- ۹۵ ..... ۱. محمدبن علی کوفی
- ۹۶ ..... ۲. ابن حسان رازی
- ۹۷ ..... جلسه هشتم
- ۹۷ ..... اشکالات چندگانه در رجال حدیث
- ۹۸ ..... دیدگاه مرحوم کشی در مورد ابوسمینه
- ۹۹ ..... دیدگاه مؤلف در مورد محمدبن سنان
- ۱۰۲ ..... معنای «یعرف و ینکر»
- ۱۰۳ ..... روایت یازدهم
- ۱۰۶ ..... منابع روایت
- ۱۰۷ ..... جلسه نهم
- ۱۰۷ ..... روایات استدرافی در مورد نفس زکیه
- ۱۰۷ ..... روایت دوازدهم
- ۱۱۱ ..... بررسی سند روایت
- ۱۱۶ ..... روایت سیزدهم

- ۱۱۷ ..... مصادر روایت
- ۱۱۷ ..... روایت چهاردهم
- ۱۱۸ ..... مصادر روایت
- ۱۱۹ ..... جلسه دهم
- ۱۱۹ ..... روایت پانزدهم
- ۱۲۳ ..... دیدگاه ما
- ۱۲۵ ..... روایت شانزدهم
- ۱۲۶ ..... بررسی سند
- ۱۲۶ ..... رشدین و ابن لهیعه
- ۱۲۷ ..... عبدالله بن زرییر
- ۱۲۹ ..... قرقاره (یعقوب بن نعیم)
- ۱۳۱ ..... نصر بن لیث مروزی
- ۱۳۲ ..... روایت هفدهم
- ۱۳۳ ..... روایت هجدهم
- ۱۳۵ ..... جلسه یازدهم
- ۱۳۵ ..... روایت نوزدهم
- ۱۳۷ ..... روایات جابر بن یزید جعفی در منابع اهل سنت
- ۱۳۷ ..... روایت اول

- روایت دوم ..... ۱۳۹
- روایت سوم ..... ۱۳۹
- روایت چهارم ..... ۱۴۰
- روایت پنجم ..... ۱۴۱
- روایت بیستم ..... ۱۴۵
- قدیمی ترین منبع خطبه محزون ..... ۱۴۸
- سه روایت از کتاب نهج الخلاص ..... ۱۵۱
- دیدگاه ابن ابی الحدید درباره قتل نفس زکیه ..... ۱۵۱
- ملاحظه ..... ۱۵۲
- دیدگاه محقق کتاب غیبت نعمانی ..... ۱۵۲
- گزارشی از زندگی فرزند عبداللّه بن عباس ..... ۱۵۳
- دو روایت در کافی ..... ۱۵۸
- روایت بیست و یکم ..... ۱۵۸
- جلسه دوازدهم ..... ۱۶۱
- بررسی روایت کافی ..... ۱۶۱
- احتمالات علامه مجلسی درباره «دم حرام» ..... ۱۶۳
- دیدگاه ملا صالح مازندرانی ..... ۱۶۴
- روایت بیست و دوم ..... ۱۶۵



۱۶۷	..... بررسی سندی
۱۶۹	..... نتیجه‌گیری از روایات نفس زکیه.
۱۶۹	..... مروری اجمالی بر روایات گذشته.
۱۷۲	..... دیدگاه نهایی در مورد نفس زکیه.
<b>بخش دوم: خراسانی</b>	
۱۷۵	..... جلسه اول.
۱۷۵	..... مقدمه.
۱۷۷	..... اقوال موجود در مورد خراسانی.
۱۷۸	..... اشکال اول.
۱۷۸	..... اشکال دوم.
۱۹۱	..... جلسه دوم.
۱۹۱	..... بررسی روایات.
۱۹۱	..... روایت اول (حدیث ابن بطائنی).
۱۹۳	..... منابع روایت.
۱۹۴	..... بررسی سندی.
۱۹۴	..... احمد بن محمد بن سعید بن عقده.
۱۹۵	..... احمد بن یوسف بن یعقوب ابوالحسن جعفی.
۱۹۵	..... اسماعیل بن مهران.



- ۱۹۵ ..... حسن بن علی بن ابی حمزه بطائنی
- ۱۹۵ ..... علی بن ابی حمزه بطائنی
- ۱۹۵ ..... تحقیقی در مورد حسن بن علی بن ابی حمزه بطائنی
- ۱۹۷ ..... توثیقاتی در مورد حسن بن علی بن ابی حمزه بطائنی
- ۱۹۸ ..... بررسی توثیقات عام
- ۲۰۰ ..... مناقشاتی در مورد تضعیفات حسن بن علی بن ابی حمزه بطائنی
- ۲۰۳ ..... نظر نهایی ما در مورد حسن بن علی بن ابی حمزه بطائنی
- ۲۰۷ ..... جلسه سوم
- ۲۰۷ ..... اشکالی دیگر بر روایت
- ۲۰۸ ..... پاسخ به اشکال
- ۲۰۹ ..... بررسی دلالی
- ۲۰۹ ..... احتمالات موجود در مورد خراسانی
- ۲۰۹ ..... احتمال اول
- ۲۱۳ ..... احتمال دوم
- ۲۱۶ ..... احتمال سوم
- ۲۱۶ ..... احتمال چهارم
- ۲۱۶ ..... نتیجه

- روایت دوم (حدیث ابن العلاء) ..... ۲۱۶
- بررسی سندی ..... ۲۱۹
- نتیجه ..... ۲۲۲
- جلسه چهارم ..... ۲۲۳
- روایت سوم (حدیث ابن حماد) ..... ۲۲۳
- منابع روایت ..... ۲۲۳
- بررسی سندی (با اغماض از مؤلف و مؤلف) ..... ۲۲۴
- سعید أبو عثمان ..... ۲۲۴
- نظر اهل سنت درباره سعید ابو عثمان ..... ۲۲۴
- روایت چهارم ..... ۲۲۶
- روایت پنجم (حدیث بشیر نبال) ..... ۲۲۸
- بررسی منبع ..... ۲۳۰
- بررسی سندی ..... ۲۳۱
- محمد بن هارون موسی ..... ۲۳۱
- بشیر تبال ..... ۲۳۲
- جلسه پنجم ..... ۲۳۹
- روایت ششم ..... ۲۳۹
- روایت هفتم ..... ۲۴۱

۲۴۲ ..... بررسی روایت

۲۴۳ ..... نتیجه

۲۴۳ ..... روایت هشتم

۲۴۴ ..... روایت نهم

۲۴۶ ..... جمع‌بندی نهایی

۲۴۷ ..... کتابنامه

بخش اول:

نفس زکیه





## مقدمه


یکی از علامت‌هایی که برای ظهور نقل شده «خراسانی» است. عمده مباحث مطرح در مورد او عبارت است از اینکه آیا خراسانی از علامات حتمیه است یا از علامات غیر حتمیه؟ آیا او سید است یا غیر سید؟ آیا از خراسان است یا غیر آن؟ آیا او شخصیتی مثبت دارد یا منفی؟ تاکنون آمده است یا در آینده خواهد آمد؟ آیا روایات خراسانی در کتاب‌های شیعه نیز آمده یا فقط در کتاب‌های عامه مطرح شده‌اند؟

به نظر می‌رسد افراط و تفریطی در مسئله وجود دارد. عده‌ای خراسانی را آن‌قدر مثبت و جدی گرفته‌اند که می‌گویند او جزو فرماندهان سپاه امام زمان عجل‌الله‌فرجه خواهد بود و حضرت، برخی فتوحات در عملیات‌ها و جنگ‌ها را به دست او انجام می‌دهد. در مقابل، برخی دیگر می‌گویند ما در مورد خراسانی تنها دو روایت داریم که هر دو روایت مشکل دارند.

ما نخست باید ببینیم در این مبحث چند روایت وجود دارد و از آن‌ها چه مطلبی استفاده می‌شود. آیا آن‌ها اعتبار سندی دارند یا خیر. اگر آن



روایات به حد استفاضه رسید، آیا دوباره به بررسی سندی نیاز خواهیم داشت یا نه. در این صورت نیز، باید بررسی شود که آیا اصل خراسانی به حد تواتر یا استفاضه رسیده است یا نه؛ همچنین آیا ویژگی‌های آن نیز ثابت است یا نیست.



## جلسه اول

قبل از ورود به بحث نفس زکیه، بیان چند نکته ضروری است:

**نکته اول:** مجموع روایاتی که در مورد نفس زکیه وارد شده‌اند، طبق جست‌وجوی اولیه، بیش از بیست روایت است. سه مورد از این روایات از مصادر اهل سنت‌اند و هیچ‌کدام به پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ منتهی نمی‌شود. البته یکی از این سه روایت، از عمار است و شأن او این نیست که از جانب خود مطلبی نقل کند، بلکه بی‌شک از معصوم شنیده و روایت کرده است. از این سه روایت، معلوم می‌شود که نفس زکیه در کتاب‌های اهل سنت نیز به‌طور محدود و کم‌رنگ مطرح است؛ اما عمده روایات در این زمینه در کتاب‌های شیعه دیده می‌شوند.

**نکته دوم:** بیش‌تر روایات مرتبط با موضوع نفس زکیه از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام‌اند. البته از ائمه دیگر، همچون امام باقر عَلَيْهِ السَّلَام روایاتی اندک در این زمینه نقل شده‌اند.

**نکته سوم:** بر پایه روایات، نفس زکیه در مکه کشته می‌شود؛ اما طبق یک روایت مرسله، نفس زکیه در کوفه به قتل می‌رسد. حال، آیا دو نفس زکیه وجود دارند، یا نفس زکیه یکی است؛ یا این که در نقل اشتباه شده است؟

**نکته چهارم:** در بیش تر روایات، قتل نفس زکیه از علامات حتمی است؛ اگرچه در بعضی از آن‌ها، این نکته به عنوان علامت حتمی نیامده است.

**نکته پنجم:** بر اساس بعضی روایات، زمان قتل نفس زکیه پانزده روز قبل از قیام حضرت مهدی عج است. از همین رو، طبق این نقل‌ها، قتل نفس زکیه از علامات ظهور محسوب می‌شود؛ اما طبق برخی دیگر از روایات، قتل نفس زکیه بعد از خروج حضرت مهدی عج رخ خواهد داد.

با این تعارض چه باید کرد؟ آیا «خروج» را غیر از «ظهور» بدانیم تا قتل نفس زکیه جزو علامات شود؛ به خصوص با توجه به برخی روایات که قتل نفس زکیه را بعد از خروج و قبل از ندای آسمانی ذکر کرده‌اند؟ در این صورت، قتل نفس زکیه جزو علامات ظهور خواهد شد.

این مطلب با روایتی که قتل نفس زکیه را پیش از ندا می‌داند، سازگار نیست؛ زیرا بر اساس این روایات، ندای آسمانی در شب بیست و سوم یا شب بیست و چهارم ماه رمضان است. از آن جا که ظهور امام عج در ماه محرم و در روز عاشورا گفته شده است، اگر قتل نفس زکیه را پیش از صیحه بدانیم، پانزده روز فاصله‌ای که در روایت مذکور آمده است، محقق نمی‌شود.

**نکته ششم:** نفس زکیه در برخی روایات از نسل امام حسین علیه السلام و در تعدادی دیگر، از نسل امام حسن علیه السلام عنوان شده است.

**نکته هفتم:** برخی روایات اذعان دارند که نفس زکیه سفیر حضرت مهدی علیه السلام است. اگر این مطلب صحیح باشد، به بعد از قیام و ظهور حضرت مربوط خواهد شد. در این صورت، شهادت او دیگر علامت ظهور تلقی نمی شود.

**نکته هشتم:** روایاتی که در مورد نفس زکیه وجود دارند، برخی صحیح هستند و گویا جای بحثی ندارند؛ ولی غالب آن‌ها مشکل سندی دارند. با وجود این، اگر ما مبنای آیت الله خویی (استفاضه) را قبول کنیم، از بررسی سندی احادیث بی نیاز خواهیم شد. در غیر این صورت، در مورد نفس زکیه تنها دو یا سه روایت صحیح‌السند داریم که با آن‌ها فقط اصل موضوع نفس زکیه و علامت بودن او اثبات می شود؛ اما در مورد تفصیلاتش که آیا قبل از ظهور است یا بعد از ظهور، از نسل امام حسین علیه السلام است یا امام حسن علیه السلام، در کوفه کشته می شود یا در مکه؛ به دلیل محکم و بیان روشن دیگری نیاز داریم. در ادامه، به بررسی هر کدام از روایات می پردازیم:

## بررسی روایات

### روایت اول

اولین روایت مرتبط با موضوع نفس زکیه از کتاب کافی شریف است؛ زیرا محور بحث ما کتب اربعه است:

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِيسَى عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ أَبِي أَيُّوبَ الْخُرَّازِيِّ عَنْ عُمَرَ بْنِ حَنْظَلَةَ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: خَمْسَ عِلَامَاتٍ قَبْلَ قِيَامِ الْقَائِمِ؛ الصَّيْحَةُ وَالسُّفْيَانِيُّ وَالْخَسْفُ وَقَتْلُ النَّفْسِ الزَّكِيَّةِ وَالْبِمَانِيُّ. فَقُلْتُ: جَعَلْتَ فِدَاكَ إِنْ خَرَجَ أَحَدٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِكَ قَبْلَ هَذِهِ الْعِلَامَاتِ أَمْ تُخْرَجُ مَعَهُ؟ قَالَ: لَا. فَلَمَّا كَانَ مِنَ الْغَدِ تَلَوْتُ هَذِهِ الْآيَةَ: ﴿إِنْ نَشَأْ نُزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةٌ فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ﴾ فَقُلْتُ لَهُ: أَمْ هِيَ الصَّيْحَةُ؟ فَقَالَ: أَمَا لَوْ كَانَتْ خَضَعَتْ أَعْنَاقُ أَعْدَاءِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ؟<sup>۳</sup> ... شنیدم که امام

۱. قیام‌های متعددی در زمان امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ انجام می‌شد. حضرت در مورد آن‌ها فرمودند: «هرکسی قیام کند مخارج اهل و عیالش با من است؛ چون حکومت عباسی باید متزلزل شود.» حال بحثی است در مورد قیام‌های آخرالزمان که آیا قیام‌های قبل از ظهور امام زمان عَلَيْهِ السَّلَامُ مورد تأیید است یا خیر. برخی به استناد بعضی روایات مثل روایت «کل رایة ترفع» درصدد مخلوش کردن قیام‌ها، به‌خصوص انقلاب اسلامی هستند. این روایت، هم از نظر سند مشکل دارد و هم از نظر دلالت جای بحث است. از جمله روایاتی که به آن استناد می‌کنند، همین روایت است که اکنون مورد بحث ما نیست.

۲. شعراء: ۴.

۳. کلینی، محمد بن یعقوب، کافی، ج ۸، ص ۳۱۰، ح ۴۸۳.



صادق علیه السلام فرمود: «قبل از قیام حضرت قائم علیه السلام، زمان پنج نشانه رخ می‌دهد: ندای آسمانی، سفیانی، فرورفتن زمین، کشته شدن نفس زکیه و یمانی» عرض کردم: جانم به فدای شما! اگر یکی از اهل بیت شما پیش از این علامات قیام کند، او را همراهی کنیم؟ حضرت فرمود: «خیر.»

### پنج نکته در این روایت

نکاتی را در مورد این روایت بیان می‌کنیم:

**نکته اول:** آیه‌ای که در این روایت بیان شده، یازده مرتبه در یازده روایت به مناسبت‌های مختلف از ائمه علیهم السلام به آن استناد شده و بر آیات و علامات ظهور امام زمان علیه السلام تطبیق داده شده است؛

**نکته دوم:** ظاهر این روایت محکوم کردن همه قیام‌های قبل از ظهور است. بر فرض که این روایت را بپذیریم، باید در دلالتش دقت کنیم؛ زیرا در آن می‌گوید: «من اهل بیتک». اگر ظاهر این روایت را این‌گونه بپذیریم و اعم از این که از اهل بیت بدانیم؛ باید بگوییم همه قیام‌ها، از جمله قیام مختار و امثال آن محکوم است؛ در حالی که ائمه علیهم السلام چنین مطلبی را نگفته‌اند؛ بلکه قیام مختار و تعدادی دیگر از قیام‌ها را تأیید کرده‌اند؛

**نکته سوم:** از این روایت حتمی بودن علامت قتل نفس زکیه استفاده نمی‌شود. آنچه در این روایت آمده، جمله «خمس علامات» است؛ بدون این که به حتمی بودن آن اشاره شود؛



نکته چهارم: از این روایت تفصیلات مربوط به نفس زکیه استفاده نمی‌شود؛ فقط همین مقدار اثبات می‌گردد که نفس زکیه کشته می‌شود؛ ولی این که او چه کسی است و در کجا کشته می‌شود؛ از آن به دست نمی‌آید؛

نکته پنجم: در مورد سند این روایت، نقاد این فن، علامه مجلسی که نقد و ایرادهای فراوانی به اسناد کافی شریف دارد؛ وقتی به این حدیث می‌رسد، می‌گوید: «حسن کالصحیح»؛ زیرا اگر ایرادی وجود داشته باشد، در مورد عمر بن حنظله است که آن نیز مرتفع است. از همین رو می‌فرماید: «کالصحیح.» سپس ایشان می‌فرماید: «شهادت ثانی این روایت را صحیح شمرده است.»

همچنین علامه مجلسی در مورد مقصود راوی از این کلام که می‌گوید: «أهي الصيحة؟»؛ می‌افزاید: «الظاهر أنه عليه السلام قرره علی أن المراد بها الصيحة و بين أن الصيحة تصير سببا لخضوع أعناق أعداء الله؛<sup>۱</sup> گویا امام سخن راوی را تأیید می‌کند و این که منظور از «آية من السماء» همان صيحة آسمانی است.»

مرحوم ملا صالح مازندرانی در شرح اصول کافی می‌فرماید:

۱. مجلسی، محمدباقر، مرآة العقول، ج ۲۶، ص ۴۰۶، ح ۴۸۳.

قوله «خمس علامات» العلامات كثيرة وقد مرت هذه الخمسة وعدة اخرى قبل ذلك لعل المراد بالنفس الزكية الحسيني المذكور سابقا، والمراد من الصيحة المنادي الاول ملك و المنادي الثاني الشيطان<sup>۱</sup> ويفرق بينهما من كان يؤمن بولاية صاحب الامر ومن شاء الله ان يهديه؛<sup>۲</sup> نشانه‌ها فراوان است و این پنج نشانه در روایات دیگر نیز گذشت. مقصود از نفس زکیه، همان حسنی است که پیش از این بیان شد. منظور از صیحه و ندا همان نداکننده نخستین، یعنی ملکی از ملائکه است. منادی دوم، شیطان است؛ ولی کسی که ولایت حضرت مهدی علیه السلام را داشته باشد، می‌تواند بین این دو ندا تفاوت بگذارد.

از منظر نگارنده، اگر به دنبال تفصیلات موضوع نفس زکیه نباشیم، همین روایت برای اثبات اصل نفس زکیه کافی است.

۱. مقصود از شیطان، یا ابلیس است یا انسان‌های شیطان‌صفت. هر دو صیحه است و هر دو به گوش همه می‌رسد.

۲. مازندرانی، ملاصالح، شرح اصول کافی، ج ۱۲، ص ۴۳۵. این روایت را در بحث حسنی مطرح کردیم و معلوم شد که مشکل سندی ندارد.



## جلسه دوم

### روایت دوم

مرحوم مجلسی روایتی را در بحارالانوار از کتاب سرور اهل ایمان نقل می‌کند. این روایت سه منبع بیش‌تر ندارد: سرور اهل ایمان، بحارالانوار به نقل از سرور اهل ایمان و اثبات الهداة<sup>۲</sup> به نقل از بحارالانوار که تنها ابتدای روایت را که مورد بحث ما است؛ ذکر کرده است. روایت چنین است:

و بِالْإِسْنَادِ يَرْفَعُهُ إِلَى أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي حَدِيثٍ طَوِيلٍ إِلَى أَنْ قَالَ: يَقُولُ الْقَائِمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِأَصْحَابِهِ: يَا قَوْمَ، إِنَّ أَهْلَ مَكَّةَ لَا يَرِيدُونَنِي وَلَكِنِّي مَرْسَلٌ إِلَيْهِمْ لِأَحْتِجَّ عَلَيْهِمْ بِمَا يَنْبَغِي لِمِثْلِي أَنْ يَحْتِجَّ عَلَيْهِمْ فَيَدْعُوا رِجَالًا مِنْ أَصْحَابِهِ <sup>۳</sup> فَيَقُولُ لَهُ: امْضُ إِلَى أَهْلِ مَكَّةَ فَقُلْ: يَا أَهْلَ مَكَّةَ، أَنَا رَسُولُ فَلَانٍ إِلَيْكُمْ وَهُوَ يَقُولُ لَكُمْ: إِنَّا أَهْلُ

۱. در مورد کتاب سرور اهل ایمان، پیش از این بحث شد که آیا همان کتاب غیبت است یا کتاب منتخب الانوار المصنیه.

۲. حرّ عاملی، محمدبن حسن، اثبات الهداة، ج ۳، ص ۵۸۲.

۳. در کتاب سرور اهل ایمان به جای این کلمه «منهم» آمده است.

بیت الرِّحْمَةِ وَمَعْدِنُ الرِّسَالَةِ وَالْخِلاَفَةِ وَنَحْنُ ذُرِّيَّةُ مُحَمَّدٍ وَسُلَالَةُ النَّبِيِّينَ  
وَإِنَّا قَدْ ظَلَمْنَا وَاضْطَهَدْنَا وَقَهَرْنَا وَابْتَزْنَا مِنْهَا حَقًّا مِنْذُ قُبُضِ نَبِيِّنَا إِلَى  
يَوْمِنَا هَذَا فَنَحْنُ نَسْتَنْصِرُكُمْ فَانصُرُونَا. فَإِذَا تَكَلَّمْتُمْ هَذَا الْفَتَى بِهَذَا  
الْكَلَامِ أَتُوا إِلَيْهِ فَذَبْحُوهُ بَيْنَ الرَّكْنِ وَالْمَقَامِ وَهِيَ النَّفْسُ الزَّكِيَّةُ فَإِذَا  
بَلَغَ ذَلِكَ الْإِمَامَ قَالَ لِأَصْحَابِهِ: أَلَا أَخْبَرْتُمْ أَنَّ أَهْلَ مَكَّةَ لَا  
يُرِيدُونَنَا فَلَا يَدْعُونَهُ حَتَّى يَخْرُجَ...<sup>۱</sup>؛ ابو بصير از امام باقر عليه السلام چنين  
نقل می کند: «حضرت قائم عليه السلام به یاران خود می فرماید: اهل مکه  
مرا نمی خواهند؛ ولی من نماینده ای به قصد اتمام حجت می فرستم.  
سپس یکی از یاران خود را فرامی خواند و می فرماید: به مکه برو و

۱. در کتاب سرور اهل ایمان به جای آن «الا اخبرکم» آمده است.

۲. ادامه روایت بحار الانوار: «فِيهِطُ مِنْ عَقِبَةِ طَوًى فِي ثَلَاثِمِائَةٍ وَثَلَاثَةِ عَشَرَ رَجُلًا عِدَّةُ أَهْلِ بَدْرٍ  
حَتَّى يَأْتِيَ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ فَيُصَلِّي فِيهِ عِنْدَ مَقَامِ إِبْرَاهِيمَ أَرْبَعَ رَكَعَاتٍ وَيَسْنُدُ طَهْرَهُ إِلَى الْحَجَرِ الْأَسْوَدِ  
ثُمَّ يَحْمَدُ اللَّهَ وَيُثْنِي عَلَيْهِ وَيَذْكُرُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَيُصَلِّي عَلَيْهِ وَيَتَكَلَّمُ بِكَلَامٍ لَمْ يَتَكَلَّمْ بِهِ أَحَدٌ مِنَ  
النَّاسِ فَيَكُونُ أَوَّلَ مَنْ يَضْرِبُ عَلَى يَدِهِ وَيَبَايِعُهُ جَبْرِئِيلُ وَمِيكَائِيلُ وَيَقُومُ مَعَهُمَا رَسُولُ اللَّهِ وَآمِيرُ  
الْمُؤْمِنِينَ فَيَدْفَعَانِ إِلَيْهِ كِتَابًا جَدِيدًا هُوَ عَلَى الْعَرَبِ شَدِيدٌ بَخَاتِمِ رُطْبٍ فَيَقُولُونَ لَهُ اعْمَلْ بِمَا فِيهِ وَ  
يَبَايِعُهُ الثَّلَاثِمِائَةُ وَقَلِيلٌ مِنَ أَهْلِ مَكَّةَ ثُمَّ يَخْرُجُ مِنْ مَكَّةَ حَتَّى يَكُونَ فِي مَثَلِ الْخَلْقَةِ. قُلْتُ: وَ مَا الْخَلْقَةُ؟  
قَالَ: عَشْرَةُ آلَافٍ رَجُلٍ جَبْرِئِيلُ عَنِ يَمِينِهِ وَمِيكَائِيلُ عَنِ شِمَالِهِ ثُمَّ يَهْزُ الرَّايَةَ الْجَلْبِيَّةَ وَيُنْشِرُهَا وَهِيَ  
رَايَةُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ السَّحَابَةُ وَدَرَعُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ السَّبَاعَةُ وَيَتَقَلَّدُ بِسَيْفِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ  
ذِي الْفَقَارِ.» وَ فِي خَيْرِ آخِرٍ «مَا مِنْ بَلَدَةٍ إِلَّا يَخْرُجُ مَعَهُ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ إِلَّا أَهْلَ الْبَصْرَةِ فَإِنَّهُ لَا يَخْرُجُ  
مَعَهُ مِنْهَا أَحَدٌ» (مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۰۷).

بگو: ای اهل مکه! من از طرف قائم علیه السلام برایتان پیام آورده‌ام که من اهل بیت رحمت، معدن رسالت و خلافت، ذریه پیامبر، حضرت محمد صلی الله علیه و آله و از نسل پیامبران هستم. به ما ظلم شده است و مورد فشار و بی‌مهری قرار گرفته‌ایم. حق ما را ربودند و از زمان رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله تا امروز حق ما غصب شده است. از شما یاری می‌طلبیم. همین که سخن او تمام می‌شود، وی را دستگیر می‌کنند و بین رکن و مقام سر می‌برند. او همان نفس زکیه است. همین که این خبر به قائم علیه السلام می‌رسد، به یاران خود می‌فرماید: به شما گفتم که اهل مکه مرا نمی‌خواهند. سرانجام اصحاب امام از او می‌خواهند که قیام کند.»

برای توضیح بیش‌تر این قسمت، روایت دیگری را از امام باقر علیه السلام به نقل از ابو خالد کابلی بیان می‌کنیم:

و بِالْإِسْنَادِ إِلَى الْكَابِلِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: يَبَايِعُ الْقَائِمُ بِمَكَّةَ عَلَى كِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّةِ رَسُولِهِ وَ يَسْتَعْمَلُ عَلَى مَكَّةَ ثُمَّ يَسِيرُ نَحْوَ الْمَدِينَةِ فَيَبْلُغُهُ أَنَّ عَامِلَهُ قَتَلَ فَيَرْجِعُ إِلَيْهِمْ<sup>۲</sup> فَيَقْتُلُ الْمُقَاتِلَةَ وَ لَا يَزِيدُ عَلَى ذَلِكَ<sup>۳</sup>؛ در روایت کابلی از امام باقر علیه السلام چنین آمده است: در مکه با امام زمان علیه السلام، به شرط

۱. از این بخش روایت معلوم می‌شود که این جریان به بعد از ظهور حضرت مربوط است.

۲. به سوی اهل مکه.

۳. مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۰۹.

عمل به کتاب و سنت رسول الله ﷺ بیعت می‌شود. [سپس امام] نماینده‌ای را تعیین و نماینده به سوی مدینه حرکت می‌کند؛ ولی در مسیر، به حضرت خبر می‌دهند که اهل مکه نماینده را به قتل رسانده‌اند. از همین رو [امام] به مکه باز می‌گردد و جنگجویان را به قتل می‌رساند و علاوه بر آن، برخورد دیگری انجام نمی‌دهد.

سپس مؤلف بیان می‌کند که مقصود از «لا یزید شیئا»، آن است که کسی را به اسارت نمی‌برد.

این که روایت می‌گوید: «امام فقط جنگجویان را می‌کشد»؛ تنها در این نقل آمده است؛ در صورتی که کتاب‌های دیگری مثل ارشاد، اعلام الوری، روضه، کشف الغمه، صراط مستقیم و مختصر نیز این روایت را نقل می‌کنند؛ ولی در آن‌ها این‌گونه آمده است: «یقتل ثلاثة آلاف من قریش.»

### چند نکته در مورد نفس زکیه

پیش از این، چند نکته را به‌عنوان مقدمه بحث مطرح کردیم. اکنون چند نکته دیگر را به‌عنوان تتمه می‌آوریم. مبنای طرح این نکته‌ها آن است که وقتی وارد روایات می‌شویم، با دقت و آگاهی بیش‌تری متون آن‌ها را بررسی کنیم:

**نکته اول:** نفس زکیه یعنی چه؟ آیا منظور از آن، شخص خاصی است، یا کلمه نفس زکیه کنایه از جمعی است که به پاکدامنی (زکیه) موصوف شده‌اند؟

«زکیه» از کلمه «زکی»، به معنای نمو و پاک گرفته شده و به معنای انسانی است که دارای نفس پاک و طیب باشد.

### احتمالات در مورد نفس زکیه

در این که منظور از نفس زکیه چیست؛ دو احتمال گفته شده است: **احتمال اول:** مقصود شخص خاصی است که دارای این ویژگی است. طبق این احتمال، منظور از نفس زکیه انسانی کامل یا در مسیر تکامل است و در علم و اخلاص و جهاد در جامعه منشأ اثر است. هنگامی که چنین شخصی کشته می شود، طبیعی است شهادت او در جامعه موج ایجاد می کند و بر معادلات جامعه تأثیر می گذارد.

**احتمال دوم:** زکیه، یعنی «بریء». طبق این احتمال، منظور از نفس زکیه فردی است که بی گناه در مکه کشته می شود.<sup>۱</sup> در قرآن نیز در جریان حضرت خضر و حضرت موسی علیهم السلام به این معنا اشاره شده است:

---

۱. همانند مرحوم میرزا ابوطالب یزدی. او شخصی بی گناه بود که در حال احرام، هنگام طواف به تهوع دچار شد. وهابی ها وی را متهم می کنند که می خواسته کعبه و مسجد الحرام را نجس کند. سرانجام او را به همین اتهام اعدام کردند. به همین دلیل موجی از اعتراض به جنایات وهابیت و آل سعود به راه افتاد. تا جایی که مرحوم سید ابوالحسن اصفهانی سه سال مردم را از رفتن به مکه منع کرد.



﴿فَانطَلَقَا حَتَّىٰ إِذَا لَقِيَا غُلَامًا فَقَتَلَهُ قَالَ أَ قَتَلْتَ نَفْسًا زَكِيَّةً بِغَيْرِ نَفْسٍ لَقَدْ جَنَّتَ شَيْئًا نُّكْرًا﴾؛<sup>۱</sup> باز به راه خود ادامه دادند تا این که کودکی را دیدند و او [= همران موسی؛ حضر] آن کودک را کشت! [موسی] گفت: آیا انسان پاکی را بی آن که قتلی کرده باشد، کشتی؟! به راستی کار منکر و زشتی انجام دادی! اگر منظور احتمال دوم باشد، باید آن را بر معنایی وسیع و کنایی حمل کنیم. به این بیان که در آخرالزمان انسان های بی گناه فراوانی کشته می شوند و کشته شدن نفس زکیه گویای فتنه های متعدد آن زمان است. اما احتمال اول با روایت سازگاری و تناسب بیشتری دارد؛ چرا که قتل نفس زکیه بر جامعه تأثیر و در جامعه انعکاس دارد.

**نکته دوم:** آیا نفس زکیه در بین رکن و مقام کشته می شود، یا در جای دیگر؟ در مورد مکان کشته شدن نفس زکیه در روایات، هم «بین رکن و مقام» در مکه و هم «ظهر الکوفه» در عراق نقل شده است. به همین دلیل، باید آن ها را بررسی سندی کرد تا معلوم شود کدام یک از این دو نقل ترجیح سندی دارد و قابل اعتماد است.

**نکته سوم:** آیا قتل نفس زکیه اتفاق افتاده است، یا اتفاق خواهد افتاد؟ به عبارت دیگر، آیا مقصود از نفس زکیه، همان «محمد بن عبدالله بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب است» که در زمان منصور قیام کرد

۱. کشف: ۷۴.



و در «احجار الزيت» به شهادت رسید؟

گویا شهید سید محمد صادق صدر اصرار دارد که این جریان اتفاق افتاده و نفس زکیه کسی غیر از «محمد بن عبدالله علوی» نیست. ایشان می گوید:

و لعمری إن هناک ما يدل علي هذا الانطباق، فلو استطعنا أن ننفي القرائن الدالة علي نفيه تعين الالتزام بآبائنا و ان النفس الزکیة المقصودة، هو هذا الثائر العلوي... اذن فالنفس الزکیة لیست الا ذلك الثائر العلوی، و لعمری انما علامة مهمة و ملفتة للنظر، حیث اتسعت ثورته، حتی خاف منها المنصور، كما یتضح لمن راجع المقاتل و لا نرید أن ندخل فی تفاصيله؛<sup>۱</sup> در این جا به طور جدی باید ادعا کنیم شواهدی در دست داریم که مقصود از نفس زکیه همین شخص انقلابی از خاندان حضرت علی علیه السلام است و اگر بتوانیم قرآینی که در رد این نظریه آمده است، باطل کنیم؛ می توانیم به این مطلب ملتزم شویم. بنابراین، نفس زکیه کسی نیست جز همین محمد بن عبد الله علوی. به جان خودم سوگند که آن نشانه‌ای مهم و جالب توجه بود؛ زیرا نهضتش ادامه داشته، به اندازه‌ای که منصور دوانیقی از او به وحشت افتاده است و این مسئله برای هر کس که به کتاب مقاتل الطالبیین مراجعه کند، روشن و واضح می‌شود و ما فعلاً نمی‌خواهیم به جزئیات آن وارد شویم.

۱. صدر، سید محمد صادق، تاریخ الغیبة الكبرى، ص ۵۱۱.

حال سؤال ما این است که آیا می‌توان به صرف نفی قرآینی که بر عدم تطبیق نفس زکیه بر علوی قائم شده است، تطبیق را اثبات کرد یا این که باید بر این ادعا که نفس زکیه بر سید علوی تطبیق دارد، شاهد و دلیل آورد؟

### قرآین موجود در روایت

شهید صدر دلایلی را بر انطباق بیان می‌کند؛ ولی دلایل مزبور خیلی قوی نیستند، بلکه دلایل نفی قوی‌ترند. در این زمینه قرآینی وجود دارند که عبارتند از:

**قرینه اول:** نفس زکیه‌ای که در روایات آمده است، بین رکن و مقام کشته می‌شود؛ در حالی که این شخص علوی در احجار الزیت کشته شده است.

**قرینه دوم:** عمده روایاتی که در مورد نفس زکیه آمده‌اند، از امام صادق علیه السلام و با قیام علوی مرتبط و هم‌زمان هستند. لذا نمی‌تواند جریان نفس زکیه بر قیام علوی منطبق شود. البته تعدادی از روایات نیز از امام باقر علیه السلام هستند که ایشان نیز پیش از علوی بوده‌اند. پس این قرینه، قرینیت ندارد.

### مجادله محمدبن عبدالله (پدر نفس زکیه) با امام صادق علیه السلام

در جریان قیام محمدبن عبدالله، امام صادق علیه السلام با عبدالله بن حسن، پدر محمد، بحثی داشتند. امام علیه السلام به او فرمودند:

إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ وَاللَّهُ لَيْسَ إِلَيْكَ وَلَا إِلَى ابْنِكَ وَإِنَّمَا هُوَ هَذَا؛ يَعْنِي السَّقَّاحَ، ثُمَّ هَذَا؛ يَعْنِي الْمَنْصُورَ، ثُمَّ لَوْلَدَهُ بَعْدَهُ لَا يَزَالُ فِيهِمْ حَتَّى يُؤْمَرُوا الصَّبِيَّانَ وَيُشَاوِرُوا النِّسَاءَ. فَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ: وَاللَّهِ يَا جَعْفَرُ مَا أَطَّلَعَكَ اللَّهُ عَلَى غَيْبِهِ وَمَا قُلْتُ هَذَا إِلَّا حَسَدًا لِابْنِي. فَقَالَ: لَا وَاللَّهِ مَا حَسَدْتُ ابْنِيكَ وَإِنَّ هَذَا يَعْنِي أَبَا جَعْفَرَ الْمَنْصُورَ يَقْتُلُهُ عَلَى أَحْجَارِ الزَّيْتِ، ثُمَّ يَقْتُلُ أَخَاهُ بَعْدَهُ بِالطُّفُوفِ وَقَوَائِمِ فَرَسِهِ فِي مَاءٍ ثُمَّ قَامَ مَغْضَبًا يَجْرُ رِءَاءَهُ فَتَبِعَهُ أَبُو جَعْفَرَ وَقَالَ: أَتَدْرِي مَا قُلْتَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ؟ قَالَ: أَيُّ وَاللَّهِ أَدْرِيهِ وَإِنَّهُ لَكَائِنٌ. قَالَ: فَحَدَّثَنِي مِنْ سَمِعَ أَبَا جَعْفَرَ يَقُولُ فَاَنْصَرَفْتُ لَوْ قَتَلْتُ فَرْتَبْتُ عَمَلِي وَمَيَّزْتُ أُمُورِي تَمَيِّيزَ مَالِكٍ لَهَا. قَالَ: فَلَمَّا وَلِيَ أَبُو جَعْفَرَ الْخِلَافَةَ سَمِيَ جَعْفَرًا الصَّادِقَ وَكَانَ إِذَا ذَكَرَهُ قَالَ: قَالَ لِي الصَّادِقُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ: كَذَا وَكَذَا فَبَقِيَتْ عَلَيْهِ؛<sup>۳</sup> «به خدا سوگند، حکومت نه برای تو است و نه برای

۱. حکومت عباسیان حدود ۵۲۵ سال به طول انجامید.

۲. عده‌ای بر این نکته اصرار دارند که برخی ائمه مذاهب اهل سنت، شیعه و طرفدار اهل بیت علیهم السلام بوده و برای دوستی آنان به زندان نیز رفته‌اند. آنان در این میان، از ابوحنیفه اسم می‌برند. باید دانست اگر در تاریخ ثبت است که طرفداری از جانب ابوحنیفه صورت گرفته، در مورد عبدالله، پدر نفس زکیه بوده است. حرکتی که بدون اذن امام بود و امام صادق علیه السلام آن را نفی و محمد را از قیام نهی کرد. اگر امثال ابوحنیفه حبس و زندان شدند، به دلیل همین جریان انحرافی بود که صددرصد از جانب امام مردود بوده است.

۳. مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، ج ۴۷، ص ۱۶۱، ب ۵، ح ۲۲۷ و اصفهانی، ابوالفرج،

مقاتل الطالبیین، ص ۱۷۲.



پسرت؛ بلکه برای این است» و حضرت اشاره کرد به ابوالعباس، سفاح. «پس از او حکومت برای ابوجعفر، منصور دوانیقی است و پس از او، برای فرزندان او؛ تا این که حاکمیت را به کودکان واگذارند و با زنان مشورت کنند.»

عبدالله بن حسن گفت: ای جعفر! خداوند تو را به علم غیب آگاه نکرده و تو از روی حسادت این حرف‌ها را به فرزندم محمد نسبت می‌دهی. امام فرمود: «والله از روی حسادت نیست و قاتل او همین ابوجعفر منصور است. او را در منطقه احجار الزیت به قتل می‌رساند. سپس برادر او را در منطقه طفوف به قتل می‌رساند.» سپس امام در حالی که عصبانی بود، جلسه را ترک کرد؛ به طوری که عبای او به زمین می‌کشید. منصور حارث امام را دنبال کرد و گفت: می‌دانی چه گفستی؟ امام فرمودند: «والله می‌دانم چه گفتم و این امر اتفاق خواهد افتاد!» منصور گفت: از امام باقر علیه السلام نیز این نکته شنیده شده است. پس از آن، زمینه خلافت خود را فراهم کردم. او هنگام خلافت خود از امام، به صادق علیه السلام تعبیر می‌کرد.

قرینه سوم: نفس زکیه به معنای نفس طیب، پاک و طاهر است؛ اما شخصی که قیام کرد، این گونه نبود؛ بلکه او فردی منحرف بود و ادعای مهدویت داشت. هم پدرش در چند مورد ادعای مهدویت کرد و هم خودش به صورت مکرر ادعا می‌کرد که مهدی است؛ حتی زمانی که



کوچک بود، برای مردم نامه می نوشت و آنان را به سوی خودش دعوت می کرد: «وِیْسَمِی نَفْسَه الْمَهْدِی.»<sup>۱</sup>

عبداللّه بن حسن در جای دیگر، بعد از این که امام چند بار او را از قیام نهی کرد، به ایشان گفت: ما از قبل شنیده بودیم هنگامی که حکومت اموی از بین رفت، حکومت به دست ما می افتد. پس بیا با فرزندم، به عنوان این که او مهدی است، بیعت کن.

و قَدْ عَلِمْتُمْ أَنَّا لَمْ نَزَلْ نَسْمَعُ أَنَّ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ إِذَا قَتَلَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا خَرَجَ الْأَمْرُ مِنْ أَيْدِيهِمْ، فَقَدْ قَتَلُوا صَاحِبَهُمْ . یعنی الولید بن یزید . فهِلْمُ نَبِیْعِ مُحَمَّدًا، فَقَدْ عَلِمْتُمْ أَنَّهُ الْمَهْدِی؛<sup>۲</sup> و این را همه دانسته اید که ما پیوسته شنیده ایم که هر گاه این قوم [بنی امیه] به کشتن یکدیگر دست زدند، کار از دستشان خارج می شود؛ و اکنون این ها ولید بن یزید را کشته اند. پس بیایید همگی با محمد بیعت کنیم؛ زیرا به خوبی دانسته اید که مهدی موعود او است.

با وجود این انحراف، چگونه می توان نفس زکیه را بر او تطبیق کرد؟! اما این که به محمد بن عبداللّه، نفس زکیه گفته شده است، دلیل بر زکی بودن او نیست؛ بلکه لقبی بوده که بعضی به او داده یا پدرش و خودش چنین صفتی را مدعی شده اند.

۱. اصفهانی، ابوالفرج، مقاتل الطالبیین، ص ۱۸۹.

۲. همان، ص ۱۷۱.

قرینه چهارم: بر اساس روایات، قتل نفس زکیه پانزده روز قبل از ظهور امام زمان علیه السلام است؛<sup>۱</sup> در حالی که قتل او در زمان منصور و زمان امام صادق علیه السلام بوده است. پس با این قراین نمی توان نفس زکیه را بر او تطبیق داد. شهید محمد صادق صدر ادله ای از کتاب مقاتل الطالبیین نقل می کند که مخدوش است؛ هر چند ایشان در آخر، تطبیق را می پذیرد.

### ادامه روایت دوم

... يَقُولُ الْقَائِمُ عليه السلام لِأَصْحَابِهِ: يَا قَوْمُ، إِنَّ أَهْلَ مَكَّةَ لَا يَرِيدُونَنِي  
وَلَكِنِّي مَرْسَلٌ إِلَيْهِمْ لِأَحْتَجَّ عَلَيْهِمْ بِمَا يَنْبَغِي لِمَثَلِي أَنْ يَحْتَجَّ عَلَيْهِمْ  
فِيدَعُو رَجُلًا مِنْ أَصْحَابِهِ... فَإِذَا تَكَلَّمْتُمْ هَذَا الْفَتَى بِهَذَا الْكَلَامِ أَتُوا  
إِلَيْهِ فَذَبْحُوهُ بَيْنَ الرُّكْنِ وَالْمَقَامِ وَ هِيَ النَّفْسُ الزَّكِيَّةُ فَإِذَا بَلَغَ ذَلِكَ  
الْإِمَامُ قَالَ لِأَصْحَابِهِ: أَلَا أَخْبَرْتُمْ أَنَّ أَهْلَ مَكَّةَ لَا يَرِيدُونَنَا فَلَا  
يَدْعُونَهُ حَتَّى يَخْرُجَ فِيهِبُطُ مِنْ عَقَبَةِ طُوًى فِي ثَلَاثِمِائَةٍ وَثَلَاثَةَ عَشَرَ  
رَجُلًا عَدَّةَ أَهْلِ بَدْرٍ حَتَّى يَأْتِيَ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ فَيُصَلِّيَ فِيهِ عِنْدَ مَقَامِ  
إِبْرَاهِيمَ أَرْبَعَ رَكَعَاتٍ وَيَسْنُدُ ظَهْرَهُ إِلَى الْحَجَرِ الْأَسْوَدِ ثُمَّ يَحْمَدُ اللَّهَ  
وَيُبْنِي عَلَيْهِ وَيَذْكُرُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَيُصَلِّيَ عَلَيْهِ وَيَتَكَلَّمُ بِكَلَامٍ لَمْ يَتَكَلَّمْ  
بِهِ أَحَدٌ مِنَ النَّاسِ فَيَكُونُ أَوَّلُ مَنْ يَضْرِبُ عَلَى يَدِهِ وَيَبَايِعُهُ جِبْرِئِيلُ

۱. «لیس بین قیام القائم و بین قتل النفس الزکیه الا خمس عشرة ليلة.»

وَمِيكَائِيلُ وَيَقُومُ مَعَهُمَا رَسُولُ اللَّهِ وَأَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ فَيَدْفَعَانِ إِلَيْهِ  
 كِتَابًا جَدِيدًا هُوَ عَلَى الْعَرَبِ شَدِيدٌ بِحَاتِمِ رَطْبٍ يَقُولُونَ لَهُ اعْمَلْ  
 بَمَا فِيهِ وَيَبَايِعُهُ الثَّلَاثُمِائَةَ وَقَلِيلٌ مِنْ أَهْلِ مَكَّةَ ثُمَّ يُخْرَجُ مِنْ مَكَّةَ حَتَّى  
 يَكُونَ فِي مِثْلِ الْخَلْقَةِ. قُلْتُ: وَمَا الْخَلْقَةُ؟ قَالَ: عَشْرَةُ آلَافٍ رَجُلٌ؛  
 جَبْرَائِيلُ عَنْ يَمِينِهِ وَمِيكَائِيلُ عَنْ شِمَالِهِ ثُمَّ يَهْزُ الرِّايَةَ الْجَلْبِيَّةَ وَيُنْشِرُهَا  
 وَهِيَ رَايَةُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ السَّحَابَةُ وَدَرَعُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

۱. مردم جبرئیل را به صورت مکرر در چهره‌های مختلف دیده‌اند؛ مثلاً در زمان حرکت امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام از مکه به کربلا. ابن عباس می‌گوید: دیدم جبرئیل با امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام بیعت کرد. این مطلب در کتاب‌های شیعه و سنی نقل شده است. همچنین جبرئیل بارها در چهره دحیه کلبی دیده شده است. در کتاب سیر اعلام النبلاء از ذهبی آمده است که یکی از زنان پیامبر دیدن جبرئیل را به‌عنوان یکی از افتخارات خود بیان می‌کند. حال اگر بگوییم حضرت فاطمه عَلَيْهَا السَّلَام یا حسنین عَلَيْهِمَا السَّلَام جبرئیل را دیده‌اند، می‌گویند شما به نزول جبرئیل و وحی بر آنان قائل هستید!

۲. نکته‌ای که در این روایت است، رجعت کردن پیامبر و امام علی عَلَيْهِمَا السَّلَام است که در ابتدای ظهور اتفاق می‌افتد. به این موضوع باید توجه داشت که اصل رجعت از ضروریات مذهب شیعه است و تنها در جزئیاتش اختلاف دیدگاه وجود دارد.

۳. شاید کنایه از حکومت‌های عرب باشد.

۴. در مورد نفس زکیه باید همان بیان مرحوم مجلسی را که بین خروج و ظهور تفاوت گذاشته است، قبول کنیم.

۵. این پرچم اگر باز شود، صاحب آن برنمی‌گردد، مگر با فتح و پیروزی.



السَّابِغَةُ وَيَتَقَدُّ بِسَيْفِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ذِي الْفَقَارِ؛<sup>۱</sup> پس از قتل سفیر امام مهدی علیه السلام که همان نفس زکیه است در بین رکن و مقام؛ و رسیدن این خبر به حضرت؛ ایشان به اتفاق ۳۱۳ نفر، به عدد اصحاب بدر، وارد مسجدالحرام می شود و نزد مقام ابراهیم چهار رکعت نماز می خواند. سپس به حجرالاسود تکیه می دهد و پس از حمد و ثنای پروردگار خطبه ای می خواند که تا آن روز احدی چنان نگفته است.

اولین کسانی که با او بیعت می کنند، جبرئیل و میکائیل هستند. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و امیرالمؤمنین علیه السلام رجعت می کنند و به حضرت قائم علیه السلام دستورالعمل می دهند. دستوری که بر عربها [حکومت های عرب] سنگین و ناگوار است. سپس اصحاب حضرت و عده کمی از اهل مکه با ایشان بیعت می کنند. حضرت در مکه می ماند تا جمع اصحاب به ده هزار نفر برسد. سپس در حالی که جبرئیل در سمت راست و میکائیل در سمت چپ حضرت است، پرچم را که پرچم رسول الله است، باز

۱. چرا به شمشیر امیرالمؤمنین علیه السلام، «ذوالفقار» می گویند؟ به این دلیل که به هر کسی که برخورد کند او را به دو فقر دنیوی و اخروی دچار می کند. فقر دنیوی این که عمر او را پایان می دهد؛ و فقر اخروی این که او را از رحمت الاهی محروم می کند و کسی نمی تواند از او دفاع کند.

۲. مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۰۷، ح ۸۱.

می‌کند و در حالی که زره پیامبر را به تن دارد و شمشیر ذوالفقار در دست ایشان است، از مکه خارج می‌شود.

اگر از سند این روایت که «مرفوعه» است، چشم‌پوشی کنیم؛ با دقت در این متن باید گفت امام زمان علیه السلام در فاصله‌ای کوتاه بعد از شهادت نفس زکیه ظهور می‌کنند.

پیش از این گفته شد که اصل این روایت در کتاب سرور اهل الایمان آمده و غیر از بحارالانوار و اثبات الهداة کسی آن را نقل نکرده است. سند این روایت در کتاب سرور به شیخ مفید برمی‌گردد؛ ولی ایشان وسائط و طریق روایت را به امام باقر علیه السلام ذکر نکرده است. از همین رو این روایت، «مرفوعه<sup>۱</sup>» و «ضعیف» است؛ هرچند متن آن قوی است و شواهد نیز دارد.

۱. نیلی، بهاء‌الدین، سرور اهل الایمان، ص ۹۴.





## جلسه سوم

### بررسی روایات مرتبط با نفس زکیه

روایات در مورد نفس زکیه متعددند. در مراجعه قبلی به ۲۲ روایت دست یافتیم؛ اما پس از مراجعه مجدد معلوم شد در منابع فریقین حدود ۲۷ روایت در این زمینه وجود دارند. لذا در اصل نفس زکیه جای بحث نیست. آنچه جای بحث دارد، این موارد است: حتمیت یا عدم حتمیت او؛ مکانی که او به قتل می‌رسد؛ قتل او پیش از ظهور است یا بعد از ظهور؛<sup>۱</sup> فاصله زمانی قتل او تا ظهور حضرت مهدی علیه السلام؛ از فرزندان امام حسن علیه السلام است یا از فرزندان امام حسین علیه السلام؛ آیا او همان سید حسنی است یا شخصیتی دیگر غیر از او؛ آیا نفس زکیه تاکنون آمده است، یا در آینده خواهد آمد.<sup>۲</sup> همگی این موارد محل بحث و بررسی هستند.

---

۱. برخی تأکید دارند که این اتفاق در ۲۵ ذی‌الحجه پیش خواهد آمد؛ چون از طرفی ظهور امام را در دهم ماه محرم، مسلم می‌دانند و از طرفی، این روایت، قتل نفس زکیه را پانزده روز قبل از ظهور حضرت بیان می‌کند. از همین رو، طبق عقیده آنان تاریخی که قتل صورت می‌گیرد، ۲۵ ذی‌الحجه می‌شود.

۲. از این رو که برخی می‌گویند بر همان نفس زکیه در دوران منصور دوانقی منطبق

## روایت سوم

عَنْ الثُّمَالِيِّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: إِنَّ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام كَانَ يَقُولُ: خُرُوجَ السُّفْيَانِيِّ مِنَ الْمُحْتَمومِ وَالنِّدَاءِ مِنَ الْمُحْتَمومِ وَطُلُوعَ الشَّمْسِ مِنَ الْمَغْرِبِ مِنَ الْمُحْتَمومِ وَأَشْيَاءَ كَانَ يَقُولُهَا مِنَ الْمُحْتَمومِ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: وَاخْتِلَافُ بَنِي فُلَانٍ مِنَ الْمُحْتَمومِ وَقَتْلُ النَّفْسِ الرُّكْبِيَّةِ مِنَ الْمُحْتَمومِ وَخُرُوجَ الْقَائِمِ مِنَ الْمُحْتَمومِ. قُلْتُ: وَكَيْفَ يَكُونُ النِّدَاءُ؟ قَالَ: يُنَادِي مُنَادٍ مِنَ السَّمَاءِ أَوَّلَ النَّهَارِ يَسْمَعُهُ كُلُّ قَوْمٍ بِأَلْسِنَتِهِمْ: أَلَا إِنَّ الْحَقَّ فِي عَلِيٍّ وَشِيعَتِهِ، ثُمَّ يُنَادِي إِبْلِيسُ فِي آخِرِ النَّهَارِ: مِنَ الْأَرْضِ أَلَا إِنَّ الْحَقَّ فِي عِثْمَانَ وَشِيعَتِهِ فَعِنْدَ ذَلِكَ يَرْتَابُ الْمُبْطَلُونَ؛<sup>۱</sup> أَبُو حَمَزَةَ ثَمَالِيًّا مِي گويد: به امام صادق عليه السلام عرض کردم که امام باقر عليه السلام می فرمود: خروج سفیانی، ندای آسمانی، طلوع خورشید از مغرب و علامت هایی دیگر همه از علامت های حتمی است. امام صادق عليه السلام فرمود: «علاوه بر آن، اختلاف بنی فلان [که شاید

است. اگر این گونه باشد، مثبت بودن چهره او نه تنها محرز نیست، بلکه محرز است که شخصیتی منفی دارد.

۱. از این روایت حتمیت قتل نفس زکیه استفاده می شود؛ ولی آیا از آن، موارد دیگری مثل زمان و مکان قتل و سایر موارد استفاده می شود؟

۲. مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۸۹، ح ۲۷.

بنی عباس باشد] و قتل نفس زکیه و خروج حضرت قائم علیه السلام نیز از علائم حتمی است.» عرض کردم: ندای آسمانی چگونه خواهد بود؟ حضرت فرمود: «ابتدای روز ندای آسمانی شنیده می شود که هر کس با زبان خودش آن را می شنود. ندا چنین است: حق از آن علی علیه السلام و شیعه او است. سپس در آخر روز ابلیس در زمین ندا سر می دهد که حق با عثمان و پیروان اوست. در آن هنگام اهل باطل به تردید می افتند.»

اولین کسی که این روایت را نقل کرده، فضل بن شاذان، طبق نقل شیخ مفید در ارشاد و شیخ طوسی در کتاب غیبت است؛ اما اولین کسی که این روایت را به سند دیگری از ابو حمزه ثمالی نقل کرده، شیخ صدوق در کمال الدین است.<sup>۱</sup>

### بررسی سندی روایت

مرحوم شیخ صدوق می گوید: «حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكَّلِ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرِ الْحَمِيرِيِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِيسَى عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَجُوبٍ عَنْ أَبِي حَمْزَةَ ثُمَالِي قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ...»

این روایت از حیث سند، هیچ مشکلی ندارد و باید آن را پذیرفت.

۱. صدوق، کمال الدین، ج ۲، ص ۶۵۲، ب ۵۷، ح ۱۴.

## ابن المتوکل

شاید ابن متوکل توثیق خاصی از جانب قدما نداشته باشد؛ لکن قراینی وجود دارند که می‌شود به آن‌ها برای قبول او اعتماد کرد. مهم‌ترین آن قراین عبارتند از:

۱. تعدد و کثرت روایت صدوق از ایشان؛ تا جایی که گفته شده صدوق ۴۸ مورد از او روایت نقل کرده است؛
۲. اعتماد صدوق به ایشان؛
۳. توثیقات متأخران.

ابن طاووس در فلاح السائل<sup>۱</sup> می‌گوید: «متفق علی وثاقته.» مرحوم خویی می‌فرماید: «الرجل لا ینبغی التوقف فی وثاقته.»<sup>۲</sup>

## حمیری

وی شیخ القمیین و صاحب کتاب قرب الاسناد است که در جلالیت و وثاقت او جای هیچ بحثی نیست.

## ابن عیسی

در مورد ابن عیسی نکته‌ای است که باید به آن دقت کرد؛ چون ممکن است برخی به این نکته استناد کنند و سند را از اعتبار بیندازند. اشکال این است:

---

۱. ابن طاووس، علی بن موسی، فلاح السائل، ص ۲۸۴.  
 ۲. خویی، سیدابوالقاسم، معجم رجال الحدیث، ج ۱۷، ص ۲۸۵.

مرحوم خوبی در این زمینه می‌گوید:

«ما كان احمد يروي عن ابن محبوب، من اجل ان اصحابنا يتهمون ابن محبوب في روايته عن ابي حمزه.»<sup>۱</sup>

اشکال آن است که روایات احمد بن محمد بن عیسی، از ابن محبوب، از ابوحمزه صحیح نیست؛ زیرا ابن محبوب اصلاً از ابوحمزه روایت نقل نمی‌کند. از همین رو روایاتی را که احمد بن محمد بن عیسی از ابن محبوب از ابوحمزه نقل کرده است؛ نمی‌توانیم بپذیریم.

در جواب این اشکال باید گفت: آری؛ مبنای ابن محبوب همین بود که از ابوحمزه نقل نکند؛ ولی بعدها توبه کرد و از عقیده‌اش برگشت. لذا روایات ابن محبوب را از ابوحمزه می‌پذیریم.

علاوه بر آن، به این روایت اعتنا شده است. این روایت را شیخ مفید

در ارشاد از ابوحمزه به صورت مستقیم از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند:

قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ خُرُوجُ السُّفْيَانِيِّ مِنَ الْمُحْتَمِ قَالَتْ نَعَمْ وَالنِّدَاءُ مِنَ الْمُحْتَمِ وَطُلُوعُ الشَّمْسِ مِنْ مَغْرِبِهَا مُحْتَمٌ اخْتِلَافُ بَنِي الْعَبَّاسِ فِي الدَّلْوَةِ مُحْتَمٌ وَقَتْلُ النَّفْسِ الزُّكِّيَّةِ مُحْتَمٌ وَخُرُوجُ الْقَائِمِ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ مُحْتَمٌ قُلْتُ لَهُ وَكَيْفَ يَكُونُ النَّدَاءُ قَالَ يُنَادِي مُنَادٍ مِنَ السَّمَاءِ أَوَّلُ

۱. همان، ج ۲، ص ۲۹۷ و ج ۳، ص ۸۶، شماره ۹۰۲، (ذیل ترجمه احمد بن محمد بن عیسی الأشعری قمی). البته در چندین مورد ذکر کرده است: ج ۴، ص ۲۹۸، شماره ۳۰۷۹/۹۸/۶.



التَّهَارُ أَلَا إِنَّ الْحَقَّ مَعَ عَلِيٍّ وَشِيعَتِهِ ثُمَّ يَنَادِي إِبْلِيسَ فِي آخِرِ النَّهَارِ  
 مِنَ الْأَرْضِ أَلَا إِنَّ الْحَقَّ مَعَ عَثْمَانَ وَشِيعَتِهِ فَعِنْدَ ذَلِكَ يَرْتَابُ  
 الْمُبْطَلُونَ؛<sup>۱</sup> ابو حمزه ثمالی می گوید: به امام باقر ع عرض کردم:  
 خروج سفیانی از نشانه‌های حتمی است؟ حضرت فرمود: «آری؛ و  
 ندای آسمانی، طلوع خورشید از مغرب، اختلاف بنی عباس در  
 سلطنت حتمی، کشته شدن نفس زکیه و خروج حضرت قائم آل  
 محمد ص حتمی است.» عرض کردم: ندای آسمانی چگونه است؟  
 حضرت فرمود: «اول روز ندایی از آسمان بلند شود: آگاه باشید که  
 همانا حق با علی و شیعیان او است، و در آخر روز، شیطان از روی  
 زمین فریاد کند: آگاه باشید که حق با عثمان و شیعیان او است و  
 آن‌گاه است که اهل باطل به شک افتند.»

عبارت همان عبارت روایت قبل است؛ ولی با کمی اختلاف.

منابعی که به ترتیب سیر تاریخی این روایت را نقل کرده‌اند:

۱. شیخ مفید در ارشاد به نقل از فضل بن شاذان، بدون ذکر سند؛<sup>۲</sup>
۲. شیخ طوسی از فضل بن شاذان و او از امام صادق ع، که در آن  
 عبارت اختلاف بنی فلان دارد، نه بنی عباس؛ و این، شاید به دلیل تقیه‌ای  
 بوده که در آن زمان وجود داشته است؛

۱. مفید، محمد بن محمد، ارشاد، باب ذکر العلامات القیام، ج ۲، ص ۳۷۱.

۲. همان.

۳. اعلام الوری، ص ۴۲۶؛
  ۴. الخرائج و الجرائح، ص ۲۸۶، با نقل قسمتی از روایت؛
  ۵. کشف الغمه، ج ۳، ص ۲۴۹؛
  ۶. صراط المستقیم، ج ۲، ص ۲۴۸؛
  ۷. اثبات الهداة، ج ۳، در پنج جا؛
  ۸. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۲۰۶، در چهار جا؛
  ۹. منتخب الاثر، ص ۴۵۷، ف ۶، ب ۶، ح ۱۷؛
  ۱۰. معجم احادیث الامام المهدي علیه السلام، ج ۴، ص ۴۲۶.
- گفتنی است که روایت سوم در منابع اهل سنت نقل نشده است و روایت مذکور، محتوم بودن نفس زکیه را ثابت می کند.

### روایت چهارم

به گفته شیخ مفید، این روایت را فضل بن شاذان نقل می کند. اولین کتابی که آن را نقل کرده، کمال الدین است. متن روایت چنین است:

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا  
 مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ الصَّفَّارُ عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ مَعْرُوفٍ عَنِ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَارٍ  
 عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَجَّالِ عَنْ ثَعْلَبَةَ بْنِ مَيْمُونٍ عَنْ شُعَيْبِ  
 الْحَدَّاءِ عَنْ صَالِحِ مَوْلَى بَنِي الْعَدْرَاءِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ  
 الصَّادِقَ عليه السلام يَقُولُ لَيْسَ بَيْنَ قِيَامِ قَائِمِ آلِ مُحَمَّدٍ وَبَيْنَ قَتْلِ النَّفْسِ

الرَّكِيَّةُ إِلَّا خَمْسَ عَشْرَةَ لَيْلَةً؛<sup>۱</sup> صالح مولای بنی العذراء می گوید: از امام صادق علیه السلام چنین شنیدم: «بین قیام قائم آل محمد و کشتن نفس زکیه پانزده شب فاصله خواهد بود.»

روایت مذکور با همان متنی است که از ارشاد شیخ مفید آورده ایم.

### بررسی سندی

از لحاظ سند، تنها شخصی که در این روایت جای بحث دارد، صالح مولی بنی العذراء است که مجهول می باشد. البته در نقل ارشاد، نه صالح مولی بنی عذراء، بلکه صالح بن میثم است. اگر ابن میثم باشد، همان فرزند میثم تمار است.<sup>۲</sup>

اگر مقصود از صالح، او باشد، در موردش این توثیقات وجود دارد:

- مرحوم کسّی صالح را توثیق کرده است؛

- از رجال کامل الزیارات است و توثیق عام دارد؛

- از رجال تفسیر قمی است و توثیق عام دارد.

امام باقر علیه السلام - طبق نقل خود ابن میثم - به او فرمودند: «انی احبک

۱. کمال الدین، شیخ صدوق، ج ۲، ص ۶۴۹، ح ۲.

۲. بیش تر فرزندان او اهل فضل بوده اند. بررسی پرونده فرزندان شهدا نشان می دهد که برخی از آنها از مفسران و بزرگان بوده اند که فرزند میثم تمار یکی از آنهاست.

واحب اباک حبا شدیداً؛ من، تو و پدرت را بسیار دوست دارم.»<sup>۱</sup> البته این دلیل آخر قدری مشکل دارد؛ زیرا راوی این روایت، خودش است. از همین رو، نمی‌توان به آن استناد کرد، چون مستلزم دور است، مگر به‌عنوان مؤید.

به هر حال، علما روایت چهارم را مورد اعتنا قرار داده و آن را در کتاب‌های خود نقل کرده‌اند. نقل‌کنندگان عبارتند از:

۱. کمال الدین، شیخ صدوق، ج ۲، ص ۶۴۹؛

۲. الارشاد، شیخ مفید، ص ۳۶۰؛

۳. الغیبة طوسی، ص ۴۴۵ از صالح بدون ذکر پسوند؛

۴. اعلام الوری، ص ۴۲۷؛

۵. کشف الغمة، ج ۳، ص ۲۵۰؛

۶. الصراط المستقیم، ج ۲، ص ۲۴۹؛

۷. اثبات الهداة، ج ۳، ص ۷۳۱؛

۸. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۲۰۳؛

---

۱. مجلسی، محمدتقی، روضة المتقین فی شرح من لا یحضره الفقیه، ج ۱۴، ص ۳۷۴.

۲. میثم تمار بیست روز قبل از شهادت امام حسین علیه السلام در حالی که از عمره برمی‌گشت، به شهادت رسید. جای این سؤال وجود دارد که چرا او را جزو شهدای کربلا ذکر نمی‌کنند، در صورتی که او در همان ایام به قتل رسیده است.

۹. منتخب الاثر، ف ۶، ب ۳، ص ۴۲۹ و ف ۶، ب ۶، ص ۴۵۶؛

۱۰. معجم احادیث الإمام المهدي عليه السلام، ج ۵، ص ۲۳۲.

کسی از اهل سنت این روایت را نقل نکرده است. از این روایت تنها چیزی که استفاده می‌شود، زمان قتل نفس زکیه است.

### نکته‌ای در مورد محمد بن موسی المتوکل

بر وثاقت محمد بن موسی متوکل که در اسناد کمال الدین در بحث نفس زکیه آمده؛ اشکال شده است. مرحوم تستری در کتاب قاموس نقل می‌کند که ابن متوکل سه روایت کذب و جعلی نقل کرده که باعث سقوط او از وثاقت می‌شود. تستری می‌گوید:

توثیق الخلاصه، للعلامة الحلبي، له لم يعلم مستنده واما توثيق ابن داود له فالظاهر انه تبع الخلاصه، حيث لم يرمز لمستنده كما هو دأبه فيما ياخذ، هذا ويوجد في اخباره اخبار مضامينها غير قوية بل يوجد فيها اخبار موضوعة منها في باب من شاهد القائم عليه السلام من الإكمال - في خبره التاسع عشر - فروي فيه عنه مشتملاً علي وجود اخ له مسمي بموسى غاب معه مع انه خلاف اجماعنا ومشتملاً علي

۱. نکته این جاست که ایشان ابتدا می‌فرماید: این روایات موضوعه و جعلی است؛ ولی در این جا می‌گوید: خلاف اجماع است. آیا اگر خلاف اجماع بود، موضوعه می‌شود؟! لذا این ادعا جای بحث دارد.

ابقاء ابراهیم بن مهزیار اوان خروجہ، ومشتماً علی انه امر ابراهیم بمسارعتہ مع اخوانہ الیہ وهو امر واضح البطلان. ومشتماً علی انّ وقت ظهور القائم یدھب<sup>۱</sup> مع رایات الصفرین الحطیم وزمزم ویبعث الناس بیعتهم الیہ مع أنّہ دلت الاخبار المتواترہ علی کون ظهورہ بنحو آخرو لعل الخبر مما دس فی الإکمال وكان الأعداء یفعلون ذلك قدیما وكان یونس بن عبد الرحمان لا یعمل بكل خبر، لدس اصحاب المغیره بن سعید<sup>۲ و ۳</sup> مستند و دلیل علامہ حلی برای توثیق او معلوم نیست؛ اما توثیق ابن داود و به پیروی از توثیق علامہ است؛ زیرا به مستند دیگری اشاره نکرده است. البتہ لابه لای روایات او، روایاتی با مضمون غیر قوی و گاهی روایات جعلی در زمینہ مہدویت یافت می شوند. به عنوان نمونہ، در روایتی از او آمده است کہ حضرت مہدی علیہ السلام برادری به نام موسی دارد و ہمراہ ایشان غایب شدہ، کہ این، البتہ خلاف اجماع است. نیز مانند این کہ ابراهیم بن مهزیار تا ایام ظهور حضرت زندہ است و این کہ به ابراهیم دستور داد ہمراہ برادران خود به ملاقات حضرت بیایند؛ در حالی کہ بطلان آن واضح است. [نمونہ دیگر برای این سنخ از روایات] این کہ ہنگام

۱. یعنی ابراهیم بن مهزیار؛ «براجع المصدر الظاهر لا وجه لهذا الکلام هنا.»

۲. این شخص به قدری روایت جعل کرده بود کہ گفته شدہ است: «کان یکذب علی بن

جعفر علیہ السلام؛» (رجال کشی، حدیث ۳۹۹ - ۴۰۰ و ۹۰۹)

۳. تستری، محمدتقی، قاموس الرجال، ج ۹، ص ۶۱۳-۶۱۴.

ظهور مهدی علیه السلام، ابراهیم بن مهزیار با پرچم زرد بین حطیم و زمزم برمی‌انگیزد و مردم بیعت خود را همراه او محضر امام زمان عرضه می‌دارند؛ در حالی که روایات متواتر بر این نکته دلالت دارند که ظهور به گونه دیگری است. شاید این روایت را در کمال الدین وارد و جاسازی کردند؛ [زیرا] دشمنان از دیر باز این کار را می‌کردند. [بر این اساس] یونس بن عبدالرحمن به هر خبری عمل نمی‌کرد؛ چون اصحاب مغیره بن سعید اخبار غیر صحیح را وارد کتاب‌ها می‌کردند.

در مورد ابن مهزیار در کتاب تا ظهور<sup>۱</sup> بیان کرده‌ایم که در ارتباط با ملاقات وی چهار نقل وجود دارد. نقل‌های مزبور در آن‌جا بررسی سندی و دلالتی شده و به اشکالاتی که مرحوم مامقانی در تنقیح المقال و تستری در اخبار الدخیلة مطرح کرده، پاسخ داده شده است. در آن‌جا بیان شده که اشکالات مطرح شده سبب نمی‌شود شخصی به‌عنوان وضاع و کذاب از رده راویان موثق خارج شود. به همین دلیل مطالبی که مرحوم تستری بیان کرده، ادعایی است اثبات نشده و جای بحث و تأمل دارد؛ ولی ما به پیروی از مرحوم خوئی، ابن متوکل را توثیق می‌کنیم.<sup>۲</sup>

۱. طبسی، نجم‌الدین، تا ظهور، ج ۱، ص ۲۹۲.

۲. نکته‌ای که در زمینه مباحث مهدویت از کلام مرحوم تستری استفاده می‌شود، این است که ایشان برخی روایات کتاب کمال الدین مرحوم صدوق را به دلیل وجود وضاعین و طبعاً جعلی بودن آن‌ها با تردید مواجه می‌کند. این مطلب اگر قطع‌آور نیز نباشد، لاقلاً برای ما جای تأمل دارد که با

## بحثی در مورد کتاب سرور اهل ایمان

در مورد روایت مطرح شده در کتاب سرور اهل ایمان که روایت مفصلی بود و بر اساس آن، امام زمان علیه السلام نماینده‌ای را به مکه می‌فرستند ولی مردم آن‌جا او را می‌کشند؛ جای بررسی هم در مورد کتاب و هم در مورد روایت وجود دارد. البته نه این‌که در آن تشکیک کنیم؛ زیرا این روایت را مرحوم مجلسی از سیدعلی بن عبدالحمید نقل می‌کند و معلوم نیست کتاب او همین سرور اهل ایمان باشد.

همچنین در این‌که آیا سرور اهل ایمان منتخب و خلاصه کتاب الغیبة است یا تألیف خود عبدالحمید؛ تردید وجود دارد. به هر صورت، در مورد این‌که نویسنده سرور اهل ایمان چه کسی است، مرحوم تهرانی در الذریعه می‌گوید:

سرور اهل ایمان في علامات ظهور صاحب الزمان يظهر من صدر الكتاب انه منتخب من كتاب الغيبة للسيد بماء الدين المذكور الذي كان مفصلاً... وكتبه بخطه ولم يسمه باسم ولما وجد بعض الافاضل الكتاب بخط السيد استنسخه عن خطه بعينه وسماه بهذا الاسم واصل كتابه الغيبة... رتبها علي ما وجدتها بخطه وسميتها سرور اهل الايمان في علائم ظهور صاحب الزمان عليه السلام...؛<sup>۱</sup> چنان‌که از ابتدای

---

روایات مهدوی با احتیاط رو به‌رو شده و هر روایتی را در هر کتابی، مسلم و قطعی تلقی نکنیم.  
 ۱. «سرور اهل ایمان في علامات ظهور صاحب الزمان قال في البحار وصرح ايضا في الرياض، بانه



کتاب معلوم می‌شود، خلاصه کتاب غیبت سیدبهاء الدین است. این کتاب مفصل بوده است. بعضی از فضلا آن را به خط سید یافته‌اند و از آن نسخه برداری و به «سرور اهل الایمان» نام‌گذاری کرده‌اند. مهم آن است که صاحب کتاب می‌گوید: مطالبی که در کتاب آمده‌اند، مشکل سندی ندارند و روایات کتاب صحیح هستند. این روایت چندین نقل و طریق دارد<sup>۱</sup> که بررسی یک‌به‌یک آن‌ها ضروری است.

للسید النسابة بماء الدين علي بن عبدالكريم بن عبدالحميد النجفي النيلي اقول يظهر من صدر الكتاب انه منتخب من كتاب «الغيبة» للسيد بماء الدين المذكور الذي كان مفصلا فانتخب السيد نفسه من كتابه الغيبة هذا الكتاب وكتبه بخطه ولم يسمه باسم ولما وجد بعض الافاضل الكتاب بخط السيد استنسخه عن خطه بعينه وسماه بهذا الاسم واصل كتابه الغيبة كما يأتي في حرف الغين مختصر من كتاب «الانوار المضئية» في احوال المهدي تأليف السيد علم الدين علي بن عبدالحميد بن مختار بن معد الموسوي كما فصلناه ج ۲، ص ۴۴ و ذكرنا ان علم الدين كان من مشايخ السيد تاج الدين محمد بن القاسم ابن معية الحسيني الدياجي الذي توفي ۷۷۶ وكان هو من مشايخ الشهيد الاول محمد بن مكي. اول الكتاب ما لفظه وبعد فهذه اخبار منقولة من خط السيد الكامل السعيد السيد علي بن عبدالحميد من كتاب الغيبة رتبها على ما وجدتها بخطه وسميتها «سرور اهل الایمان في علائم ظهور صاحب الزمان (راجيا بما لي وله رجوح الميزان يوم تشيب فيه الولدان. فأقول وبالله العصمة وعليه التكلان. وجدت بخطه اول لفظه، قال عليه السلام: فمن ذلك ما صح لي روايته الى آخر كلامه» (الذريعة الي اصول تصانيف الشيعة، ج ۱۲، ص ۱۷۲ و ۱۷۳).

۱. مؤسسه معارف اسلامي، معجم احاديث الإمام المهدي عليه السلام، ج ۵، ص ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۸۷، ۱۹۱، ۱۹۷، ۲۲۹ و ۲۳۲ و ج ۷، ص ۴۲۵.

## جلسه چهارم

### روایت پنجم

أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ سَعِيدٍ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ عَنْ زِيَادِ الْقَنْدِيِّ عَنْ غَيْرِ وَاحِدٍ مِنْ أَصْحَابِهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: قُلْنَا لَهُ السُّفْيَانِيُّ مِنَ الْمُحْتَمِمْ فَقَالَ نَعَمْ وَقَتَلَ النَّفْسَ الزُّكِّيَّةَ مِنَ الْمُحْتَمِمْ وَالْقَائِمَ مِنَ الْمُحْتَمِمْ وَخَسَفُ الْبَيْدَاءِ مِنَ الْمُحْتَمِمْ وَكَفُّ تَطَلُّعِ مِنَ السَّمَاءِ مِنَ الْمُحْتَمِمْ وَالْبَدَاءُ مِنَ السَّمَاءِ مِنَ الْمُحْتَمِمْ فَقُلْتُ وَأَيُّ شَيْءٍ يَكُونُ النَّدَاءُ فَقَالَ مَنَادٌ يَنَادِي بِاسْمِ الْقَائِمِ وَاسْمِ أَبِيهِ عليه السلام.

زیاد قندی با واسطه تعدادی از یاران خود از امام صادق علیه السلام چنین روایت کرده است: به آن حضرت عرض کردیم: آیا سفیانی از حتمیات است؟ حضرت فرمود «آری و نیز کشته شدن نفس زکیه از امور حتمی است و قائم از حتمیات است و فرورفتن دشت بیدا از حتمیات است و کف دستی که از آسمان بیرون می آید از حتمیات

است و ندا از آسمان از حتمیات است.» پس عرض کردم: آن ندا چه خواهد بود؟ حضرت فرمود: «نداکننده‌ای به نام قائم و نام پدرش یا ایتام ندا می‌کند.»

از این روایت استفاده می‌شود که قتل نفس زکیه از علائم حتمی است. اگر چند روایت در کنار هم به حد تواتر یا استفاضه برسند، حتمیت قتل نفس زکیه اثبات می‌شود؛ ولی اگر به حد تواتر یا استفاضه نرسیده و مشکل سندی نیز داشته باشند؛ فقط می‌توان اصل قتل نفس زکیه را جزو علائم ظهور دانست، نه از علائم حتمی.

### منابع روایت

کسانی که این روایت را نقل کرده‌اند، عبارتند از:

۱. مرحوم نعمانی در الغیبه که اولین ناقل این روایت است؛
  ۲. مرحوم حرّ عاملی در اثبات الهداة به نقل از غیبت نعمانی؛<sup>۱</sup>
  ۳. آیت‌الله صافی گلپایگانی در منتخب الأثر به نقل از غیبت نعمانی.<sup>۲</sup>
- نکته عجیب این است که این روایت در بحار الأنوار با این متن و سند ذکر نشده و از قرن چهارم و پنجم تا دوازدهم، هیچ‌کس آن را نقل نکرده

۱. حرّ عاملی، محمدبن حسن، اثبات الهداة، ج ۳، ص ۷۳۶.

۲. صافی گلپایگانی، لطف‌الله، منتخب الاثر، ص ۴۵۵، ح ۴.



است. این احتمالات وجود دارد که یا آن را ندیده‌اند، یا به روایات دیگر و مشابه آن بسنده کرده و یا در آن تأمل داشته‌اند.

### بررسی سندی

این روایت از لحاظ سندی دارای دو اشکال است:

#### اشکال اول

اشکال اول در مورد زیاد قندی است که نمی‌توان مشکل او را با کثرت روایات حل کرد؛ زیرا در کتب اربعه، بیش از سیزده روایت ندارد و این تعداد روایت را نمی‌توان اکتار روایت دانست.

#### اشکال دوم

زیاد قندی جزو سران واقفیه است. وی به گفته نجاشی و دیگران از کسانی بوده که در امامت امام رضا علیه السلام توقف کرده است. مرحوم شیخ در الغیبة می‌گوید:

وأما ما روي من الطعن على رواية الواقفة فأكثر من أن يحصى هو موجود في كتب أصحابنا نحن نذكر طرفاً منه؛<sup>۱</sup> اما روایاتی که در طعن راویان واقفی مذهب نقل شده، بیش‌تر از آن است که قابل شمارش باشد. این روایات در کتاب‌های عالمان شیعه موجود هستند و ما برخی از آن‌ها را ذکر کردیم.

۱. طوسی، محمدبن حسن، الغیبة، ص ۶۷

ایشان روایاتی در تضعیف واقفه و از جمله زیاد قندی نقل کرده است.<sup>۱</sup> مرحوم خویی نیز در این زمینه می گوید:

أقول: لا ريب في وقف الرجل وخبئه وأنه جحد حق الإمام علي بن موسى عليه السلام مع استيقانه في نفسه فإنه بنفسه قد روى النص على الرضا عليه السلام كما مر؛<sup>۲</sup> در خیانت و واقفی بودن او شکی نیست. او امامت امام رضا عليه السلام را منکر شد، با این که به امامت ایشان یقین داشت و خود او نص بر امامت امام رضا عليه السلام را نقل کرده است.

همچنین ایشان در نهایت تحقیق، روایت او را قبول می کند و

می فرماید:

۱. «وروی ابن عقدة عن علي بن الحسن بن فضال عن محمد بن عمر بن يزيد وعلي بن أسباط جميعا قالا قال لنا عثمان بن عيسى الرواسي حدثني زياد القندي وابن مسكان قالا كنا عند أبي إبراهيم عليه السلام إذ قال يدخل عليكم الساعة خير أهل الأرض فدخل أبو الحسن الرضا عليه السلام وهو صبي فقلنا خير أهل الأرض ثم دنا فضمه إليه قبله وقال يا بني تدري ما قال ذان قال نعم يا سيدي هذان يشكان في قال علي بن أسباط فحدثت بهذا الحديث الحسن بن محبوب فقال بتر الحديث لا ولكن حدثني علي بن رناب أن أبا إبراهيم عليه السلام قال لهما إن جحدتماه حقه أو خنتماه فلعنكما لعنة الله والملائكة والناس أجمعين يا زياد لا تنجب أنت وأصحابك أبدا قال علي بن رناب فلفقت زياد القندي فقلت له بلغني أن أبا إبراهيم عليه السلام قال لك كذا وكذا فقال أحسبك قد خولطت فمر وتركي فلم أكلمه ولا مررت به.» «قال الحسن بن محبوب فلم نزل نتوقع لزياد دعوة أبي إبراهيم عليه السلام حتى ظهر منه أيام الرضا عليه السلام ما ظهر ومات زنديقا» (طوسی، محمد بن حسن، الغيبة، ص ۶۸).

۲. خویی، سید ابوالقاسم، معجم رجال الحديث، ج ۷، ص ۳۱۷.

وقد عدّه الشيخ المفيد رحمته في الإرشاد ممن روى النص على الرضا علي بن موسى عليه السلام بالإمامة من أبيه والإشارة إليه منه بذلك من خاصته و ثقافته وأهل الورع والعلم والفقّه من شيعته إذا فالرجل من الثقات وإن كان قد جحد حق الإمام عليه السلام وخانه طمعا في مال الدنيا. فإن قلت: إن شهادة الشيخ المفيد راجعة إلى زمان روايته النص على الرضا عليه السلام ولذا قد وصفه بالورع فلا أثر لهذه الشهادة بالنسبة إلى زمان انحرافه. قلت: نعم إلا أن المعلوم بزواله من الرجل هو ورعه وأما وثاقته فقد كانت ثابتة ولم يعلم زوالها، هذا وفي شهادة جعفر بن قولويه بوثاقته غنى وكفاية؛<sup>۱</sup> شيخ مفيد در كتاب ارشاد، او را از راویان نص بر امامت امام رضا عليه السلام به نقل از امام کاظم عليه السلام دانسته و او را جزو خواص و موثقان و اهل ترس از خدا و اهل علم و فقاہت از شیعه عنوان کرده است. بنابراین، او جزو ثقات است هر چند به دلیل طمع به دنیا امامت امام رضا عليه السلام را انکار کرد. اگر بگوییم شهادت شیخ مفید بر وثاقت او به زمان نقل نص بر امامت امام رضا عليه السلام مربوط است؛ ولی بعدها منحرف شد و لذا شهادت مفید بر وثاقت او فایده ندارد؛ در پاسخ می‌گوییم: با انکار امامت امام رضا عليه السلام ورع و ترس از خدا از او زایل شده؛ ولی وثاقت او پا برجا است و به زوال آن علم نداریم و شهادت ابن قولویه بر ثاقت او هم کفایت می‌کند.

۱. همان، ص ۳۱۸ و ۳۱۹ و ج ۸، ص ۳۳۰ شماره ۴۸۱۱ (ذیل ترجمه زیاد بن مروان).

بنابراین، ایشان وثاقت قندی را از طریق کامل الزیارات اثبات می‌کند. البته مرحوم خوئی از مبنای خود در مورد کتاب کامل الزیارات برگشتند. از همین رو نمی‌توان از این طریق وثاقت زیاد قندی را ثابت کرد. از طرفی، برخی درصددند تمام روایات زیاد قندی که به پیش از انحرافش مربوط بوده است، مؤثق بدانند. در این صورت، بعد از انحرافش، برای نقل روایت از وی وجهی نخواهد بود؛ چون روایتی ندارد. اگر این مطلب صحیح باشد، روایاتی که سندش به زیاد قندی برسد، مشکل ندارد؛ ولی باید راوی قبل و بعدش را بررسی کرد.

### حتمیت قتل نفس زکیه

آیا همان‌گونه که اصل نفس زکیه از علائم ظهور است، قتل او نیز از علائم حتمی است یا قتل وی همانند ده‌ها علامت دیگر فقط به‌عنوان یکی از علامات ظهور مطرح است؟

چهار روایت در این زمینه وجود دارند که گویای حتمیت این قتل هستند: روایت اول: از ابوحمزه ثمالی است که کتاب‌های الارشاد، کمال الدین و الغیبه همگی از او نقل می‌کنند؛

روایت دوم: دو طریق دارد: روایتی که نعمانی از عبداللّه بن سنان و او از غیر واحد من اصحابنا نقل می‌کند؛ ولی راوی آن زیاد قندی است که باید طبق مبنای رجالی بحث کرد؛



روایت سوم: از مرحوم نعمانی به نقل از حمران بن اعین است؛

روایت چهارم: از مرحوم شیخ طوسی به نقل از عمر بن حنظله است.

در مجموع، چهار روایت به حتمیت قتل نفس زکیه اشاره می‌کنند. اگر

از این چهار روایت، استفاضه استفاده شود، مشکل سندی برطرف و

حتمیت آن نیز ثابت می‌گردد؛ ولی اگر استفاضه ثابت نشود، حتمیت این

قتل جای تأمل خواهد بود. البته آن‌گونه که نفس زکیه از علامات است،

حتمیت قتل او نیز از علامات محسوب می‌گردد.

شایان ذکر است در مسائلی مانند محل قتل، زمان قتل و تعداد نفس

زکیه، بحث‌هایی وجود دارند که بعد از جمع‌بندی مباحث باید به آن‌ها

نیز پرداخته شود.





أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ سَعِيدٍ بِإِسْنَادِهِ<sup>٢</sup> عَنْ هَارُونَ بْنِ مُسْلِمٍ  
عَنْ أَبِي خَالِدِ الْقَمَّاطِ عَنْ حَمْرَانَ بْنِ أَعْيُنَ<sup>٣</sup> عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ  
أَنَّهُ قَالَ: مِنَ الْمُحْتَمِمْ الَّذِي لَا بَدَّ أَنْ يَكُونَ مِنْ قَبْلِ قِيَامِ الْقَائِمِ  
خُرُوجَ السُّفْيَانِيِّ وَخَسْفَ بِالْيَدَاءِ وَ قَتْلَ النَّفْسِ الرَّكِيَّةِ وَ  
الْمُنَادِي مِنَ السَّمَاءِ؛<sup>٤</sup> حمران بن أعین از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ چنین  
روایت کرده است: «از امور حتمی که به ناچار باید قبل از قیام قائم  
باشد، خروج سفیانی و فرو رفتن زمین در بیدا و کشته شدن نفس  
رکیه و ندا دهنده از آسمان است.»

١. ابن عقده را مرحوم نعمانی و دیگران توثیق می کنند.

٢. اگر بخواهیم دقیق بررسی کنیم، باید سند ابن عقده به هارون را نیز بررسی کنیم.

٣. همه رجال این سند ثقة هستند.

٤. نعمانی، محمد بن ابراهیم، الغيبة، ص ٢٦٤، ب ١٤، ح ٢٦.

نکته قابل ذکر، این است که از زمان نعمانی تا زمان علامه مجلسی<sup>۱</sup> و تا امروز، کسی غیر از آیت‌الله صافی گلپایگانی این روایت را نقل نکرده است. این روایت حتمیت قتل نفس زکیه را بیان می‌کند که باید به سایر روایات حتمیت قتل نفس زکیه در این بحث ضمیمه شود.

### روایت هفتم

أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِيدٍ قَالَ حَدَّثَنَا الْقَاسِمُ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ حَدَّثَنَا عَبِيسُ بْنُ هِشَامٍ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَبَلَةَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الصَّامِتِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قُلْتُ لَهُ مَا مِنْ عِلْمَةٍ بَيْنَ يَدَيِ هَذَا الْأَمْرِ<sup>۲</sup> فَقَالَ بَلَى قُلْتُ وَمَا هِيَ قَالَ هَلَاكُ الْعَبَّاسِيِّ<sup>۳</sup> وَخُرُوجُ السُّفْيَانِيِّ وَقَتْلُ النَّفْسِ الزُّكِيَّةِ وَالْحَسْفُ بِالْبَيْدَاءِ وَالصَّوْتُ مِنَ السَّمَاءِ فَقُلْتُ جَعَلْتُ فِدَاكَ أَخَافُ أَنْ يَطُولَ هَذَا الْأَمْرُ فَقَالَ لَا إِثْمًا هُوَ كِنِظَامِ الْخُرَزِ<sup>۴</sup> يَتَّبِعُ بَعْضُهُ بَعْضًا<sup>۵</sup> مُحَمَّدُ بْنُ صَامِتٍ مِي گويد: به امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ عرض

۱. مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۲۹۴؛ صافی گلپایگانی، لطف‌الله، منتخب الاثر، ص ۴۵۵ و جمعی از نویسندگان، معجم احادیث الامام المهدي عَلَيْهِ السَّلَامُ، ج ۵، ص ۱۶۸.
۲. منظور از «امر»، قیام قائم عَلَيْهِ السَّلَامُ است.
۳. آیا مقصود شخص است یا جریان؟ روایاتی وجود دارند مبنی بر این‌که قبل از ظهور، عباسیان روی کار می‌آیند؛ ولی حکومتشان منقرض می‌شود.
۴. «خرز» به معنای دانه‌های تسبیح است.
۵. نعمانی، محمدبن ابراهیم، الغیبة، ص ۲۶۲، ب ۱۴، ح ۲۱.

کردم: پیش از وقوع این امر، نشانه‌ای نیست؟ حضرت فرمود: «چرا؟!» عرض کردم: آن چیست؟ حضرت فرمود: «نابودی عباسی، خروج سفیانی، کشته شدن نفس زکیه، فرو رفتن زمین در صحرا و صدایی از آسمان.» عرض کردم: فدایت گردم، می‌ترسم این امر به درازا کشد. حضرت فرمود: «نه، آن، همچون رشته منظمی به دنبال هم خواهد بود.»

از این روایت، حتمیت قتل نفس زکیه استفاده نمی‌شود؛ زیرا روایت، تنها به علامت بودن آن اشاره دارد.

ابتدا بدون بررسی سند این روایت، به ناقلان آن اشاره می‌کنیم: این روایت را مرحوم مجلسی در بحارالانوار<sup>۱</sup> از کتاب الغیبة مرحوم نعمانی نقل کرده و غیر از صاحب کتاب ملحقات احقاق الحق<sup>۲</sup>، کسی آن را نقل نکرده است. نقل ملحقات نیز از کتاب عقد الدرر است. مبنا و روش احقاق الحق، آن است که روایات را از کتاب‌های اهل سنت می‌آورد.

### ناقلان روایت از اهل سنت

۱. سفارینی در لوائح به نقل از عقد الدرر؛<sup>۳</sup>

۱. مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۲۳۵.

۲. مرعشی نجفی، سیدشهاب‌الدین، ملحقات احقاق الحق، ج ۲۹، ص ۵۳۷.

۳. سفارینی، شمس‌الدین، لوائح، ج ۲، ص ۸.

۲. عقد الدرر<sup>۱</sup> به نقل از محمد بن صامت. در این کتاب، متن روایات مذکور نیز وجود دارند؛ اما شاهد مطلب که عبارت قتل نفس زکیه بود، در این نقل نیست. به همین دلیل، این روایت شاهی برای بحث ما نخواهد بود؛

۳. متقی هندی در کتاب برهان، ص ۱۱۴، با همان متن عقد الدرر؛

۴. فرائد السمطين با نقل عبارت عقد الدرر.

بنابراین، متن روایت الغیبة نعمانی از امام صادق علیه السلام، در کتاب‌های عامه نیامده است و آنچه آمده نیز بدون نفس زکیه بوده که شاهد بحث است. از کتاب‌های ما نیز فقط مرحوم مجلسی آن را نقل می‌کند.<sup>۲</sup>

### روایت هشتم

أَخْبَرَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ الْبَنْدَجِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ مُوسَى  
الْعَلَوِيُّ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ عَنْ زِيَادِ بْنِ مَرْوَانَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ  
سَنَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: النَّدَاءُ مِنَ الْمُحْتَمِومِ وَالسُّفْيَانِيُّ  
مِنَ الْمُحْتَمِومِ وَالْيَمَانِيُّ مِنَ الْمُحْتَمِومِ وَقَتْلُ النَّفْسِ الزَّكِيَّةِ مِنَ الْمُحْتَمِومِ

۱. «قلت لابي عبدالله (الحسين بن علي)... : به نظر می‌رسد از جانب محقق کتاب، اشتباهی شده و ابو عبدالله در اصطلاح روایات را بر امام حسین علیه السلام تطبیق داده است. البته عقد الدرر روایات فراوانی از امام حسین علیه السلام نقل می‌کند؛ ولی در این جا منظور از اباعبدالله، امام صادق علیه السلام است.

۲. مؤسسه معارف اسلامی، معجم احادیث الامام مهدی علیه السلام، ج ۵، ص ۱۶۸.

وَكَفَّ يَطْلُعُ مِنَ السَّمَاءِ مِنَ الْمَحْتَمِ قَالٌ وَفَزَعَةٌ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ  
تُوقِظُ النَّائِمَ وَتُفْرِعُ الْيَقِظَانَ وَتُخْرِجُ الْفَتَاةَ مِنْ خَدْرِهَا؛<sup>۲</sup> و<sup>۳</sup> عبد الله  
بن سنان از امام صادق عليه السلام چنین روایت کرده است: «وقوع نداء،  
سفیانی، یمانی، کشته شدن نفس زکیه و کف دستی که از افق  
آسمان بیرون می آید از امور حتمی است» و اضافه فرمود: «و نیز  
وحشتی در ماه رمضان که خفته را بیدار گرداند و شخص بیدار را به  
وحشت افکند و دوشیزگان پرده نشین را از پس پرده هایشان بیرون  
کند [از امور حتمی است].»<sup>۱</sup>

### ناقلان این روایت از منابع شیعه

۱. اثبات الهداة (ج ۳، ص ۷۳۵) به نقل از الغیبة نعمانی، بدون ذکر جمله «والیمانی من المحتوم»؛
۲. مرحوم مجلسی (ج ۵۲، ص ۲۳۳) به نقل از الغیبة نعمانی، بدون ذکر جمله «والیمانی من المحتوم»؛
۳. مرحوم کاظمی در بشارة الاسلام، ص ۴۱۵.

۱. معلوم می شود «فزع» غیر از «نداء» است.

۲. «الحدرد ستر اعد للجارية البكر في ناحية البيت، والجمع الحدور، جارية مخدرة اذا ألزمت الحدرد» (طریحی، فخرالدین، مجمع البحرین).

۳. نعمانی، محمدبن ابراهیم، الغیبة، ص ۲۵۲، ب ۱۴، ح ۱۱.

محتوای روایت، حتمیت قتل نفس زکیه است؛ اما چون روایاتی مورد نظر ما هستند که اوصاف و ویژگی‌ها را بیان کنند؛ باید این ویژگی‌ها به حد تواتر یا استفاضه برسند. در غیر این صورت، اگر در حد اخبار آحاد باشند، از بررسی سندی بی‌نیاز نیستیم. همچنین از این رو که این روایت حتمیت را - که از ویژگی‌های مورد نظر است - بیان می‌کند، سند آن را بررسی می‌کنیم:

### بررسی سندی

#### علی بن احمد بندنیجی

ابن غضائری در مورد علی بن احمد می‌گوید: «ضعیفٌ متهافتٌ، لا یلتفت الیه»<sup>۱</sup> پریشان گو است و به او اعتنایی نیست.»

اگر ما به کتاب ابن غضائری اعتماد کنیم، نتیجه، تضعیف این شخص است؛ وگرنه این شخص مجهول است. البته مرحوم خوئی نیز در کتاب معجم رجال<sup>۲</sup> متعرض ایشان شده است. - عبیدالله بن موسی علوی: مجهول است؛ - یعقوب بن یزید: ثقه است.

زیاد بن مروان: مشکل دارد.

پس سه نفر در این سند وجود دارند که به اشکال مبتلا هستند.

۱. ابن غضائری، احمد بن حسین، رجال، ج ۱، ص ۸۲.

۲. خوئی، سید ابوالقاسم، معجم رجال الحدیث، ج ۱۱، ص ۲۵۶.

## جلسه ششم

## روایت نهم

أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ سَعِيدٍ قَالَ حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَهْزَبَارٍ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عَيْسَى عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْمُخْتَارِ قَالَ حَدَّثَنِي ابْنُ أَبِي يَعْفُورٍ قَالَ: قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَمْسِكْ بِيَدِكَ هَلَاكَ الْفُلَانِيِّ اسْمَ رَجُلٍ مِنْ بَنِي الْعَبَّاسِ وَخُرُوجَ السُّفْيَانِيِّ وَقَتْلَ النَّفْسِ وَجَيْشِ الْخُسْفِ وَالصَّوْتِ قُلْتُ وَ مَا الصَّوْتُ أَ هُوَ الْمُنَادِي فَقَالَ نَعَمْ وَ بِهِ يُعْرَفُ صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ ثُمَّ قَالَ الْفَرَجُ كُلُّهُ هَلَاكَ الْفُلَانِيِّ مِنْ بَنِي الْعَبَّاسِ؛ ابْنُ أَبِي يَعْفُورٍ مِي گويد: امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ به من فرمود: «با دست خودت [علامات ظهور را] بشمار: هلاکت فلانی، [نام یکی از بنی عباس را بردند]؛ خروج سفیانی، قتل نفس [= بی حرمتی به خون یا قتل شخصی خاص]؛ لشکری که به زمین فرو می رود و شنیده شدن صدایی». عرض کردم: این صدا چیست؟ آیا او ندا کننده است؟ حضرت فرمود:



«آری؛ با این ندا حضرت صاحب الامر علیه السلام را می‌شناسیم.» سپس فرمود: «فرج و گشایش در هلاکت فلانی از بنی عباس است.»

### اقوال علمای رجال در مورد زیاد بن مروان قندی

برای تکمیل بحث رجالی در مورد زیاد بن مروان قندی و این که آیا او ثقه است یا خیر؛ اقوال موجود در این زمینه و دلایل هر یک را بیان می‌کنیم:

**قول اول:** احادیث زیاد بن مروان از اساس مردود است. علت عدم قبول روایات او این است که وی برای رسیدن به اموال و مطامع دنیا، امامت امام رضا علیه السلام را انکار کرد. شخصیتی مثل علامه حلی در مورد او می‌فرماید:

روی عن أبي عبدالله عليه السلام وأبي الحسن عليه السلام ووقف في الرضا عليه السلام قال الكشي عن حمدويه قال: حدثنا الحسن ابن موسى قال: زیاد هو أحد أركان الوقف وباجملة فهو عندي مردود الرواية؛<sup>۱</sup> او در امامت امام رضا علیه السلام توقف کرد؛ از همین رو، روایات او از نظر من مردود است.

ایشان به این صورت تمام روایات قندی را با تردید مواجه می‌کند. همچنین شخصیتی مثل سید بن طاووس که کتاب الملاحم و الفتن دارد، به این شخص توجهی نکرده است و او را تضعیف می‌کند. افراد دیگری مثل صاحب کتاب تحریر طاووسی و مرحوم جزائری در کتاب حاوی همین مبنا (تضعیف) را اختیار کرده‌اند.

۱. حلی، حسن بن یوسف (علامه حلی)، خلاصة الأقوال، ص ۲۲۳ و ۲۲۴.



قول دوم: تمام احادیث این شخص مقبول است؛ به این دلیل که زیادبن مروان هرچند از خط امامت منحرف شد؛ در حدیث ثقه است و صدق مخبری دارد. مرحوم مجلسی در کتاب الوجیزة بر این دیدگاه است. مرحوم بحرانی در کتاب بُلغة المحدثین، نظیر این گفته را دارد؛ اما در ادامه می‌گوید: «موثق علی المشهور وفیه نظر؛ به اعتقاد مشهور توثیق شده، ولی در او تأمل است.»

قول سوم: شیخ عبدالنبی کاظمی در تکملة الرجال بین روایاتی که زیاد قبل از وقف و انحراف و روایاتی که بعد از آن نقل کرده، به تفصیل قائل شده است. وی می‌فرماید:

اعلم انه لم یوثقه احد من الرجالین الا المفید من ثقة الکاظم فیکون ثقه فی حیاة الامام فغایة ما تثبت به الوثاقه فی ذلک الزمان فیکون حادثا ومتاخرا عن الوثاقه فالحدیث الذی ینقله ینبغی ان ینظر فیه ویجعل حجة اذا کان نقله فی زمن وثاقته و لیس بحجة فی غیره، ومع الجهل ففی التعلق به اشکال؛<sup>۱</sup> بدان که به جز شیخ مفید، هیچ یک از علما او را توثیق نکرده است. وی او را جزو موثقان اصحاب امام کاظم علیه السلام قرارداده؛ [که براین اساس] وثاقت این راوی در آن زمان ثابت می‌شود و انحراف او پس از شهادت امام کاظم علیه السلام خواهد بود. از این رو،

۱. کاظمی، عبدالنبی، تکملة الرجال، ج ۱، ص ۴۸۸.

روایات او مورد تأمل است. آری؛ اگر در زمان امام کاظم علیه السلام نقل کرده باشد، حجت است؛ ولی اگر به زمان صدور جهل داشته باشیم، در قبول آن اشکال و شبهه است [یعنی اگر ندانیم روایتی را در زمان صحت عقیده نقل کرده است، یا در زمان انحراف، نمی‌توانیم آن را بپذیریم].

### بیان دلایل هر یک از اقوال

چون مستند کسانی همچون مرحوم طباطبایی در باب مردود بودن روایات زیاد، متین و قوی است؛ ابتدا مستند کسانی که روایت مروان قندی را مقبول می‌دانند، نقل و بررسی می‌کنیم:

تنها مستندی که این گروه دارند، کلام شیخ مفید در کتاب ارشاد است. او می‌گوید:

فَمَنْ رَوَى عَلَى الرَّضَا عَلَى بْنِ الرِّضَا عَلِيِّ بْنِ مُوسَى عليه السلام بِالْإِمَامَةِ مِنْ أَبِيهِ وَ  
 الْإِشَارَةِ إِلَيْهِ مِنْهُ بِذَلِكَ مِنْ خَاصَّتِهِ وَ تَقَاتِهِ وَ أَهْلِ الْوَرَعِ وَ الْعِلْمِ وَ  
 الْفَقْهِ مِنْ شِيعَتِهِ دَاوُدَ بْنِ كَثِيرِ الرَّقِيِّ وَ مُحَمَّدَ بْنَ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ وَ  
 عَلِيَّ بْنَ يَاقُوتَ بْنِ نَعِيمِ الْقَابُوسِيِّ وَ الْحُسَيْنَ بْنَ الْمُخْتَارِ وَ زِيَادَ بْنَ  
 مَرْوَانَ وَ الْمُخْزُومِيَّ وَ دَاوُدَ بْنَ سَلِيمَانَ وَ نَصْرَ بْنَ قَابُوسَ وَ دَاوُدَ بْنَ  
 زُرِّيٍّ وَ يَزِيدَ بْنَ سَلَيْطٍ وَ مُحَمَّدَ بْنَ سَنَانَ؛<sup>۱</sup> و از جمله کسانی که  
 نصوص صریح و اشاراتی از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام در مورد

۱. مفید، محمد بن محمد، الإرشاد، ج ۲، ص ۲۴۷ و ۲۴۸.

امامت آن حضرت روایت کرده‌اند و از نزدیکان مورد اعتماد و اهل علم و تقوا و فقهای شیعیان حضرت کاظم علیه السلام به شمار می‌رفتند؛ داوود بن کثیر رقی، محمد بن اسحاق بن عمار، علی بن یقظین، نعیم قابوسی، حسین بن مختار، زیاد بن مروان، مخزومی، داوود بن سلیمان، نصر بن قابوس، داوود بن ضربی، یزید بن سلیمان و محمد بن سنان هستند.

شیخ مفید با این بیان، زیاد قندی را توثیق می‌کند؛ چون این مطلب از جانب وی، شهادتی بر وثاقت او به‌شمار می‌آید و به‌عنوان مستند مورد قبول قرار گرفته است.

بعد از شیخ، هرکسی استنادی داشته، به این کلام شیخ بوده است.

البته مرحوم مامقانی مستند دیگری نیز پیدا کرده که روایت ذیل است:

أَبُو الْقَاسِمِ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ قَوْلُوبَةَ قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ هَمَّامِ بْنِ سَهْلٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ مَالِكِ الْفَزَارِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ حَمْرَانَ الْمَدَائِنِيُّ عَنْ زِيَادِ الْقَنْدِيِّ قَالَ: قَالَ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام: يَا زِيَادُ أَحَبُّ لَكَ مَا أَحْبَبَهُ لِنَفْسِي وَ أَكْرَهُ لَكَ مَا أَكْرَهُ لِنَفْسِي أُمَّ الصَّلَاةَ فِي الْحَرَمَيْنِ وَ بِالْكُوفَةِ وَ عِنْدَ قَبْرِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام؛ أَي زِيَادُ! هِرْجَهْ بَرَايَ خُودِمِ دُوسْتِ دَارِمِ، بَرَايَ تُو نِيْزِ دُوسْتِ دَارِمِ؛ وَ هِرْ چِهْ بَرَايَ خُودِمِ كِرَاهْتِ دَارِمِ، بَرَايَ تُو نِيْزِ كِرَاهْتِ دَارِمِ.

۱. طوسی، محمد بن حسن، الاستبصار، ج ۲، ص ۳۳۵، ح ۲ و مامقانی، عبدالله، تنقیح

خود مرحوم مامقانی بر این مطلب اشکال کرده است و می‌فرماید:

«الا ان یجاب کون الراوی هو فلا یكون حجة فی مدحه فتأمل.»<sup>۱</sup>

راوی این مدح، خود زیاد قندی است. پس این مدح حجیت ندارد. عدم حجیت مدح مذکور، به این دلیل است که مستلزم دور است؛ یعنی وثاقت او بر قبول این روایت و قبول این روایت بر وثاقت او متوقف است. شاید نکته‌ای که ایشان در فتأمل در نظر داشته است، اشاره به اشعاریت این روایت بر مطلوب باشد که با توجه به اشکال دوری که این روایت دارد، روایت نمی‌تواند به‌عنوان دلیل پذیرفته شود.

مرحوم مامقانی نه تنها در وثاقت قندی اشکالی ندارد، بلکه حرف عجیبی می‌زند؛ مبنی بر این که ما در واقفی بودن ایشان بحث داریم. به عبارتی، از دیدگاه ایشان، قندی اصلاً واقفی نیست. ایشان می‌فرماید:

«إنَّ وقف الرجل حقيقة ممنوع.»<sup>۲</sup>

پس عمده مستند قائلان به قبول، کلام شیخ مفید در ارشاد است که این قائلان روایت استبصار را نیز مؤید قرار داده‌اند.

### مستند مردود الروایه بودن زیادبن مروان

اما مستند و دلیل کسانی که می‌گویند زیادبن مروان مردود الروایه است،

۱. همان.

۲. همان، ص ۴۰.

قوی تر است؛ زیرا روایاتی در مذمت وی آمده که نمی توان به سادگی از آن ها گذشت:۱

### شاهد اول

عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ قَالَ: مَاتَ أَبُو إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَلَيْسَ مِنْ قَوْمِهِ أَحَدٌ إِلَّا وَعِنْدَهُ الْمَالُ الْكَثِيرُ وَكَانَ ذَلِكَ سَبَبَ وَفْقَهُمْ وَجْهَهُمْ مَوْتَهُ طَمَعًا فِي الْأَمْوَالِ كَانَ عِنْدَ زِيَادِ بْنِ مَرْوَانَ الْقَنْدِيِّ سَبْعُونَ أَلْفَ دِينَارٍ<sup>۲</sup> وَعِنْدَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْرَةَ ثَلَاثُونَ أَلْفَ دِينَارٍ. فَلَمَّا رَأَيْتَ ذَلِكَ وَتَبَيَّنْتَ الْحَقَّ وَعَرَفْتَ مِنْ أَمْرِ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا عَلِمْتَ تَكَلَّمْتُ وَدَعَوْتُ النَّاسَ إِلَيْهِ فَبَعَثْنَا إِلَيَّ وَقَالَا مَا يَدْعُوكَ إِلَى هَذَا إِنْ كُنْتَ تَرِيدُ الْمَالَ فَنَحْنُ نُعْطِيكَ وَضَمْنَا لِي عَشْرَةَ آلَافِ دِينَارٍ وَقَالَا لِي كَفْ. فَأَبَيْتُ وَقُلْتُ لِمَا إِنَّا رَوَيْنَا عَنِ الصَّادِقِينَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ أَنَّهُمْ قَالُوا إِذَا ظَهَرَتِ الْبِدْعُ فَعَلَى الْعَالَمِ أَنْ يُظْهَرَ عِلْمُهُ فَإِنْ لَمْ يَفْعَلْ سَلَبَ نُورَ الْإِيمَانِ وَمَا كُنْتُ لِأَدْعَى الْجِهَادَ وَأَمَرَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ حَالٍ فَنَاصِبًا وَأَضْمُرًا لِي الْعِدَاوَةَ؛<sup>۳</sup> يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ مَيَّ كَوَيْد: [وَقْتِي] أَبُو إِبْرَاهِيمَ [= إِمَامَ كَازِمٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ] أَيْ زِيَادِ بْنِ مَرْوَانَ، نَزْدَ [بَعْضَى أَيْ] وَكَلَايَشِ أَمْوَالِ بَسِيَارِ فِرَاوَانِي بُوَدُ وَهَمِينَ أَمْرٍ مُوجِبٍ وَاقْفَى شَدْنَ أَنْهَا شُدَّ. لِذَا أَنْهَا بِه دَلِيلِ طَمَعِ

بخش اول: نفس زکیه

۱. همان.

۲. هر دینار تقریباً معادل پنج گرم طلا بوده است.

۳. طوسی، محمد بن حسن، الغیبة، ص ۶۴، ح ۶۶.

در اموال حضرت، شهادت و رحلت ایشان را انکار کردند. فقط نزد زیاد بن مروان قندی، هفتاد هزار دینار و در دست علی بن ابی حمزه، سی هزار دینار بود. وقتی که این جریانات را دیدم و حق برایم روشن شد، امر امامت ابی الحسن رضا علیه السلام را شناختم و آنچه را می بایست، آموختم. لذا سخنرانی کردم و مردم را به [پذیرش] امامت امام رضا علیه السلام دعوت کردم. سپس آن دو نفر [= زیاد قندی و ابن ابی حمزه] برای من پیام فرستادند و گفتند: چه چیزی باعث شده که این کار را بکنی؟ اگر مال می خواهی، ما بی نیازت می کنیم و تعهد کردند که ده هزار دینار به من بدهند و گفتند: [از این کارها] دست بردار. من خودداری کردم و به آنها گفتم: ما روایتی از امام صادق و امام باقر علیه السلام داریم که فرموده اند: «هر وقت بدعت در دین ظاهر شد، عالم باید علمش را ظاهر کند و اگر این کار را [در مبارزه با بدعت] انجام ندهد نور ایمان از او دور می شود»؛ و من در هر حال، جهاد و اطاعت امر خدا را ترک نمی کنم. با بیان این مطالب آنها با من بنای دشمنی گذاشتند و به مبارزه پرداختند.

در این روایت، یونس بن عبدالرحمن می گوید: پس از شهادت امام کاظم علیه السلام، اموال فراوانی نزد وکلای حضرت بود. به همین دلیل، آنان وفات ایشان را به طمع اختلاس آن اموال انکار کردند؛ ولی من پس از تحقیق، امامت امام رضا علیه السلام را پذیرفتم و آن را تبلیغ و روشنگری می کردم. آن دو نفر، (زیاد قندی و ابن ابی حمزه)، برایم پیام دادند که از

این عقیده و تبلیغ دست بردار تا ده هزار دینار به تو بدهیم. من نپذیرفتم و گفتم به استناد فرمایش صادقین علیهم السلام باید در برابر بدعت موضع بگیرم و شما بدعت گذار هستید.

### شاهد دوم

الرَّوَّاسِيُّ حَدَّثَنِي زِيَادُ الْقَنْدِيُّ وَابْنُ مُسْكَانَ قَالَا: كُنَّا عِنْدَ أَبِي إِبْرَاهِيمَ عليه السلام إِذْ قَالَ يَدْخُلُ عَلَيْكُمْ السَّاعَةَ خَيْرُ أَهْلِ الْأَرْضِ فَدَخَلَ أَبُو الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام وَهُوَ صَبِيٌّ فَقُلْنَا خَيْرُ أَهْلِ الْأَرْضِ ثُمَّ دَنَا فَضَمَّهُ إِلَيْهِ فَقَبَّلَهُ وَقَالَ يَا بَنِي تَدْرِي مَا قَالَ ذَانِ قَالَ نَعَمْ يَا سَيِّدِي هَذَا يَشْكَانُ فِيَّ قَالَ عَلِيُّ بْنُ أَسْبَاطٍ فَحَدَّثَتْ بِهَذَا الْحَدِيثِ الْحَسَنُ بْنُ مَحْبُوبٍ فَقَالَ بَتَرَ الْحَدِيثَ لَا وَلَكِنْ حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ رِثَابٍ أَنَّ أَبَا إِبْرَاهِيمَ عليه السلام قَالَ لَهْمَا إِنْ جَحَدْتُمَا حَقَّهُ أَوْ خَنْتُمَا فَعَلَيْكُمَا لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ يَا زِيَادُ لَا تَنْجُبُ أَنْتَ وَأَصْحَابُكَ أَبَدًا قَالَ عَلِيُّ بْنُ رِثَابٍ فَلَقَيْتُ زِيَادَ الْقَنْدِيَّ فَقُلْتُ لَهُ بَلِّغْنِي أَنَّ أَبَا إِبْرَاهِيمَ عليه السلام قَالَ لَكَ كَذَا وَكَذَا فَقَالَ أَحْسَبُكَ قَدْ خَوْلَطْتَ فَمَرٌّ وَتَرْكَنِي فَلَمْ أَكَلِمَهُ وَلَا مَرَرْتُ بِهِ. قَالَ الْحَسَنُ بْنُ مَحْبُوبٍ فَلَمْ نَزَلْ نَتَوَقَّعُ لَزِيَادٍ دَعْوَةَ أَبِي إِبْرَاهِيمَ عليه السلام حَتَّى ظَهَرَ مِنْهُ أَيَّامُ الرِّضَا عليه السلام مَا ظَهَرَ وَمَاتَ زَنْدِيقًا<sup>۱</sup> مُحَمَّدُ بْنُ عَمْرِو بْنِ يَزِيدَ وَعَلِيُّ بْنُ أَسْبَاطٍ

گفته اند: در روایتی از عثمان بن عیسی: زیاد قندی و ابن مسکان به



من گفتند: ما نزد ابوراهیم [= امام کاظم علیه السلام] بودیم که حضرت فرمود: «در همین لحظه بهترین اهل زمین نزد شما می آید.» سپس ابوالحسن رضا علیه السلام، در حالی که هنوز کودک بود، داخل شد. ما گفتیم: بهترین اهل زمین؟! سپس ابوالحسن رضا علیه السلام نزدیک شد و امام کاظم علیه السلام او را به خود چسباند و بوسید و فرمود: «پسر جانم! می دانی که این دو نفر چه گفتند؟» حضرت گفت: «بله؛ مولای من! این دو نفر در مورد من شک و تردید دارند.» علی بن اسباط می گوید: این حدیث را به حسن بن محبوب گفتم و او هم گفت: حدیث را بریده است؛ این گونه نیست، بلکه به این صورت است که علی بن رئاب به من گفت: ابوراهیم [= امام کاظم علیه السلام] به آن دو نفر فرمودند: «اگر حق او را انکار، یا به او خیانت کنی؛ پس لعنت خدا و ملائکه و همه مردم بر شما باد! ای زیاد! تو و اصحابت هرگز گرامی و نجیب نخواهید شد.» بعد علی بن رئاب گفت: زیاد قندی را ملاقات کردم و به او گفتم: به من خبر رسیده است که ابا ابراهیم علیه السلام به شما چنین و چنان گفته است. زیاد گفت: گمان می کنم که تو عقلت را از دست داده ای و بعد رفت و مرا ترک کرد. من هم با او حرف نزدم و به سویش هم نرفتم. حسن بن محبوب می گوید: همیشه منتظر بودیم تا نفرین ابوراهیم علیه السلام در حق زیاد محقق شود، تا این که در زمان امام رضا علیه السلام این اتفاق افتاد و نفرین امام ظاهر شد و زیاد، زندیق و کافر از دنیا رفت.

در این روایت، امام کاظم علیه السلام قندی و ابن مسکان را نفرین کردند؛ مبنی بر این که اگر امامت حضرت رضا علیه السلام را منکر شدند، لعنت خدا و ملائکه و مردم بر آن‌ها باد.

### شاهد سوم

ابن الولید عن الصَّفَّارِ وَسَعْدٍ مَعَا عَنِ ابْنِ يَزِيدَ عَنِ بَعْضِ أَصْحَابِهِ قَالَ مَضَى أَبُو إِبْرَاهِيمَ وَعِنْدَ زِيَادِ الْقَنْدِيِّ سَبْعُونَ أَلْفَ دِينَارٍ وَعِنْدَ عَثْمَانَ بْنِ عَيْسَى الرَّوَاسِيِّ ثَلَاثُونَ أَلْفَ دِينَارٍ وَخَمْسَ جِوَارٍ وَمَسْكَنَةً بِمَصْرَ فَبَعَثَ إِلَيْهِمْ أَبُو الْحَسَنِ الرِّضَا علیه السلام أَنْ أَحْمَلُوا مَا قَبْلَكُمْ مِنَ الْمَالِ وَمَا كَانَ اجْتَمَعَ لِأَبِي عِنْدَكُمْ مِنْ أَثَاثٍ وَجِوَارٍ فَإِنِّي وَارِثُهُ وَقَائِمُ مَقَامِهِ وَقَدْ اقْتَسَمْنَا مِيرَاثَهُ وَلَا عُدْرَ لَكُمْ فِي حَبْسٍ مَا قَدْ اجْتَمَعَ لِي وَلِوَرَاثِهِ قَبْلَكُمْ أَوْ كَلَامٍ يَشْبِهُ هَذَا فَأَمَّا ابْنُ أَبِي حَمْرَةَ فَإِنَّهُ أَنْكَرَهُ وَلَمْ يَعْتَرَفْ بِمَا عِنْدَهُ وَكَذَلِكَ زِيَادُ الْقَنْدِيِّ وَأَمَّا عَثْمَانُ بْنُ عَيْسَى فَإِنَّهُ كَتَبَ إِلَيْهِ أَنَّ أَبَاكَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ لَمْ يَمُتْ وَهُوَ حَيٌّ قَائِمٌ وَمَنْ ذَكَرَ أَنَّهُ مَاتَ فَهُوَ مَبْطَلٌ وَعَمِلَ عَلَى أَنَّهُ قَدْ مَضَى كَمَا تَقُولُ فَلِمَ يَأْمُرُنِي بِدَفْعِ شَيْءٍ إِلَيْكَ وَأَمَّا الْجَوَارِيُّ فَقَدْ أَعْتَقْتَهُنَّ وَتَزَوَّجْتُ بِنَّ؛ يعقوب بن يزيد انباری از بعضی از یاران و دوستانش چنین نقل می‌کند: وقتی امام کاظم علیه السلام از دار دنیا رفت، نزد زیاد قندی هفتاد هزار دینار و نزد

۱. طوسی، محمدبن حسن، الغيبة، ص ۶۴ و ۶۵، ح ۶۷ و مجلسی، محمدباقر، بحارالأنوار،

عثمان بن عیسیٰ رواسی سی هزار دینار و پنج کنیز و محل سکونتش نیز در مصر بود. امام رضا علیه السلام برای آن‌ها پیکی [با این پیام] فرستادند: «آنچه از اموال پدرم که جمع کرده‌اید و در دست شماست؛ اعم از اثاث و کنیز [و دیگر اموال] برای من بفرستید؛ چراکه من وارث و جانشین ایشان هستم و میراث حضرت را هم تقسیم کرده‌ایم [اشاره به این‌که می‌دانیم چه مبالغی در دست شماست] و برای نگهداری اموال ایشان و آنچه جمع شده و از آن من و وارث او است، هیچ عذری ندارید» و از این قبیل امور فرمود؛ اما ابن ابی حمزه آن را از اصل انکار کرد و به آنچه در دست داشت، اعتراف نکرد. زیاد قندی همین‌طور؛ اما عثمان بن عیسیٰ به امام رضا علیه السلام نوشت: پدر تو ص زنده و قائم است و هر کس که به مرگ او معتقد باشد، اهل باطل است و اگر می‌گویی براین مبنا که او از دنیا رفته است عمل کنم [و مرگ او را بپذیرم] ایشان به من امر نکرده بود که به شما چیزی بدهم [این در مورد اموال] و اما کنیزان، آن‌ها را آزاد کردم و به عقد ازدواج خود در آوردم.

در این روایت، امام رضا علیه السلام اموال و حقوق شرعی را که نزد زیاد قندی و عثمان بن عیسیٰ بود و این دو عاصی شده بودند و آن‌ها را تحویل نمی‌دادند؛ مطالبه کرد؛ ولی آن‌ها پاسخ ندادند. عثمان بن عیسیٰ با وقاحت تمام ادعا کرد که امام کاظم علیه السلام فوت نشده و به من نگفته است که این اموال را به شما بدهم و جسارت و انحراف خود را نسبت به امام زمان به منتهای خود رسانید.

بر اساس این روایات، آیا می‌توان به روایات چنین افرادی اعتنا کرد؟ بنابراین، استناد به کلام این‌گونه اشخاص جای تأمل دارد. کسانی که قصد دارند در زمینه مهدویت بحث کنند، باید از میزان اعتبار این‌گونه راویان آگاه باشند.

### ادامه بررسی زیادبن مروان قندی

بحث در مورد وثاقت زیادبن مروان قندی است که در سند برخی روایات مربوط به نفس زکیه و غیر آن آمده است و تا زمانی که مشکل این شخص حل نشود، روایاتی که از او نقل می‌گردند، قابل اعتماد نیستند؛ مگر این‌که مضمون آن روایت، قوی و یا به عبارتی دارای قوت متن باشد، یا این‌که آن روایت به حد تواتر یا استفاضه برسد، یا آن روایت را به‌عنوان مؤید قرار دهیم. در غیر این سه صورت، نمی‌توان به روایات او اعتماد کرد؛ به‌خصوص با توجه به فرمایش علامه حلی در خلاصه الاقوال که او را مردود الروایة می‌داند.

مرحوم خوئی بین ورع و وثاقت شخص تفاوت قائل است و می‌فرماید:

أن المعلوم بزواله من الرجل هو ورعه وأما وثاقته فقد كانت ثابتة ولم يعلم زوالها، هذا وفي شهادة جعفر بن قولويه بوثقته غني وكفاية؛<sup>۱</sup>  
آنچه که زوال و از بین رفتنش در مورد این مرد معلوم است، ورع او است؛ ولی وثاقت او قبلاً ثابت بوده و معلوم نیست زایل شده باشد.

۱. خوئی، سیدابوالقاسم، معجم رجال الحديث، ج ۷، ص ۳۱۹.

افزون بر این، شهادت ابن قولویه بر وثاقت وی، کافی است ما را [از

بررسی وثاقت او] بی نیاز می‌کند.

البته همان‌گونه که پیش از این گفته شد، ایشان از مبنایشان در مورد کتاب کامل الزیارات برگشتند. در این صورت، مشکل زیادبن مروان قندی، حتی بر مبنای مرحوم خوئی، هنوز باقی می‌ماند.

مرحوم مامقانی در این زمینه تحقیقی دارد. ایشان در صدد جمع بین قول به قبول روایات قندی قبل از انحراف و وقف و بین قول به مردودبودن روایات او بعد از انحراف وی است. از همین رو، بین روایات زیاد، قبل از انحراف و بعد از انحراف تفصیل می‌دهد.

در صورتی که احراز شود این روایات قبل از انحراف نقل شده‌اند، این نکته، مبنای مناسبی است. ایشان اصرار دارد که بعد از انحراف، روایتی از جانب زیاد نقل نشده است. وی در این زمینه می‌گوید:

تحقیق الحال ان وقف الرجل حقيقة ممنوع. لكشف قوله وبك

فتبطل هذه الاحاديث التي رويناها عن اعتقاده بامامة الرضا عليه السلام

بسبب سماعه التنصيص عليه من الكاظم عليه السلام، نعم لا شبهة في فسقه

بغصبه اموال الكاظم عليه السلام وعدم تسليمه إياها الي الرضا عليه السلام كما لا

ينبغي الشبهة في عدالته في زمان الكاظم عليه السلام ومما ذكرنا يظهر النظر

۱. روایتی است که قندی در مورد امامت امام رضا عليه السلام از امام کاظم عليه السلام نقل می‌کند. خود

این روایت، گویای قبول این روایت است.

في وصف الفاضل المجلسي اياه بالموثقة لانه في زمان الكاظم ثقة بشهادة الشيخ المفيد؛<sup>۱</sup> تحقيق در آن اقتضا می کند که بگوئیم واقفی بودن او ممنوع است و ثابت نیست؛ چون در روایات، کلمه «ویحک» حکایت از قبول آن دارد. پس، احادیثی که در زمینه امامت امام رضا علیه السلام از امام کاظم علیه السلام نقل کرده است، با تردید مواجه می شوند. آری، در فسق او شکی نداریم؛ چون وی اموال امام کاظم علیه السلام را اختلاس می کرد و به امام رضا علیه السلام تحویل نمی داد. همچنین در وثاقت او در زمان امام کاظم علیه السلام شکی نداریم، بدین رو در کلام و دیدگاه مجلسی که او را موثق می داند، تأمل داریم؛ زیرا بر اساس شهادت شیخ مفید او در زمان امام کاظم علیه السلام ثقه بود.

همچنین قبل از آن فرموده است:

فروایاته التي رواها في زمن الكاظم علیه السلام محكومة بالصحة. لصدورها منه في حال الاعتدال وعروض الزندقة لايسقطها عن الحجية والظاهر انه لا رواية له بعد وفاة الكاظم بل باع دينه بدنيه جزافاً وان اتفقت له رواية عن الكاظم بعد وفاته لم يندرج في الصحيح ولا الموثق لفقد الوثاقة المعتبرة... نعم يكون خبره من القوی؛<sup>۲</sup> روایات او در زمان امام کاظم علیه السلام به صحت محکوم است؛ زیرا او روایات

۱. مامقانی، عبدالله، تنقیح المقال، ج ۲۹، ص ۴۶.

۲. همان، ص ۴۴.

را در زمان صحت اعتقاد نقل کرده است و عارض شدن انحراف و زندیق بودن بر او، این روایات را از حجیت خارج نمی‌کند و ظاهراً، پس از انحراف، دیگر روایتی از او نقل نشده است؛ زیرا دین خود را به دنیا فروخت و لذا چنانچه پس از شهادت امام کاظم علیه السلام روایتی داشته باشد، نه جزو روایات صحیح است و نه جزو روایات موثق... آری؛ روایت قوی خواهد بود.

نتیجه این که زیاد قندی در دوران امام رضا علیه السلام بی‌تردید فاسق و در دوران امام کاظم علیه السلام بی‌شک عادل بوده و به واقفی بودن تظاهر می‌کرده است. در واقع او امامت امام رضا علیه السلام را قبول داشته و از کذب پرهیز می‌کرده است. شاهد این مطلب آن است که از او می‌پرسند آیا این روایت در مورد امام رضا علیه السلام است؟ او در جواب، این مطلب را تأیید می‌کند.

نتیجه این که روایات او قبل از انحراف وی مقبول و بعد از انحراف وی ممکن است قوی باشند؛ اما موثق نیستند. به همین دلیل اگر احراز کردیم نقل روایتی به قبل از انحراف او مربوط است، همان فرمایش مرحوم مامقانی خواهد بود؛ وگرنه قبول روایات او مشکل است و باید از مسیر یکی از طرق ثلاثه مذکور از روایاتش استفاده کنیم.

أَخْبَرَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ حَسَّانَ الرَّازِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الْكُوفِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَبَلَةَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِي بصيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قُلْتُ لَهُ جُعِلَتْ فُداكَ مَتَى خَرُجَ الْقَائِمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ إِنَّا أَهْلُ بَيْتٍ لَا نُوقَّتْ وَ قَدْ قَالَ مُحَمَّدٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَذَبَ الْوَقَاتُونَ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ إِنَّ قُدَّامَ هَذَا الْأَمْرِ خَمْسَ عِلَامَاتٍ أَوْلَاهُنَّ النَّدَاءُ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ وَ خُرُوجَ السُّفْيَانِيِّ وَ خُرُوجَ الْخُرَّاسَانِيِّ وَ قَتْلَ النَّفْسِ الرَّكِيَّةِ وَ خَسْفَ بِالْبَيْدَاءِ ثُمَّ قَالَ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ إِنَّهُ لَا بَدَأَ أَنْ يَكُونَ قُدَّامَ ذَلِكَ الطَّاعُونَ الطَّاعُونَ الْأَبْيَضَ وَ الطَّاعُونَ الْأَحْمَرَ قُلْتُ جُعِلَتْ فُداكَ وَ أَيُّ شَيْءٍ هُمَا فَقَالَ أَمَّا الطَّاعُونَ الْأَبْيَضُ فَالْمَوْتُ الْجَارِفُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ أَمَّا الطَّاعُونَ الْأَحْمَرُ فَالسَّيْفُ وَ لَا يَخْرُجُ الْقَائِمُ حَتَّى يُنَادِيَ بِاسْمِهِ مِنْ جَوْفِ السَّمَاءِ فِي لَيْلَةٍ ثَلَاثٍ وَ عِشْرِينَ فِي شَهْرٍ



رَمَضَانَ لَيْلَةَ جُمُعَةٍ قُلْتُ بِمِ يَنَادِي قَالَ بِاسْمِهِ وَ اسْمُ أَبِيهِ أَلَا إِنَّ فَلَانَ  
 بَنَ فَلَانَ قَائِمٌ آلَ مُحَمَّدٍ: فَاسْمِعُوا لَهُ وَ أَطِيعُوهُ فَلَا يَبْقَى شَيْءٌ خَلَقَ  
 اللَّهُ فِيهِ الرُّوحَ إِلَّا يَسْمَعُ الصَّيْحَةَ فَتَوْقُظُ النَّائِمِ وَ يَخْرُجُ إِلَى صَحْنِ  
 دَارِهِ وَ يُخْرِجُ الْعُدْرَاءَ مِنْ خُدْرَاهَا وَ يُخْرِجُ الْقَائِمَ ﷺ مِمَّا يَسْمَعُ وَ هِيَ  
 صَيْحَةُ جِبْرِئِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ؛ أَبُو بصير می گوید: به امام صادق ع عرض  
 کردم: فدایت کردم! خروج قائم ع چه زمانی خواهد بود؟ حضرت  
 فرمود: «ای ابا محمد! ما خاندان هرگز وقتی را معین نمی کنیم؛ زیرا  
 رسول خدا، حضرت محمد ص فرموده است: تعیین کنندگان  
 وقت دروغ می گویند. ای ابا محمد! همانا پیشاپیش این امر پنج  
 نشانه است: نخستین آن‌ها ندایی است در ماه رمضان، و خروج  
 سفیانی و خروج خراسانی و کشته شدن نفس زکیه و فرورفتن زمین  
 در دشت.» سپس فرمود: «ای ابا محمد! ناگزیر پیش از وقوع آن، دو  
 طاعون روی خواهد داد: طاعون سفید و طاعون سرخ.» عرض  
 کردم: فدایت کردم! آن دو چه هستند؟ فرمود: «[اما] طاعون سفید،  
 مرگ فراگیر و عمومی است و اما طاعون سرخ، همان جنگ و  
 خونریزی و شمشیر است. قائم خروج نمی کند تا آن که در دل  
 آسمان در شب بیستم و سوم [ماه رمضان] شب جمعه به نام اوندا  
 داده می شود.» عرض کردم: به چه چیز [= با چه مضمون] ندا داده

۱. نعمانی، محمدبن ابراهیم، الغیبة، ص ۲۸۹ و ۲۹۰، ب ۱۶، ح ۶.

می‌شود؟ حضرت فرمود: «به نام خودش و به نام پدرش ندا برآید که توجه کنید همانا فلانی فرزند فلانی قائم آل محمد ﷺ است. به سخن او گوش فرادهید و از او فرمانبرداری کنید.» پس هیچ موجود زنده و دارای روحی باقی نمی‌ماند، مگر این‌که آن صیحه را می‌شنود. صیحه‌ای که خفته را بیدار می‌کند و او را به حیاط خانه‌اش می‌کشاند؛ و بانوان پرده نشین را از پس پرده بیرون می‌آورد؛ و حضرت قائم ﷺ پس از شنیدن آن خروج می‌کند و آن صیحه جبرئیل عز وجل است.»

آیا مقصود از «اولاهن» در روایت، اولای زمانی است؟ این‌که حضرت فرمودند: پنج علامت است که «اولاهن النداء»؛ ظاهر این است که ایشان در مقام بیان ترتب به حسب زمان است که اولین آن‌ها صیحه آسمانی است. اگر این مطلب درست باشد، با روایات دیگر تعارض پیدا می‌کند؛ زیرا بر اساس روایات دیگر، خروج سفیانی در ماه رجب است و خروج سفیانی و خراسانی و یمانی در سایر روایات «کنظام الحرز» (پشت سر هم، مثل دانه‌های تسبیح) وصف شده است.

اگر روایتی که خروج سفیانی را ماه رجب می‌داند، مشکل نداشته باشد؛ باید خروج خراسانی و یمانی نیز در ماه رجب باشد؛ در حالی که طبق روایت دهم، خروج خراسانی و یمانی بعد از صیحه آسمانی بیان شده که البته ممکن است در ماه رجب یا ماه‌های دیگر قبل از

محرم باشد. بنابراین، بین صیحه و ظهور حضرت مهدی علیه السلام کم‌تر از چهار ماه فاصله خواهد بود. روایاتی نیز وجود دارند که فاصله بین سفیانی و ظهور را به اندازه «حمل امرئه»، یعنی طول زمان بارداری زنان (نه ماه) دانسته‌اند.<sup>۱</sup>

شاهد کلام، عبارت «قتل النفس الزکیه» است. در مقدار فاصله این علامت که بعد از صیحه آسمانی قرار دارد تا ظهور بحثی نیست؛ چون برخی از روایات فاصله آن را تا ظهور، تنها پانزده روز گفته‌اند. این روایت دارای قوت متن است و شواهد متعددی بر صحت آن وجود دارند و ما در ادامه، در زمینه سند آن به اختصار بحث می‌کنیم.

### بررسی سندی

این روایت را اولین بار مرحوم نعمانی و بعد از ایشان، مرحوم مجلسی در

---

۱. دیدگاه شیعه و اهل سنت در مورد میزان «حمل امرئه» تفاوت دارد. تنها برخی از علمای شیعه، مانند مرحوم مجلسی دوم، حمل را تا دو سال نیز گفته‌اند که البته دیدگاه شاذی است. دیدگاه مشهور، نُه ماه و یک سال است؛ اما عامه تا هفت سال نیز گفته‌اند. از مالک پرسیدند: می‌شود انسان بیش از یک سال در رحم مادر باشد؟ او در جواب می‌گوید: من خودم تا سه سال در رحم مادرم بوده‌ام. البته قرافی در فروع این بحث را مطرح و تعارض اصل و ظاهر را نیز طرح و منظور از هفت سال را بیان کرده است. مسئله «حمل امرئه» اگر طبق مبانی ما باشد، بین سفیانی و ظهور، نُه ماه تا یک سال بیش‌تر فاصله نخواهد بود؛ ولی اگر آنچه در روایات آمده است، اقل حمل امرئه باشد، شش ماه می‌شود.

بحار الانوار<sup>۱</sup> نقل کرده‌اند. در فاصله زمانی بین مرحوم نعمانی و مجلسی کسی این روایت را نقل نکرده است. بعد از آن دو، مرحوم کاظمی در بشارة الاسلام<sup>۲</sup> به نقل از الغیبه مرحوم نعمانی و سپس مرحوم قمی در الانوار البهیة<sup>۳</sup> و پس از آن، آیت الله صافی گلپایگانی در منتخب الاثر<sup>۴</sup> از کتاب الغیبه نعمانی نقل می‌کند. از جنبه فنی این روایت اشکال سندی دارد.

در مورد ابوبصیر و عبدالله بن جبلة بحثی نیست؛ چون ثقه هستند؛ ولی در مورد علی بن ابی حمزه به نظر ما روایاتش مقبول است؛ زیرا حدود هفتصد روایت در کتب اربعه دارد. این کثرت روایت دلیل بر اعتماد صاحبان این آثار به ایشان است. اما اشکال در سند به دو نفر مربوط است:

### ۱. محمد بن علی کوفی

نجاشی در مورد او می‌گوید:

- 
۱. مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۱۹.
  ۲. کاظمی، سید مصطفی، بشارة الاسلام، ص ۱۵۰.
  ۳. قمی، عباس، الانوار البهیة، ص ۳۶۷.
  ۴. صافی گلپایگانی، لطف الله، منتخب الاثر، ص ۴۵۲.
  ۵. مؤسسه معارف اسلامی، معجم احادیث الامام مهدی علیه السلام، ج ۵، ص ۱۹۷.

مُحَمَّد بن علی بن ابراهیم بن موسیٰ أبو جعفر القرشی مولا هم صیر فی: ابن أخت خلاد المقری و هو خلاد بن عیسیٰ وكان یلقب مُحَمَّد بن علی أبا سمینة، ضعیف جدا، فاسد الاعتقاد، لا یعتمد فی شیء وكان ورد قم وقد اشتهر بالكذب بالكوفة ونزل علی أحمد بن مُحَمَّد بن عیسیٰ مدة، ثم تشهر بالعلو فحفي وأخرجه أحمد بن مُحَمَّد بن عیسیٰ عن قم وله قصة؛<sup>۱</sup> محمد بن علی کوفی، ملقب به ابوسمینة، بسیار ضعیف و فاسد العقیده است و مورد اعتماد نیست. در کوفه به دروغ گویی معروف بود. وی وارد قم شد و به غلو شهرت یافت. احمد بن عیسیٰ او را از شهر بیرون کرد که خود داستانی دارد.

## ۲. ابن حسان رازی

نجاشی در مورد ابن حسان رازی می گوید: «مُحَمَّد بن حسان الرازی أبو عبد الله الزبیبی (الزبیبی) يعرف وینکر، بین، بین، یروی عن الضعفاء کثیرا؛<sup>۲</sup> برای راوی اول [= ابوسمینة] توثیقی در برابر تضعیفات مکرر نیافتیم. راوی دوم [= ابن حسان] نیز روایاتی را از ضعفا نقل می کند.»

۱. خوئی، سید ابوالقاسم، معجم رجال الحدیث، ج ۱۶، ص ۲۹۷، ذیل ترجمه محمد بن علی بن ابراهیم بن موسیٰ.  
 ۲. همان، ج ۱۵، ص ۱۹۱.

## اشکالات چندگانه در رجال حدیث

مهم‌ترین اشکالات در رجال حدیث مذکور عبارتند از:

۱. تضعیفاتی از قبیل کلام مرحوم نجاشی که فرموده است: «ضعیف جدا،

فاسد الاعتقاد لا یعتمد فی شیء...»<sup>۱</sup>

۲. مرحوم شیخ طوسی نیز درباره ابوسمینه می‌گوید:

یکی ابا سمینه له کتب و قیل: انھا مثل کتب الحسین بن سعید.

أخبرنا جماعة عن محمد بن علي بن الحسين عن أبيه و محمد بن الحسن

و محمد بن علي ماجيلويه عن محمد بن أبي القاسم عن محمد بن علي

الصيرفي إلا ما كان فيها من تخليط أو غلو أو تدليس أو ينفرد به ولا

يعرف من غير طريقه؛<sup>۲</sup> کنیه او ابوسمینه است و دارای کتاب‌هایی

است و بعضی می‌گویند کتاب‌های وی همانند کتاب‌های حسین

---

۱. نجاشی، احمد بن علی، رجال، ص ۳۳۲، شماره ۸۹۴، (ذیل ترجمه محمد بن علی بن

ابراهیم بن موسی).

۲. طوسی، محمد بن حسن، فهرست، ص ۴۱۲.

بن سعید است. این کتاب و روایات را جماعتی به نقل از محمد بن علی بن الحسین... از محمد بن علی صیرفی برای من روایت کرده‌اند. البته به استثنای روایاتی که جنبه تخلیط، غلو یا تدلیس دارند و یا جزو منفردات باشند و کسی غیر از او نقل نکرده باشد.

شاید به همین دلیل است که مرحوم شیخ این روایت را در کتاب الغیبة نیاورده است. البته ممکن است بگوییم این روایت از متفردات نیست و نظایر دارد.

### دیدگاه مرحوم کشّی در مورد ابوسمینه

قال حمدويه عن بعض مشيخته: مُجَدِّد بن علي رمي بالغلو... وذكر علي بن مُجَدِّد بن قتيبة النيسابوري عن الفضل بن شاذان أنه قال: كدت أن أفتت علي أبي سمينة مُجَدِّد بن علي الصيرفي قال: فقلت له: ولم أستوجب القنوت من بين أمثاله؟ قال: إني لأعرف منه ما لا تعرفه. وذكر الفضل في بعض كتبه: الكذابون المشهورون أبو الخطاب ويونس بن ظبيان ويزيد الصائغ ومُجَدِّد بن سنان وأبو سمينة أشهرهم؛ ابن حمدويه از بعضی مشایخ و استادان خود نقل می‌کند که محمد بن علی [= ابوسمینه] به غلو متهم است... و فضل بن شاذان می‌گوید: نزدیک بود او را در قنوت نفرین کنم... چون چیزهایی از او می‌دانم

۱. کشّی، محمد بن عمر، رجال، ص ۵۴۶.

که شما نمی‌دانید. همچنین فضل بن شاذان در بعضی کتاب‌های خود ضمن نقل نام عده‌ای از محدثان دروغگو، نام ابوسمینه را می‌آورد.

### دیدگاه مؤلف در مورد محمد بن سنان

ما بر خلاف دیدگاه بسیاری، محمد بن سنان را قبول داریم. در درس خارج فقه در سال‌های گذشته در این مورد بحث کرده‌ایم. اعتبار و توثیق او به ما منحصر نیست؛ بلکه از معاصران نیز افرادی نظیر مرحوم تستری او را قبول دارند و معتبرش می‌دانند. ابن غضائری در مورد او می‌گوید:

ابن أخت خلاد المقرئ أبو جعفر الملقب بابي سمينة كوفي. كذاب غال. دخل قم واشتهر أمره بما ونفاه أحمد بن محمد بن عيسى الأشعري رحمه الله عنها. وكان شهيرا في الارتفاع لا يلتفت إليه ولا يكتب حديثه؛<sup>۱</sup> او خواهر زاده خلاد مقرئ و کذاب و غالی است. وارد قم شد و شهرت یافت و لذا احمد بن محمد عیسی اشعری او را از قم تبعید کرد و به غلو مشهور بود. بنابراین، به او اعتنا نمی‌گردد و حدیث او هم نوشته نمی‌شود.

البته بحث ما در خصوص کتاب او است. در برابر این همه تضعیفات، فقط یک توثیق می‌توانیم برای این شخص ذکر کنیم و آن وجود نام او در

۱. ابن غضائری، احمد بن حسین، رجال، ج ۱، ص ۹۵.



اسناد کتاب کامل الزیارات است؛ ضمن این که معلوم نیست شخصی که در اسناد کامل الزیارات ذکر شده است، خود ایشان باشد؛ چون در آن جا نام محمد بن علی قرشی آمده که دایر بین دو نفر بوده و محرز نیست که وی، شخص مورد نظر ما باشد. مبنای ما تا پیش از این، همان مبنای قبلی مرحوم آیت الله خوئی در مورد کامل الزیارات بود؛ ولی اکنون بر اساس تحقیقات و مطالعاتم دیدگاهم در مورد توثیقات کامل الزیارات تغییر کرده است.

خلاصه این که در مقابل این همه تضعیفات، تنها توثیق کامل الزیارات است که آن نیز معلوم نیست در مورد ایشان باشد. از همین رو، مرحوم خوئی می فرماید: «لا ینبغی الشک فی ضعفه»<sup>۱</sup>

برای ضعف سندی این روایت، تضعیف همین شخص کافی است؛ مگر اینکه از راه دیگری که بیان شد، وارد شویم.

اما در مورد نفر دوم، محمد بن حسان رازی، علمای رجال این گونه گفته اند:

- ابن غضائری: «ضعیف»؛

- مرحوم خوئی به نقل از مرحوم نجاشی: «یعرف وینکر بن بین یروی عن

الضعفاء کثیرا.»

سپس مرحوم خوئی به بیان مرحوم وحید بهبهانی که از متأخران

۱. خوئی، سید ابوالقاسم، معجم رجال الحدیث، ج ۱۷، ص ۳۲۱، شماره ۱۱۲۸۶، (ذیل

ترجمه محمد بن علی بن ابراهیم بن موسی).

متأخر است، پرداخته و می‌گوید:

وقال الوحيد عليه السلام: **مُحَمَّدُ بن حسان الرازي وصفه الصدوق بخادم الرضا عليه السلام وهو في طريقه إلى مُحَمَّد بن مسلم، ويروي عنه مُحَمَّد بن أحمد بن يحيى ولم يستثن روايته وهو دليل على عدالته ويؤيده رواية الأجلة عنه، مثل مُحَمَّد بن يحيى العطار وأحمد بن إدريس والصفار وغيره (انتهى)؛<sup>۱</sup> مرحوم وحيد بهبهانی، محمد بن حسان را صدوق خادم الرضا توصیف کرده و در طریق محمد بن مسلم نیز آمده است. محمد بن احمد بن يحيى از او روایت کرده و روایات او را استثنا نکرده است؛ و این، دلیل بر عدالت او است. روایت بزرگان از او نیز، جلالت و عدالت او را تأیید می‌کند.**

مرحوم خوئی پس از نقل کلام یادشده از مرحوم وحید بهبهانی، می‌گوید: **أما توصيف الصدوق إياه بخادم الرضا عليه السلام فلا أصل له وإنما ذكر رواية عن مُحَمَّد بن زيد الرزامي خادم الرضا عليه السلام في طريقه إلى مُحَمَّد بن أسلم الجبلي؛<sup>۲</sup> اما توصیف صدوق، مبنی بر خادم الرضا بودن او [= محمد بن حسان]، بی‌اساس است؛ زیرا صدوق محمد بن زيد رازمی را به خادم الرضا توصیف کرده است، نه محمد بن حسان را. نتیجه این‌که مرحوم خوئی می‌فرماید: «روایت اجلا، حُسن و وثاقت**

۱. همان، ج ۱۵، ص ۱۹۱ و ج ۱۶، ص ۲۰۳، شماره ۱۰۴۷.

۲. همان.

او را ثابت نمی‌کند؛ هر چند ضعف او نیز بر ما ثابت نشده است.»  
ایشان در ادامه می‌گویند:

«کلام نجاشی بر ضعف خود شخص دلالت نمی‌کند و این کلام تنها بر ضعف روایت او دلالت دارد. البته اگر روایت اجلا از حسان رازی ثابت شود، به نظر ما می‌تواند دلیل بر وثاقت باشد.<sup>۱</sup>»

### معنای «یعرف و ینکر»

در خصوص جمله «یعرف و ینکر» که نجاشی در مورد حسان گفته بود؛ مرحوم مامقانی در کتاب خود<sup>۲</sup> در بخش نتایج، این اصطلاح را آورده است و اقوال مختلف را در مورد تفسیر و معنای این جمله بیان می‌کند. او می‌گوید:

۱. برخی گفته‌اند این‌ها از الفاظ ذم نسبت به احادیث است: «وفي افادتها للقدح خلاف.» نتیجه این‌که به روایت او نمی‌توان عمل کرد؛ ولی معنایش تضعیف راوی نیست؛

۲. برخی معتقدند «یعنی یوخذ به تارة ولا یوخذ به تارة.» اگر این‌گونه باشد، مقصود از آن قدح نیست؛

۳. برخی گفته‌اند منظور این است که برخی از علما به روایاتش اخذ می‌کنند؛ و برخی به دلیل ضعف در روایات یا ضعف در خود او، اخذ نمی‌کنند؛

۱. همان، ج ۱۷، ص ۳۲۱، شماره ۱۱۲۸.

۲. مامقانی، عبدالله، مقباس الهدایة، ج ۷، ص ۵۱۹.



۴. برخی می‌گویند مقصود از منکر، ذکر اعاجیب است؛

۵. عده‌ای دیگر منظور از آن را اضطراب در الفاظ روایت دانسته‌اند؛

۶. برخی گفته‌اند این عبارت به این معنا است که احادیثش را گاهی عقل و ظاهر کتاب می‌پذیرد و گاهی نمی‌پذیرد.

مرحوم مامقانی بعد از ذکر این اقوال، این‌گونه نتیجه می‌گیرد که ما می‌توانیم روایات او را به‌عنوان شاهد، نه به‌عنوان دلیل قبول کنیم.

### روایت یازدهم

حَدَّثَنَا صَفْوَانُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَمْرَانَ عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ:  
 إِنَّ الْقَائِمَ مَنَا مَنْصُورٌ بِالرُّعْبِ مُؤَيَّدٌ بِالنَّصْرِ تَطْوَى لَهُ الْأَرْضُ  
 وَتَظْهَرُ لَهُ الْكُنُوزُ كُلُّهَا، وَيُظْهَرُ اللَّهُ بِهِ دِينَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ  
 كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ، وَيَبْلُغُ سُلْطَانَهُ الْمَشْرِقَ وَالْمَغْرِبَ وَلَا يَبْقَى فِي  
 الْأَرْضِ خَرَابٌ إِلَّا قَدْ عَمِرَ وَيَنْزِلُ رُوحَ اللَّهِ عَيْسَى ابْنَ مَرْيَمَ  
 فَيُصَلِّيَ خَلْفَهُ قَالَ ابْنُ حَمْرَانَ: قِيلَ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! مَتَى يَخْرُجُ  
 قَائِمُكُمْ؟ قَالَ: إِذَا تَشَبَّهَ الرَّجَالُ بِالنِّسَاءِ وَالنِّسَاءُ بِالرِّجَالِ وَاكْتَفَى  
 الرَّجَالُ بِالرِّجَالِ وَالنِّسَاءُ بِالنِّسَاءِ وَرَكِبَتْ ذَوَاتُ الْفُرُوجِ السُّرُوحَ  
 وَقَبِلَتْ شَهَادَاتِ الزُّورِ وَرَدَّتْ شَهَادَةَ الْعَدُولِ وَاسْتَخَفَّتِ النَّاسَ  
 بِالْدمَاءِ وَارْتَكَبَتْ الزِّنَاءَ وَأَكَلَتْ الرِّبَا وَالرِّشَا وَاسْتَيْلَأَ الْأَشْرَارُ عَلَى  
 الْأَبْرَارِ وَخَرُجَ السُّفْيَانِيُّ مِنَ الشَّامِ وَالْيَمَانِيُّ مِنَ الْيَمَنِ وَخَسَفَ  
 بِالْيَدَاءِ وَقَتَلَ غُلَامٌ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَيْنَ الرُّكْنِ وَالْمَقَامِ اسْمُهُ  
 مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ وَلَقَبَهُ النَّفْسُ الزُّكِّيَّةُ وَجَاءَتْ صَبِيحَةٌ مِنَ السَّمَاءِ

بَانَ الْحَقُّ مَعَ شِيعَتِهِ فَعِنْدَ ذَلِكَ خَرُوجَ قَائِمِنَا فَإِذَا خَرَجَ أَسْنَدُ  
 ظَهْرِهِ إِلَى الْكَعْبَةِ وَاجْتَمَعَ عِنْدَهُ ثَلَاثُمِائَةٍ وَ ثَلَاثَةَ عَشْرٍ رَجُلًا وَأَوَّلُ  
 مَا يَنْطِقُ بِهِ هَذِهِ الْآيَةُ «بَقِيَّتُ اللَّهِ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» ثُمَّ  
 يَقُولُ أَنَا بَقِيَّةُ اللَّهِ وَحِجَّتُهُ وَخَلِيفَتُهُ عَلَيْكُمْ فَلَا يَسَلِّمُ عَلَيْهِ مَسْلَمٌ  
 إِلَّا قَالَ: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَقِيَّةَ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ، فَإِذَا اجْتَمَعَ لَهُ الْعَقْدُ  
 وَ هُوَ أَرْبَعَةُ آلَافٍ رَجُلٍ خَرَجَ مِنْ مَكَّةَ فَلَا يَبْقَى فِي الْأَرْضِ مَعْبُودٌ  
 دُونَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ صَنَمٍ وَغَيْرِهِ إِلَّا وَقَعَتْ فِيهِ نَارٌ فَاحْتَرَقَ  
 وَذَلِكَ بَعْدَ غَيْبَةِ طَوِيلَةٍ؛<sup>۲</sup> محمد بن حمران از امام صادق عليه السلام چنین  
 نقل می‌کند: قائم توسط ترس و رعب در دل دیگران یاری و به نصرت  
 تأیید می‌شود. زمین زیر پای او حرکت می‌کند و گنج‌ها برای او ظاهر  
 خواهند شد و سلطنتش مشرق و مغرب عالم را فرا خواهد گرفت.  
 خداوند عز و جل به واسطه او دینش را ظاهر می‌کند، هرچند مشرکان بر  
 آن کراهت داشته باشند. در آن هنگام، در زمین جای خرابی نیست، جز  
 آن‌که آباد می‌شود و حضرت عیسی بن مریم فرود می‌آید و پشت سر او  
 نماز خواهد خواند.» عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! چه زمانی قائم  
 شما قیام می‌کند؟ حضرت فرمود: «هرگاه مردان شبیه زنان و زنان مانند  
 مردان شوند؛ مردها به مردها بسنده کنند و زنان به زنان [= اشاره است

۱. هود: ۸۸.

۲. مؤسسه معارف اسلامی، معجم احادیث الإمام المهدي عليه السلام، ج ۳، ص ۴۹۳ و ۴۹۴.

به لواط و مساحقه؛ زنان بر زمین‌ها سوار شوند؛ شهادت دروغ و برخلاف واقع را بپذیرند؛ گواهی مردان عادل و صاحبان تقوا را رد کنند؛ قتل و خونریزی در میان مردم کوچک شمرده شود؛ مردم مرتکب زنا شوند؛ رباخواری در میان مردم رواج یابد؛ مردم از زبان اشرار بترسند؛ سفیانی از شام بیرون آید؛ یمانی از یمن حرکت کند؛ خسف و فرورفتگی در بیداء پدید آید؛ جوانی از آل محمد وآل ابی‌طالب در میان رکن و مقام کشته شود که نام او محمد بن حسن و لقبش نفس زکیه است؛ و صیحه‌ای از آسمان بلند شود که حق با او و پیروان او است. در این هنگام قائم ما قیام می‌کند. پس، آن‌گاه که بیرون آمد به کعبه تکیه می‌دهد و سیصد و سیزده تن از یاران مخصوص آن حضرت اطرافش را می‌گیرند و اول سخنی که می‌فرمایند، این آیه شریفه است: «باقیمانده خدا بهتر است برای شما، اگر به خدا ایمان دارید». سپس می‌فرماید: «من بقیة الله و حجّت و جانشین خداوند بر زمین هستم. پس، همه مسلمانان آن حضرت را با این عبارت سلام می‌کنند: سلام بر تو ای بقیة الله بر زمین! پس، وقتی که آن عده معین که ده هزار نفر باشند، در خدمت آن حضرت اجتماع کردند، از مکه بیرون می‌آیند و در کره زمین معبودی جز خداوند یکتا عبادت نخواهد شد و اساس بت‌پرستی و... از بین خواهد رفت و همه آن‌ها در آتش غضب آن سرور خواهند سوخت. ای محمد بن مسلم! البته این قیام با این محتوا بعد از غیبت طولانی خواهد بود؛ برای این‌که خداوند عالم، بندگان مطیع و فرمانبردار خودش را به جهانیان معرفی کند و بشناساند.»

## منابع روایت

۱. الغيبة، فضل بن شاذان، طبق نقل مستدرک الوسائل؛
۲. إثبات الرجعة، فضل بن شاذان، طبق نقل إثبات الهداة؛
۳. مختصر إثبات الرجعة، ص ۲۱۶ و ۲۱۷، ح ۱۸؛
۴. إثبات الهداة، ج ۳، ص ۵۷۰، ب ۳۲، ف ۴۴، ح ۶۸۶؛
۵. أربعون، خاتون آبادی، ص ۱۸۲ و ۱۸۳، ح ۳۰؛
۶. مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۳۳۵، ب ۳۹، ح ۶ و ج ۱۴، ص ۳۵۴، ب ۲۰؛
۷. كشف الاستار، نوری، ص ۲۲۲.

ما نمی‌توانیم این روایت را با روایت قبل معارض بدانیم؛ زیرا این روایت در مقام بیان ترتیب زمانی بین علامات نیست و تنها در مقام بیان علائم حتمی و غیرحتمی است.

این روایت را بررسی سندی نمی‌کنیم؛ زیرا قبلاً کتاب مختصر اثبات الرجعة را بحث کرده‌ایم.

به این ترتیب، روایات باب نفس زکیه تمام می‌شود. تنها سه روایت از طرق عامه باقی می‌ماند که گویا آن‌ها به پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ منسوب نشده‌اند. سه روایت دیگر نیز از حضرت علی عَلِيٌّ هستند که در ادامه به‌عنوان استدراک به آن‌ها اشاره می‌شود.

## روایات استدراکی در مورد نفس زکیه

### روایت دوازدهم

اولین روایت که استدراک از روایات حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ است؛ روایتی است که مرحوم نعمانی در کتاب الغیبة به سند خود از عبایة بن ربیع اسدی نقل می‌کند:

أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ سَعِيدٍ قَالَ حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَارٍ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عَيْسَى عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ الْمُخْتَارِ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ سِيَابَةَ عَنْ عَمْرَانَ بْنِ مِيثَمٍ عَنْ عَبَايَةَ بْنِ رَبِيعِ الْأَسَدِيِّ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَنَا خَامِسُ خَمْسَةٍ وَأَصْغَرُ الْقَوْمِ سِنًا فَسَمِعْتَهُ يَقُولُ حَدَّثَنِي أَخِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ إِنِّي خَاتِمُ أَلْفِ نَبِيِّ وَإِنَّكَ خَاتِمُ أَلْفِ وَصِيٍّ وَكَلَّفْتُ مَا لَمْ يَكْتَفُوا<sup>٢</sup> فَقُلْتُ مَا أَنْصَفَكَ الْقَوْمُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالَ لَيْسَ حَيْثُ تَذْهَبُ بِكَ

١. این شخص به دلیل کوچکی سن نمی‌تواند از اصحاب پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ باشد.

٢. مخاطب این عبارت یا حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ است، یا سایر پیامبران. البته احتمال دوم صحیح‌تر به نظر می‌رسد.



الْمَذَاهِبُ يَا ابْنَ أَخِي وَاللَّهِ إِنِّي لَأَعْلَمُ أَلْفَ كَلِمَةٍ لَا يَعْلَمُهَا غَيْرِي  
 وَغَيْرُ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَإِنَّهُمْ لَيَقْرءُونَ مِنْهَا آيَةً فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ  
 وَهِيَ «وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ  
 أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ»<sup>۱</sup> وَمَا يَتَدَبَّرُونَهَا حَقَّ تَدَبُّرِهَا أَلَّا  
 أُخْبِرُكُمْ بِأَخْرَجِ مُلْكِ بَنِي فُلَانٍ<sup>۲</sup> قُلْنَا بَلَى يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ قَتَلَ  
 نَفْسَ حَرَامٍ فِي يَوْمِ حَرَامٍ فِي بَلَدِ حَرَامٍ عَنِ قَوْمٍ مِنْ قُرَيْشٍ<sup>۳</sup> وَالَّذِي  
 فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأَ النَّسْمَةَ مَا لَهُمْ مَلِكٌ بَعْدَهُ غَيْرَ حُمْسِ عَشْرَةِ لَيْلَةٍ قُلْنَا  
 هَلْ قَبْلَ هَذَا أَوْ بَعْدَهُ مِنْ شَيْءٍ فَقَالَ صَبِيحَةَ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ تَفْرَعُ  
 الْيَقْظَانَ وَتَوْقِظُ النَّائِمَ وَتُخْرِجُ الْهَيْمَةَ مِنْ خَدْرِهَا؛<sup>۴</sup>

۱. نمل: ۸۲. به این آیه در مباحث مربوط به مهدویت فراوان اشاره شده است. در حدود دوازده یا سیزده مورد است که برخی از آن‌ها را حضرت به خودشان نسبت می‌دهند.
۲. به نظر من این «بنی فلان» ناشی از تصرف برخی از روایان در برخی شرایط، مانند ترس یا تعصب است؛ مانند بخاری که در چندین مورد اسم افراد را نمی‌برد. مثلاً مغیره بن شعبه حرام‌فروشی می‌کرد و پیه مردار و شراب می‌فروخت؛ خیر به خلیفه رسید، خلیفه او را لعنت کرد. بخاری اگرچه اسم او را نمی‌آورد؛ همه شارحان می‌گویند مقصود مغیره است. عبایه شخصیتی از مریدان حضرت بود که دوران عباسیان را درک نکرد و بعید است خودش تصرف کرده باشد. مطلب دیگر این که باید بدانیم منظور از ملک بنی فلان چیست. آیا مقصود حکومت بنی عباس است یا حکومت بنی امیه؟
۳. قیودی که اضافه شده است، بلکه قتل شخص معین، جریان را از کلی بودن خارج و این مطلب را روشن می‌کند که منظور از قتل نفس زکیه، استباحه دما و کشتار بی‌گناهان نیست.
۴. نعمانی، محمد بن ابراهیم، الغیبة، ص ۲۵۸، ح ۱۷.

عبایة بن ربیع اسدی می‌گوید: در میان پنج نفر که من پنجمین و کوچک‌ترین فرد گروه از نظر سنّی بودم، خدمت امیرمؤمنان، علیؑ رسیدیم و از آن حضرت چنین شنیدم: «برادرم رسول خداﷺ به من فرمود: من آخرین و پایان بخش هزار پیامبر و تو آخرین نفر و پایان بخش هزار وصی هستی؛ و تکلیفی بر عهده‌ام قرار گرفت که بر هیچ يك از آن اوصیا نبوده است.» [راوی می‌گوید] عرض کردم: ای امیرمؤمنان! مردم در مورد توبه انصاف رفتار نکردند، پس فرمود: «ای پسر برادر! چنان نیست که تو پنداشته‌ای. به خدا سوگند! من خود هزار کلمه می‌دانم که آن را هیچ کس غیر از من و پیامبرﷺ نمی‌داند و آنان، از آن جمله یک آیه را در کتاب خدای عزوجلّ می‌خوانند و آن عبارت است از: ﴿وَ إِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً...﴾؛ و آن‌گاه که وعده آنان به سر رسد، جنبه‌ای را از زمین برای آنان برانگیزیم تا با ایشان سخن گوید» که این مردم بودند که به آیات ما یقین نداشتند؛ ولی چنان که شایسته تدبّر در آن است نسبت به آن تدبّر نمی‌کنند.

آیا شما را از پایان دولت فلان خاندان با خبر نکنم؟

«عرض کردیم: آری؛ ای امیرمؤمنان!» حضرت فرمود:

«کشتن نفس محترمی، در روزی محترم در شهری محترم از طایفه‌ای از قریش. سوگند به کسی که دانه را شکافت و بشر را آفرید، پس از او برای آنان جز پانزده شب حکومت نخواهد بود.» عرض کردیم: آیا پیش از این یا پس از این چیزی دیگر هست؟ حضرت فرمود: «صیحه‌ای است در ماه رمضان که بیدار را به وحشت اندازد و خفته را بیدار کند و دوشیزگان پرده نشین را از پس پرده بیرون کشد.»

این روایت، روایت قبلی را که می‌گفت: «اولاهن الصیحة»، تأیید می‌کند. عده‌ای اشکال می‌کنند که در برخی دیگر از روایات، خروج سفیانی در ماه رجب گفته شده است و این منافات دارد با روایتی که این علامات را در ماه رمضان بیان می‌کند.<sup>۱</sup>

در جواب این اشکال، توجیهی نقل شده است مبنی بر این که بین این دو دسته روایات منافاتی وجود ندارد؛ با این بیان که بگوئیم اولین علامت صیحه آسمانی در ماه رمضان است و خروج سفیانی در رجب سال بعد رخ می‌دهد. در این صورت، فاصله بین خروج سفیانی تا ظهور حضرت مهدی علیه السلام با روایاتی که فاصله را «حمل امرئة» دانسته‌اند، منطبق می‌شود؛ مگر این که بگوئیم روایات، فاصله زمانی صیحه تا ظهور حضرت را چهار

۱. ذهبی، محمدبن احمد، میزان الاعتدال، ب ۳۸۷.

ماه و اندی گفته‌اند که در این صورت، این توجیه کارساز نخواهد بود.

### بررسی سند روایت

این روایت را عبایه بن ربیع نقل می‌کند. ذهبی در مورد عبایه می‌گوید:

«روی عنه موسى بن الطریف كلاهما من غلاة الشيعة.»<sup>۱</sup>

اهل سنت به کسی «غالی شیعه» می‌گویند که نه تنها به حضرت علی علیه السلام محبت و ارادت دارد، بلکه به مقدم‌بودن ایشان بر دیگران نیز معتقد است. علت این‌که ذهبی او را از غلات شیعه می‌داند، آن است که او روایتی را نقل کرده که حضرت علی علیه السلام را «قسیم النار» معرفی می‌کند.<sup>۲</sup> پس هر کس حدیثی در فضایل امام علی علیه السلام نقل کند، از منظر ذهبی و همفکران او «غالی» قلمداد می‌شود.

شیخ طوسی در رجال، او را جزو اصحاب امیرالمؤمنان علیه السلام نقل می‌کند. مبنای شیخ در رجال، «معاصرت» است؛ به این معنا که هر کس با یکی از ائمه علیهم السلام معاصر بود، جزو اصحاب آن امام شمرده می‌شود. لذا ایشان زیادبن ابیه را جزو اصحاب امام علی علیه السلام و عمر بن سعد را از اصحاب امام حسین علیه السلام می‌داند. از همین رو نمی‌توان به گفته ایشان

۱. همان، ج ۲، ص ۳۸۷، شماره ۴۱۸۸.

۲. ذهبی، محمد بن احمد، همان و عسقلانی، ابن حجر، لسان المیزان، ج ۳، ص ۲۴۷،

شماره ۱۰۸۲.

مبنی بر صحابی بودن عبایه اعتماد کرد<sup>۱</sup> و عبایه را به استناد این تعبیر، ثقه و معتبر دانست. به همین دلیل، فقط معاصر بودن و مصاحبت او ثابت می‌شود؛ اما برخی دیگر، عبایه را از خواص اصحاب علی علیه السلام دانسته‌اند که مطلب مهمی است. عبایه روایتی را از حبابه نقل می‌کند:

و روى مُحَمَّدُ بنِ الحُسَيْنِ، عن موسى بن سعدان، عن عبد الله بن القاسم، عن صباح المزني، عن صالح بن ميثم الأسدي، قال: دخلت أنا و عبایة بن الربيعي على امرأة من بني والبة، قد احترق وجهها من السجود، فقال لها عبایة: يا حبابة، هذا ابن أخيك. قالت: وأي أخ؟ قال: صالح بن ميثم. فقالت: ابن أخي والله حقا، يا بن أخي ألا أحدثك بحديث سمعته من الحسين ابن علي عليه السلام؟ قال: قلت: بلى يا عمّة. قالت: كنت زوّارة الحسين بن علي عليه السلام... و قال لي: يا حبابة نحن و شيعتنا على الفطرة و سائر الناس منها براء<sup>۲</sup>؛

۱. طوسی، محمد بن حسن، رجال، ص ۷۲، شماره ۶۵۶، (باب عین).

۲. «و روى مُحَمَّدُ بنِ الحُسَيْنِ، عن موسى بن سعدان، عن عبد الله بن القاسم، عن صباح المزني، عن صالح بن ميثم الأسدي، قال: دخلت أنا و عبایة بن الربيعي على امرأة من بني والبة، قد احترق وجهها من السجود، فقال لها عبایة: يا حبابة، هذا ابن أخيك. قالت: وأي أخ؟ قال: صالح بن ميثم. فقالت: ابن أخي والله حقا، يا بن أخي ألا أحدثك بحديث سمعته من الحسين ابن علي عليه السلام؟ قال: قلت: بلى يا عمّة. قالت: كنت زوّارة الحسين بن علي عليه السلام، فحدثت بين عيني وضح، فشق ذلك علي و احتبست عنه أياما، فسأل عني: ما فعلت حبابة الوالبيّة؟ فقالوا: إنّها حدثت بما حدثت بين عينها. فقال لأصحابه: قوموا حتّى ندخل عليها. فدخل علي في مسجدي هذا، و قال: يا

صالح بن میثم می گوید من به همراه عبایه بن ربیع به ملاقات زنی از طایفه بنی والبه رفتیم؛ در حالی که از کثرت سجده، صورت و پیشانی او [= آن زن] سیاه و پینه بسته بود. عبایه به او گفت: ای حبابه! صالح بن میثم پسر برادر توست؟ حبابه گفت: آری؛ او به حق چنین است. می خواهی از حسین بن علی ع برای تو حدیثی نقل کنم؟ گفتیم: آری، ای عمه! گفت: من جزو زائران حسین ع بودم... آن حضرت به من فرمود: «ما و شیعیمان بر فطرت سلامت عقیده هستیم؛ ولی دیگران از آن دور و بیزارند.»

ما توثیق خاصی برای عبایه پیدا نکردیم؛ ولی می خواهیم از طریق نقل روایات او به این نتیجه برسیم که فرد مثبتی بوده است؛ علاوه بر این که ذهبی او را از غلات شیعه دانسته و این مطلب جای تأمل دارد. به

---

حَبَابَةُ، مَا بَطَأُ بِكَ عَلَيَّ؟ قُلْتُ: يَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ مَا ذَلِكَ الْاِثْمُ مَنَعَنِي اِنْ لَمْ اَكُنْ اضْطُرْتُ اِلَى الْمَجِيءِ اِلَيْكَ اضْطَرَارًا، لَكِنْ حَدَّثْتُ هَذَا بِي؛ وَ كَشَفْتُ الْقِنَاعَ فَتَنَقَّلَ عَلَيْهِ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ ع وَ قَالَ: يَا حَبَابَةُ، اَحَدَّثَنِي لِلَّهِ شُكْرًا، فَاِنَّ اللَّهَ قَدْ ذَاذَهُ عَنْكَ.

قَالَتْ: فَخَرَرْتُ سَاجِدَةً، فَقَالَ: يَا حَبَابَةُ ارْفَعِي رَأْسَكَ وَ انْظُرِي فِي مَرَاتِكَ. قَالَتْ: فَرَفَعْتُ رَأْسِي فَلَمْ اَجِدْ مِنْهُ شَيْئًا. قَالَتْ: فَحَمَدْتُ اللَّهَ وَ قَالَ لِي: يَا حَبَابَةُ لَحْنٌ وَ شِيعَتُنَا عَلَيَّ الْفُطْرَةَ، وَ سَائِرُ النَّاسِ مِنْهَا بَرَاءٌ. (طبري، محمد بن جرير (شيعي)، دلائل الإمامة، ص: ۱۸۶-۱۸۷)؛ صفار قمی، محمد بن حسن، بصائر الدرجات، ج ۶، ص ۲۹۱؛ طوسی، ابن حمزه، الثاقب فی المناقب، ۳۲۴ / ۲۶۷؛ بحرانی، سید هاشم، مدینه المعاجز، ج ۲۱، ص ۲۳۹ و مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۱۸۰).

این دلیل که هر کس را که ذهبی و امثال او بالمره تضعیف و رد می‌کنند، باید در او تجدیدنظر و تأمل کرد.

مطلب دیگری را که عبایه نقل می‌کنند؛ این است:

كَانَ عَلِيٌّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَثِيرًا مَا يَقُولُ: سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقُدُونِي فَوَ اللَّهُ مَا مِنْ أَرْضٍ مَخْصِيْبَةٍ وَلَا مُجْدِبَةٍ وَلَا فَنَةٍ تُضِلُّ مِائَةَ أَوْ تَهْدِي مِائَةَ إِلَّا وَأَنَا أَعْلَمُ قَائِدَهَا وَسَائِقَهَا وَنَاعِقَهَا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ<sup>۱</sup>؛ امیر مؤمنان عَلَيْهِ السَّلَامُ بسیار می‌فرمود: «از من سؤال کنید، قبل از آن که مرا از دست بدهید. به خدا سوگند نیست زمینی حاصلخیز و زمینی خشک و بی‌گیا؛ و نیست گروهی که گمراه کنند صد نفر را، یا هدایت کنند صد نفر را؛ مگر آن که به پیشوا، پیروان و مبلغان آن‌ها تا روز قیامت آگاه‌تر هستیم.»

این نقل، نمونه‌ای از مطالبی است که عبایه آن‌ها را با اعتقاد نقل می‌کند.

مرحوم کلینی در کتاب کافی در روایتی به نقل از حبه‌عربی می‌گوید: «خَرَجْتُ مَعَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى الظَّهْرِ فَوَقَّفَ بَوَادِي السَّلَامِ كَأَنَّهُ مُخَاطَبٌ لِأَقْوَامٍ<sup>۲</sup>؛ با حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ بیرون کوفه [= نجف] رفتیم. حضرت در وادی السلام ایستادند و گویا با گروه‌هایی سخن می‌گفتند.»

۱. مجلسی، محمدباقر، بحارالأنوار، ج ۴۰، ص ۱۳۱.

۲. کلینی، محمدبن یعقوب، کافی، ج ۳، ص ۲۴۳، ح ۱.

مدتی که امیرالمؤمنان علیه السلام به عراق آمده بودند، چندین بار تنها یا با برخی افراد خاص به وادی السلام نجف می‌رفتند و با ارواح صحبت می‌کردند.<sup>۱</sup>

از دیدگاه ما عبایه مشکلی ندارد و اشکال او تنها کلام ذهبی است که گفته است: «من غلات الشيعة.» البته تعصب و دشمنی ذهبی نسبت به شیعیان بر کسی پوشیده نیست.

متن مزبور متنی قوی است و به همین دلیل به بررسی سندی نیاز ندارد.

### روایت سیزدهم

وقال أبو محمد في حديث علي عليه السلام، انه قال: إن بني أمية لا يزالون يطعنون في مسجل ضلالة ولهم في الأرض أجل حتى يهريقوا الدّم الحرام في الشهر الحرام والله لكأني أنظر إلى غرنوق من قریش

۱. قصه «صافی صفا» این‌گونه بود که امیرالمؤمنین علیه السلام در وادی السلام قدم می‌زدند، دیدند شخصی سوار بر شتر، جنازه‌ای را حمل می‌کند. حضرت از او پرسیدند که کیست و از کجا آمده و صاحب جنازه کیست؟ عرض کرد: من از یمن آمده‌ام. پدرم وصیت کرده است او را در ظهر الکوفه دفن کنم. حضرت علت وصیت پدرش را پرسیدند. او در جواب گفت: پدرم گفته است: چون شخصی آن‌جا دفن می‌شود که «یدخل بشفاعته مثل مضر وریع» [این دو طائفه از طوایف پرجمعیت عرب بودند که وقتی می‌خواستند به جمعیت فراوان مثال بزنند، از آن‌ها نام می‌بردند]. حضرت فرمودند: «می‌دانی او کیست؟ به خدا قسم آن شخص من هستم (تحفة العالم، کامل الزیارة، کفایة الطالب، فرحة الغری، إرشاد القلوب، درالأخبار، طبسی، ج۱).



يَتَشَحَّطُ فِي دَمِهِ فَإِذَا فَعَلُوا ذَلِكَ لَمْ يَبْقَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ عَازِرٌ وَلَمْ يَبْقَ لَهُمْ مَلِكٌ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ بَعْدَ خَمْسِ عَشْرَةَ لَيْلَةً؛ امام باقر عليه السلام در حدیثی از [امام] علی عليه السلام چنین نقل می‌کند: «برای حکومت بنی امیه زمانی مشخص می‌باشد، تا زمانی که خون حرامی را در ماه حرامی بریزند. قسم به خدا! گویا می‌بینم جوانی زیبا از قریش را که در خون خود غلتیده است. پس، زمانی که این قتل را صورت دهند، دیگر عذری برای آن‌ها باقی نمی‌ماند و حکومت آن‌ها بیش از پانزده روز دوام نمی‌آورد.»

ابن منظور در لسان العرب می‌نویسد: «والغرنوقُ والغرنوقُ والغرنیقُ والغرنیقُ والغرنیقُ والغرناقُ والغرائقُ والغرونقُ، کله: الأَبْيَضُ الشَّابُّ النَّاعِمُ الْجَمِيلُ<sup>۱</sup>»؛ یعنی جوان لاغر و یا نرم اندام و زیبا.

### مصادر روایت

۱. ابن قتیبه در غریب الحدیث، ج ۱، ص ۳۷۰؛
۲. ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه، ج ۱۹، ص ۱۳۱؛
۳. نمازی شاهرودی در مستدرک سفینه، ج ۴، ص ۳۶۳.

---

۱. فتلاوی، مهدی حمد، نهج الخلاص، ص ۵۳۷، ح ۱۱۶۴.  
 ۲. ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، ج ۱۰، ص ۲۸۶؛ طریحی، فخرالدین، مجمع البحرین، ج ۵، ص ۲۲۲ و ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۹، ص ۱۳۱.

البته این روایت، «مرسل»؛ ولی مؤید روایت قبل است. همچنین روشن است که قاتل این شخص، از بنی امیه است.<sup>۱</sup>

### روایت چهاردهم

بخش اول: نفس زکیه

حدَّثَنَا أَبُو معاويةَ عن الأعمش عن عمرو بن مرة عن أبي  
البختری عن عليِّ بنِ أبي طالبٍ قال: ودَدتْ أَنْ النفسَ التي يَنْزلُ اللهُ عندها  
قَتَلها قريشاً ويَجزئها قَدْ قَتَلتْ؛<sup>۲</sup> ابوالبختری از [امام] علی بن ابی طالب  
چنین نقل کرده است: دوست دارم نفسی را که هنگام قتلش،  
خداوند، قریش را ذلیل و آن‌ها را زمان قتل او خوار می‌کند؛ حتماً  
کشته می‌شود.»

قریشی‌ها با امام علی بن ابی طالب سر جنگ داشتند. اگر به تاریخ قریش در  
برخورد با آن حضرت مراجعه کنید، درمی‌یابید که حضرت به دلیل  
مشکلاتی که آن‌ها فراهم کردند، چگونه از دست آن‌ها شکایت و گله  
می‌کند و می‌فرماید: «مَا لِي وَ لِقْرِيشٍ.»

۱. تاریخ آل سعود، نوشته ناصر سعید که بعدها او را توسط جناح عرفات - فلسطینی‌ها -  
ربوده و کشتند. وی به آل سعود اشاره و ثابت کرده است که ریشه آن‌ها همان مرحب یهودی  
است.

۲. ابن اسحاق، ابراهیم بن محمد، الغارات، ص ۳۹۳.

## مصادر روایت

۱. ابن حماد در فتن، ص ۳۰۱، ح ۱۱۵۹؛

۲. فتلاوی در نهج الخلاص، ص ۵۳۷.

این‌ها روایاتی‌اند که به‌صورت عموم در کتاب‌های خاصه وجود دارند. در ادامه به نقل و بررسی و جمع‌بندی روایاتی می‌پردازیم که از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در این زمینه نقل شده‌اند.

## جلسه دهم

### روایت پانزدهم

عَلِيٌّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ  
عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: كُنْتُ مَعَ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ جَالِسًا فِي الْمَسْجِدِ إِذْ  
أَقْبَلَ دَاوُدُ بْنُ عَلِيٍّ وَ سَلِيمَانُ بْنُ خَالِدٍ وَأَبُو جَعْفَرٍ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ  
مُحَمَّدٍ أَبُو الدَّوَانِيقِ فَفَعَدُوا نَاحِيَةَ مِنَ الْمَسْجِدِ فَقِيلَ لَهُمْ: هَذَا  
مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ جَالِسٌ فِقَامَ إِلَيْهِ دَاوُدُ بْنُ عَلِيٍّ وَسَلِيمَانُ بْنُ خَالِدٍ  
وَقَعَدَ أَبُو الدَّوَانِيقِ مَكَانَهُ حَتَّى سَأَمُوا عَلِيَّ بْنَ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ  
لَهُمْ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَا مَنَعَ جَبَّارِكُمْ مِنْ أَنْ يَأْتِيَنِي فَعَدَّوهُ عِنْدَهُ  
فَقَالَ عِنْدَ ذَلِكَ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَمَا وَاللَّهِ لَا تَذْهَبُ  
الْثِيَابِي وَالْأَيَّامُ حَتَّى يَمْلِكَ مَا بَيْنَ قَطْرِيهَا ثُمَّ لِيَطَأَنَّ الرِّجَالَ عَقْبَهُ ثُمَّ  
لَتَذُنَّ لَهُ رِقَابَ الرِّجَالِ ثُمَّ لِيَمْلِكَنَّ مَلَكًا شَدِيدًا فَقَالَ لَهُ دَاوُدُ بْنُ  
عَلِيٍّ: وَإِنْ مَلَكْنَا قَبْلَ مُلْكِكُمْ. قَالَ: نَعَمْ يَا دَاوُدُ إِنَّ مُلْكَكُمْ قَبْلَ  
مَلَكْنَا وَسُلْطَانَكُمْ قَبْلَ سُلْطَانِنَا. فَقَالَ لَهُ دَاوُدُ: أَصْلَحَكَ اللَّهُ  
فَهَلْ لَهُ مِنْ مَدَّةٍ؟ فَقَالَ: نَعَمْ يَا دَاوُدُ وَاللَّهِ لَا يَمْلِكُ بَنُو أُمِّيَّةٍ يَوْمًا  
إِلَّا مَلَكْتُمْ مِثْلِيهِ وَ لَا سَنَةَ إِلَّا مَلَكْتُمْ مِثْلِيهَا وَلِيَتَلَفَّهَا الصَّبِيَّانَ

مِنْكُمْ كَمَا تَلَقَّفُ الصَّبِيَانَ الْكُرَّةَ فَقَامَ دَاوُدُ بْنُ عَلِيٍّ مِنْ عِنْدِ أَبِي  
 جَعْفَرٍ ع فَرِحًا بِرَيْدٍ أَنْ يُخْبِرَ أَبَا الدَّوَانِيقِ بِذَلِكَ فَلَمَّا نَهَضَا جَمِيعًا  
 هُوَ وَسَلِيمَانُ بْنُ خَالِدٍ نَادَاهُ أَبُو جَعْفَرٍ ع مِنْ خَلْفِهِ يَا سَلِيمَانُ  
 بَنُ خَالِدٍ لَا يَزَالُ الْقَوْمُ فِي فُسْحَةٍ مِنْ مَلِكِهِمْ مَا لَمْ يَصِيبُوا مِنَّا دَمًا  
 حَرَامًا وَأَوْمًا بِيَدِهِ إِلَى صَدْرِهِ فَإِذَا أَصَابُوا ذَلِكَ الدَّمُ فَبَطْنُ الْأَرْضِ  
 خَيْرٌ لَهُمْ مِنْ ظَهْرِهَا فَيَوْمئِذٍ لَا يَكُونُ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ نَاصِرٌ وَلَا فِي  
 السَّمَاءِ عَاذِرٌ ثُمَّ انْطَلَقَ سَلِيمَانُ بْنُ خَالِدٍ فَأَخْبَرَ أَبَا الدَّوَانِيقِ فَجَاءَ  
 أَبُو الدَّوَانِيقِ إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ ع فَسَلَّمَ عَلَيْهِ ثُمَّ أَخْبَرَهُ بِمَا قَالَ لَهُ  
 دَاوُدُ بْنُ عَلِيٍّ وَسَلِيمَانُ بْنُ خَالِدٍ فَقَالَ لَهُ: نَعَمْ يَا أَبَا جَعْفَرٍ  
 دَوْلَتِكُمْ قَبْلَ دَوْلَتِنَا وَسُلْطَانِكُمْ قَبْلَ سُلْطَانَتِنَا؛ سُلْطَانِكُمْ شَدِيدٌ  
 عَسِرٌ لَا يَسِرُ فِيهِ وَلَهُ مَدَّةٌ طَوِيلَةٌ وَاللَّهُ لَا يَمْلِكُ بَنُو أُمَيَّةَ يَوْمًا إِلَّا  
 مَلِكْتُمْ مِثْلِيهِ وَلَا سَنَةَ إِلَّا مَلِكْتُمْ مِثْلِيهَا وَ لِيَتَلَقَّفَهَا صَبِيَانَ مِنْكُمْ  
 فَضْلًا عَنْ رَجَالِكُمْ كَمَا يَتَلَقَّفُ الصَّبِيَانَ الْكُرَّةَ أَفْهَمْتُمْ؟ ثُمَّ قَالَ:  
 لَا تَزَالُونَ فِي عُنُقِ الْمَلِكِ تَرْعُدُونَ فِيهِ مَا لَمْ تَصِيبُوا مِنَّا دَمًا  
 حَرَامًا فَإِذَا أَصَبْتُمْ ذَلِكَ الدَّمُ غَضِبَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَيْكُمْ فَذَهَبَ  
 بِمَلِكِكُمْ وَسُلْطَانِكُمْ وَذَهَبَ بِرِجْلِكُمْ وَ سَطَطَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَيْكُمْ  
 عِبْدًا مِنْ عِبِيدِهِ أَعْوَرٌ وَ لَيْسَ بِأَعْوَرٍ مِنْ آلِ أَبِي سَفِيَانَ يَكُونُ  
 اسْتِصْيَالِكُمْ عَلَى يَدَيْهِ وَأَيْدِي أَصْحَابِهِ ثُمَّ قَطَعَ الْكَلَامَ؛ أَبُو بَصِيرٍ

می‌گوید: همراه امام باقر علیه السلام در مسجد نشسته بودیم؛ داوود بن علی، سلیمان بن خالد و ابوالدوانیق وارد مسجد شدند و در گوشه‌ای از مسجد نشستند؛ کسی به آن‌ها گفت: این محمد بن علی [= امام باقر] است که این‌جا نشسته است. در این هنگام، داوود بن علی و سلیمان بن خالد برخاستند و به سوی حضرت آمدند؛ ولی منصور دوانیقی از جای خود حرکت نکرد. آن دو آمدند و بر حضرت امام باقر علیه السلام سلام کردند؛ حضرت به آن‌ها فرمود: «چه چیز مانع شد که جبار [و سرکش] شما [= منصور دوانیقی] نیز [مانند شما] به نزد من آید؟» آن دو از جانب او عذرتراشی کردند [و اظهار کردند که از آمدن به نزد شما معذور بود]. امام باقر علیه السلام فرمود: «آگاه باشید که به خدا سوگند چندان شب و روزی نگذرد تا این‌که او میان دو اقلیم زمین را بگیرد و پس از آن، مردان به دنبال او افتند و سپس گردنکشان در برابرش رام گردند و پس از آن، سلطنتی سخت به دست آورد.» داوود بن علی گفت: آیا سلطنت ما قبل از سلطنت شما است؟ امام علیه السلام پاسخ فرمود: «بله؛ حکومت شما قبل از حکومت ما است.» داوود گفت: خدا کارت را به بهبودی گراید! آیا [سلطنت ما] مدتی هم دارد؟ حضرت فرمود: «آری، ای داوود! به خدا سوگند که شما به عدد هر روز سلطنت بنی امیه، دو روز و در مقابل یک سال آن‌ها، دو سال سلطنت می‌کنید و هر آینه بچه‌های شما مقام سلطنت را آن‌گونه که کودکان با گوی بازی می‌کنند، دست به دست بگردانند.» داوود بن علی [که این سخنان را شنید] شادمان از نزد آن حضرت برخاست و

به سوی منصور رفت تا او را از این مژده با خبر کند. هنگامی که داوود و سلیمان بن خالد رفتند حضرت، سلیمان را از پشت سر صدا زد و فرمود: «ای سلیمان بن خالد! اینان [= یعنی بنی عباس] پیوسته در خوشی و آسایش سلطنت می‌کنند تا وقتی که خون ناحقی از ما [و اشاره به خودش فرمود] نریزند؛ و هر گاه دستشان به آن خون آلوده شد، در آن هنگام زیر زمین [قبر] برای ایشان بهتر از روی زمین است و در آن زمان نه در زمین یاوری دارند و نه در آسمان عذر آوری.»

سلیمان بن خالد آمد تا خبر را به منصور بگوید، منصور [پس از شنیدن خبر] از جای برخاست و خدمت امام باقر علیه السلام آمد و بر آن حضرت سلام کرده و سخن داوود بن علی و سلیمان خالد را [که از آن حضرت نقل کرده بودند] به عرض امام علیه السلام رسانید. حضرت فرمود: «آری، ای اباجعفر! دولت شما پیش از دولت ما و سلطنت شما پیش از سلطنت ما است، سلطنت شما سلطنتی سخت و دشوار است که همواری در آن نیست؛ و مدتی طولانی دوام دارد. به خدا سوگند! شما در برابر هر روز سلطنت بنی امیه، دو روز و برابر هر سال آن، دو سال سلطنت خواهید کرد و مقام سلطنت را بچه‌های شما دست به دست بگردانند، تا چه رسد به مردانان؛ همچنان که کودکان با گوی بازی کنند! فهمیدی؟!» سپس امام فرمود: «و پیوسته سلطنت شما رونق دارد و در آن به خوشی به سر می‌برید تا وقتی که خون حرام [و ناحقی] از ما نریخته‌اید و هر گاه آن را مرتکب شدید [و خون ناحقی از ما ریختید] خدای عزوجل بر شما خشم می‌کند و دولت و

سلطنت شما را از بین می‌برد و شوکت را از شما می‌گیرد و خدای عزوجل بنده‌ای اعور از بندگانش را که از اولاد ابوسفیان نیست، بر شما مسلط می‌کند که نابودی شما به دست او و همراهانش می‌باشد.» سپس امام علیه السلام سخن خود را قطع کرد.

شاهد بحث این جمله از امام است: «لَا يَزَالُ الْقَوْمُ فِي فُسْحَةٍ مِنْ مُلْكِهِمْ مَا لَمْ يُصِيبُوا مَنَّا دَمًا حَرَامًا وَأَوْمًا بَيِّدَةً إِلَىٰ صَدْرِهِ فَإِذَا أَصَابُوا ذَلِكَ الدَّمَّ»<sup>۱</sup>

حکومت عباسیان در رفاه و بسط قلمرو و به اصطلاح اقتدار هستند تا

زمانی که از ما خون به ناحقی را نریزید. سپس به سینه مبارک خود اشاره فرمود و ادامه داد: «فإذا اصابوا ذلك... ولی اگر این کار را کردند...»

برخی خواسته‌اند به این روایت استناد کنند و آن را جزو روایات نفس زکیه قرار دهند. البته روایت مزبور از نظر سند «معتبر» و مرحوم مجلسی از آن چنین تعبیر کرده است: «حسن او موثق علی الاظهر»<sup>۱</sup>

### دیدگاه ما

اولاً: این روایت دلالت ندارد که مقصود نفس زکیه است؛ ثانیاً: ما برای اثبات قتل نفس زکیه به این قبیل روایات که نه صراحت دارند و نه ظهور، نیاز نداریم؛ زیرا روایات روشن‌تر و صریح‌تری در این زمینه وجود دارند؛

۱. مجلسی، محمدباقر، مرآة العقول، ج ۲۶، ص ۱۲۸، ح ۲۵۶.



ثالثاً: شارحان کافی شریف نیز وقتی به این روایت می‌رسند، توجیهاتی مطرح می‌کنند که در هیچ یک از آن‌ها به نفس زکیه اشاره‌ای نشده است؛ مثلاً مرحوم مجلسی می‌فرماید: منظور از «دم حرام» چند احتمال است: احتمال اول: «والمراد قتل اهل البیت: وان کان بالسم مجازاً ویکون قتل الائمة سببا لسرعة زوال ملک کل واحد منهم فعل ذلك؛ منظور، شهادت امامان شیعه: به دست عباسیان است؛ اگرچه با زهر باشد؛ یعنی شهادت هریک از آنان سبب زوال حکومت و خلافت آن قاتل می‌شود.»

احتمال دوم: «او قتل السادات الذین قتلوا فی زمان ابی جعفر الدوانیقی»<sup>۱</sup> و فی زمان الرشید... وکذا ما قتلوا فی الفخ من السادات؛<sup>۲</sup> و محتمل است

۱. جریان منصور نشان می‌دهد پیش از این که حکومت را به دست بگیرد، چه وضع رقت‌باری داشت. او کسی بود که نه امنیت جانی داشت و نه وضع مالی خوب. او روستا به روستا می‌رفت و خودش را به‌عنوان مداح اهل بیت علیهم‌السلام قلمداد می‌کرد تا به این طریق، هم به وضع مالی او رسیدگی شود و هم در امنیت قرار بگیرد. او وقتی روی کار آمد، تعداد فراوانی از اهل بیت را به قتل رساند. مرحوم صدوق (عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۱۰۸، ب ۹، ح ۱)؛ بحث مفصلی در مورد کشتار بنی‌زهرها توسط منصور دوانقی و هارون الرشید دارد (ر.ک: طوسی، ابن حمزه، الثابت فی المناقب، ص ۲۳۱).

۲. عجیب است که ذهبی اعتراف دارد تمام سادات عالم از ذریه فاطمه زهرا علیها‌السلام هستند و پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم ذریه‌ای جز از این دخترش ندارد و در عین حال، این همه از نواصب و دشمنان بنی‌زهرها طرفداری می‌کند.

منظور، شهادت سادات بنی الزهرا در زمان منصور و هارون و شهادت جوانان بنی زهرا در سرزمین فخر باشد.»  
**احتمال سوم:** «ان يكون اشارة الي قتل رجل من العلويين قتلوه مقارنا لانقضاء دولتهم.»

اشاره به قتل یکی از علویان است که همزمان و مقارن با سقوط و پایان حکومتشان اتفاق می افتد.

هر یک از این احتمالات باشد، بر نفس زکیه انطباق ندارد؛ زیرا طبق این روایت، قتل نفس و ریختن خون بنی زهرا اتفاق افتاده است؛ مگر این که با توجه به روایات دیگر قائل شویم مقصود این است که قبل از ظهور امام عجل الله تعالی فرجه، دوباره عباسیان روی کار بیایند و منظور از علوی، مثلاً همان نفس زکیه معروف است؛<sup>۱</sup> ولی در این زمینه بحث کردیم و ادعای بازگشت عباسیان را مستدلاً رد کردیم.

### روایت شانزدهم

روایت ذیل روایتی است که در کتاب‌های عامه نقل شده است. ابن حماد در فتن روایتی را نقل می کند که بدون انتساب به پیامبر صلى الله عليه وآله وسلم به عمار یاسر ختم می شود:

۱. مجلسی، محمدباقر، مرآة العقول، ج ۲۶، ص ۱۳۰، ح ۲۵۶.

حدَّثنا رشدين عن ابن لهيعة قال: حدثني أبو زرعة عن عبد الله بن زبير عن عمار ابن ياسر رضي الله عنه قال: إذا قيل النفس الزكية وأخوه يقتل بمكة ضيعةً نادى مناد من السماء إن أميركم فلانٌ وذلك المهدي الذي يملأ الأرض حقاً وعدلاً؛<sup>۲</sup> عمار ياسر می‌گوید: هنگامی که نفس زکیه کشته شد و همچنین برادرش در مکه به قتل رسید؛ ندایی از آسمان خواهد آمد که همانا امیر شما فلانی است و آن مهدی رضي الله عنه است که جهان را از عدل و داد پر خواهد کرد.

در روایات ما از برادر نفس زکیه اسمی نیامده و تنها خود نفس زکیه مطرح است؛ ولی در این جا می‌گوید برادرش را نیز می‌کشند. البته نقل دیگری به همین سند، ولی بدون ذکر نفس زکیه وجود دارد.

### بررسی سند

#### رشدين و ابن لهيعة

اموی‌ها در مصر تلاش کردند اعتقادات مردم به اهل بیت عليهم السلام را تغییر دهند. آن‌ها در این زمینه خیلی کوشیده و فکر افراد بسیاری را عوض کردند. به اصطلاح، آنان را شست‌وشوی مغزی دادند؛ به غیر از دو، سه

۱. «أي أماتوه و لم يعنوا به» (طريحي، فخرالدين، مجمع البحرين، ج ۴، ص ۳۶۶).

۲. مروزی، نعیم‌بن حماد، الفتن، ص ۲۰۹.

خانواده، از جمله رشدین و ابن لهیعه که اموی‌ها نتوانستند عقاید آنان را تغییر دهند.

### عبدالله بن زرییر

چیزی نسبت به عبدالله بن زرییر پیدا نکردیم؛ مگر این که عبدالملک مروان با او به دلیل این که دوستدار امام علی ع بود، درگیر بوده است. اهل سنت در مورد او می‌گویند: «مصری تابعی ثقه؛ ولی یک مشکل دارد و آن دوست داشتن مولی‌الموحدین است.»<sup>۱</sup>

روزی عبدالملک او را احضار کرد و به او گفت: تو چون اعرابی<sup>۲</sup> هستی، امام علی ع را دوست داری. او در جواب گفت: «والله قد قرأت القرآن قبل ان یجتمع ابواک؛<sup>۳</sup> قبل از انعقاد نطفه تو، من حافظ قرآن بودم.» وفات این شخص در سال ۸۱ هجری است. بنابراین، می‌تواند از عمار نقل کند؛ زیرا عمار در سال ۳۷ هجری به شهادت رسیده است.

اصل قضیه نفس زکیه مسلم است؛ اما از قداما کسی غیر از شیخ طوسی را ندیده‌ام که این روایت را نقل کرده باشد. ایشان این روایت را مفصل‌تر از فتن ابن حماد در کتاب الغیبة (ص ۴۶۳) با ذکر سند از

۱. مزی، یوسف، تهذیب الکمال، ج ۱۰، ص ۱۴۲.

۲. اشاره به آیه «الاعراب اشد کفرا و نفاقا» (توبه: ۹۷).

۳. مزی، یوسف، تهذیب الکمال، ج ۱۰، ص ۱۴۲.

شخصی به نام قرقاره که در اصل، یعقوب بن نعیم است، با همان سند از ابن لهیعه نقل می‌کند؛ با این تفاوت که به جای عبدالله بن زبیر، عبدالله بن رزین قرار دارد.<sup>۱</sup>

بعد از شیخ طوسی، کسی این متن را تا زمان ابن طاووس نقل نکرده است. او این روایت را در دو جا و با هر دو نقل فتن، یعنی از

۱. «قرقاره عن نصر بن الليث المروزي عن ابن طلحة الجحدري قال حدثنا عبد الله بن لهيعة عن أبي زرعة عن عبد الله بن رزین عن عمار بن یاسر أنه قال: إن دولة اهل بیت نبیکم فی آخر الزمان ولها أمارات فإذا رأیتم فالزموا الأرض وكفوا حتى تجيء أماراتها. فإذا استثارت علیکم الروم و الترتك وجهزت الجیوش ومات خلیفتکم الذي یجمع الأموال واستخلف بعده رجل صحیح فیخلع بعد سنین من بیعته ویأتی هلاک ملکهم من حیث بدأ یتخالف الترتك والروم وتكثر الحروب فی الأرض وینادی مناد من سور دمشق ویل لأهل الأرض من شر قد اقترب وینحسف بغری مسجدھا حتى یجر حانطھا و یتظهر ثلاثة نفر بالشام کلهم یطلب الملك رجل أبقع ورجل أصهب ورجل من اهل بیت ابي سفیان یتخرج فی کلب ویمضر الناس بدمشق ویتخرج أهل الغرب إلى مصر. فإذا دخلوا فتلک إمارة السفیانی ویتخرج قبل ذلك من یدعو لآل محمد صلی اللہ علیہ وسلم وتنزل الترتك الحیره وتنزل الروم فلسطین ویسوق عبد الله عبد الله حتى یتلقى جنودهما بقرقیسیاء علی النهر ویکون قتال عظیم ویسیر صاحب المغرب فیقتل الرجال ویسیب النساء ثم یرجع فی قیس حتى ینزل الجزيرة السفیانی فیسبق الیمانی فیقتل ویمجوز السفیانی ما جمعوا. ثم یسیر إلى الکوفة فیقتل أعوان آل محمد صلی اللہ علیہ وسلم ویقتل رجلا من مسمیهم ثم یتخرج المهدي علی لوائه شعيب بن صالح وإذا رأى أهل الشام قد اجتمع أمرھا علی ابن ابي سفیان فألقوا بمكة فعند ذلك تقتل النفس الزکیة وأخوه بمكة ضیعة فینادی مناد من السماء أیها الناس إن أمیرکم فلان وذلك هو المهدي الذي یمأ الأرض قسطا وعدلا كما ملئت ظلما وجورا..»

عبدالله بن زریر و عبدالله بن رزین نقل کرده است.<sup>۱</sup> بعد از ایشان این روایت را تنها علامه مجلسی نقل کرده است؛ حتی شیخ حرّ عاملی که در کتاب اثبات الهداة از صدها کتاب استفاده کرده و حدود هفتاد هزار سند و چندین هزار روایت دارد؛ آن را نقل نکرده است؛ ولی مرحوم مجلسی آن را در جلد ۵۲ کتاب بحار الانوار نقل می‌کند؛<sup>۲</sup> البته نه از کتاب فتن ابن حماد؛ زیرا ایشان به این کتاب هیچ اعتنایی ندارد؛ بلکه این روایت را از الغیبة طوسی آورده است.

بعد از ایشان نیز مرحوم نوری در کشف الاستار<sup>۳</sup> و از معاصران، آیت الله صافی گلپایگانی در کتاب منتخب الاثر<sup>۴</sup> روایت مزبور را نقل می‌کنند.<sup>۵</sup>

### قرقاره (یعقوب بن نعیم)

شخصی که شیخ طوسی از او نقل می‌کند، «قرقاره» نام دارد که نام اصلی اش «یعقوب بن نعیم» است. مرحوم نمازی تلاش دارد ایشان را به عنوان فردی ثقه معرفی کند: «کان رجلا جلیلا فی اصحابنا ثقه فی

۱. سیدبن طاووس، الملاحم والفتن، ص ۱۲۸ و ۱۳۲.

۲. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۲۰۷ و ۲۱۲.

۳. کشف الاستار، ص ۱۷۴.

۴. صافی گلپایگانی، لطف الله، منتخب الاثر، ص ۴۵۱.

۵. مؤسسه معارف اسلامی، معجم احادیث الامام المهدي علیه السلام، ج ۲، ص ۱۰۶.

الحديث بالاتفاق.<sup>۱</sup>

بر اساس مراجعه به کتاب مرحوم خوئی، گویا اشتباهی در این زمینه صورت گرفته است. ایشان می فرماید:

قال ابن داود (۱۶۹۸) من القسم الأول: يعقوب بن نعيم بن قرقارة الكاتب أبو يوسف، كان جليلا في أصحابنا، (ض) (كش)، ثقة. وقال العلامة (٤) من الباب (٥) من حرف الياء من القسم الأول: يعقوب بن نعيم قرقارة الكاتب أبو يوسف، كان جليلا، في أصحابنا، ثقة في الحديث، روى عن الرضا عليه السلام. وقال الميرزا في رجاله الكبير: وفي (نجاشي) يعقوب بن نعيم قرقارة أبو يوسف، كان جليلا في أصحابنا، ثقة في الحديث، روى عن الرضا عليه السلام. وقال السيد التنريشي: يعقوب بن نعيم بن قرقارة الكاتب أبو يوسف، كان جليلا في أصحابنا، ثقة في الحديث (ضا) وصنف كتباً في الإمامة، روى عنه أبو نعيم نصر بن عصام (نجاشي). وقال المولى القهبائي: (نجاشي): يعقوب بن نعيم بن قرقارة الكاتب أبو يوسف، كان جليلا في أصحابنا، ثقة في الحديث، روى عن الرضا عليه السلام وصنف كتاباً في الإمامة، أخبرنا الحسين بن عبيد الله قال: حدثنا محمد بن عبد الله، قال: حدثنا أبو نعيم نصر بن عصام بن المغيرة الفهري أحد بنى محارب بن فهر، عن يعقوب.

۱. نمازی شاهرودی، علی، مستدرک علم الرجال، ج ۸، ص ۲۷۹.

أقول: الظاهر أن جميع هؤلاء استندوا فيما ذكروه إلى نسخة ابن طاوس، وهذه الترجمة غير موجودة في بقية نسخ النجاشي حتى النسخة الموجودة عندنا المصححة على نسخة صحيحة قريبة من عصر النجاشي، والله العالم بالحال؛<sup>۱</sup> ابن داوود در قسم اول از كتابش يعقوب را از اصحاب جليل القدر ما می داند. كشی و علامه حلی و همچنين ميرزا در رجال و تفرشی او را توثيق می کنند؛ ولی ظاهراً استناد همه به نسخه ای از ابن طاووس بوده و در نسخه های دیگر نجاشی نیامده است.

بنابراین، اولاً، کسی که مورد توثیق ابن طاووس و نجاشی قرار گرفته، ابن قرقاره است، نه قرقاره؛

ثانیاً؛ توثیق ابن طاووس به کتاب نجاشی مستند است؛ در حالی که ما این توثیق را در کتاب نجاشی نیافتیم.<sup>۲</sup> پس سند روایت از این لحاظ نیز مورد خدشه است.

۱. خویی، سیدابوالقاسم، معجم رجال الحديث، ج ۲۰، ص ۱۴۶؛ حلی، ابن داوود، رجال، ص ۲۰۶؛ «يعقوب بن نعيم بن قرقارة الكاتب أبو يوسف كان جليلاً في أصحابنا نجاشي ثقة» (اردبیلی، محمدعلی، جامع الرواة، ج ۲، ص ۳۴۹).

۲. نجاشی، احمد بن علی، رجال، ص ۴۵۰، شماره ۱۲۱۳.



## نصر بن لیث مروزی

اما در مورد نصر بن لیث مروزی باید گفت عامه هیچ اشاره‌ای به او نکرده‌اند و در کتاب‌های ما نیز مطلبی در مورد ایشان وجود ندارد؛ به جز این که در کتاب امالی شیخ طوسی تنها یک روایت نبوی وجود دارد که این شخص در سند آن قرار دارد. روایت مزبور به قرار زیر است:

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو الطَّيِّبِ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مَاهَانَ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو مَنصُورٍ نَصْرُ بْنُ اللَّيْثِ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مَحْوَلٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سَالِمٍ، عَنْ أَبِي الْجَارُودِ زِيَادِ بْنِ الْمُنْذِرِ، عَنْ أَبِي الزُّبَيْرِ الْمَكِّيِّ، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: حَقُّ عَلِيٍّ عَلَى هَذِهِ الْأُمَّةِ كَحَقِّ الْوَالِدِ عَلَى الْوَلَدِ؛ ... جابر بن عبد الله انصاری از رسول خدا ﷺ چنین نقل می‌کند: حق علی بر این امت همانند حق پدر بر فرزند است.»

۱. طوسی، محمد بن حسن، امالی، ص ۵۳ و ۵۴ و نمازی شاهرودی، علی، مستدرکات علم الرجال، ج ۸، ص ۵۷۵.



## روایت هفدهم

«حدثنا عبد الله بن مروان عن أرطاة عن تبيع عن كعب قال:  
تستباح المدينة حينئذ وتقتل النفس الزكية؛<sup>۱</sup> كعب الاحبار می گوید:  
در آن زمان، کشتار در مدینه مباح شده و نفس زکیه کشته می شود.»  
این روایت را کعب نقل می کند. کعب را نه عامه قبول دارند و نه  
خاصه. قبل از کعب، ارطاة قرار دارد که نزد ما اعتباری ندارد؛ ولی  
احمد بن حنبل و یحیی بن معین و ابوحاتم، هر سه، او را توثیق کرده اند.  
البته وثاقت سند مشکلی را برای ما حل نمی کند؛ چون روایت به پیامبر  
اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ منتهی نمی شود.

بخش اول: نفس زکیه

## روایت هجدهم

حدثنا رشدين عن ابن هبيرة عن عبد العزيز بن صالح عن علي بن  
رباح عن ابن مسعود قال: يبعث جيش إلى المدينة فيخسف بهم بين  
الجمامين ويقتل النفس الزكية؛<sup>۲</sup> لشکری برای مدینه اعزام می شود و  
در زمین فرو می رود و نفس زکیه نیز به قتل می رسد.

۱. مروزی، نعیم بن حماد، الفتن، ص ۱۹۹.

۲. همان، ص ۲۰۳ و مؤسسه معارف اسلامی، معجم احادیث الامام المهدي عليه السلام، ج ۲،



## جلسه یازدهم

### روایت نوزدهم

این روایت را مرحوم عیاشی از جابر جعفی و او از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند. روایت مزبور دارای تفصیلاتی است که در بحث سید حسنی مطرح کردیم و گفتیم که روایات عیاشی مشکل «ارسال» دارد. البته این ارسال از ناحیه خودش نیست، بلکه دیگران برای این که نسخه‌برداری را زودتر به پایان برسانند، اسنادش را حذف کرده‌اند. روایت مفصل است و از این جا شروع می‌شود که امام علیه السلام به جابر می‌فرمایند:

الزَّمِ الْأَرْضَ لَا تُحْرِكَنَّ يَدَكَ وَ لَا رَجْلَكَ أَبَدًا حَتَّى تَرَى عَلامَاتٍ ... وَ تَرَى مُنَادِيًا يَنَادِي بِدَمَشَقٍ وَ خُسْفٍ بِقَرْيَةٍ مِنْ قُرَاهَا... فَيَقُولُ رَجُلٌ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ عليه السلام وَ هِيَ الْقَرْيَةُ الظَّالِمَةُ أَهْلِهَا ثُمَّ يَخْرُجُ مِنْ مَكَّةَ هُوَ وَ مَنْ مَعَهُ الثَّلَاثُمِائَةَ وَ بَضْعَةَ عَشَرَ يَبَايَعُونَهُ بَيْنَ الرُّكْنِ وَ الْمَقَامِ مَعَهُ عَهْدَ نَبِيِّ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم وَ رَايْتَهُ وَ سَلَاحَهُ وَ وَزِيرَهُ مَعَهُ فَيَنَادِي الْمُنَادِي بِمَكَّةَ بِاسْمِهِ وَ أَمْرَهُ مِنَ السَّمَاءِ حَتَّى يَسْمَعَهُ أَهْلُ الْأَرْضِ كُلُّهُمْ اسْمَهُ اسْمَ نَبِيِّ مَا أَشْكَلَ عَلَيْكُمْ فَلَمْ يَشْكَلْ عَلَيْكُمْ عَهْدَ نَبِيِّ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم وَ رَايْتَهُ وَ سَلَاحَهُ وَ النَّفْسَ الرَّكِيَّةَ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ عليه السلام فَإِنْ أَشْكَلَ

عَلَيْكُمْ هَذَا فَلَا يُشْكَلُ عَلَيْكُمُ الصَّوْتُ مِنَ السَّمَاءِ بِاسْمِهِ وَأَمْرِهِ وَ  
 إِبَائِكَ وَ شُدَّاذًا مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ ﷺ فَإِنَّ لَالَ مُحَمَّدٍ وَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَايَةً  
 وَ لَغَيْرِهِمْ رَايَاتٍ فَالزَّمِ الْأَرْضَ وَ لَا تَتَّبِعْ مِنْهُمْ رَجُلًا أَبَدًا حَتَّى تَرَى  
 رَجُلًا مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ مَعَهُ عَهْدُ نَبِيِّ اللَّهِ ﷺ وَ رَايَتَهُ وَ  
 سَلَاحَهُ...؛ جابر جعفی از امام باقر ع چنین نقل می‌کند: از  
 خانه‌ات خارج مشو، مگر زمانی که این علامات را ببینی: ... بینی  
 ندا دهنده‌ای از دمشق فریاد می‌زند و یکی از قریه‌های دمشق فرو  
 می‌رود [پس از هجوم سفیانی و بیعت مردم با مهدی ع]، مردی از  
 آل رسول ﷺ می‌گوید: اهل مکه از ظالمان هستند. سپس  
 مهدی ع و همراهانش که بیش از سیصد و ده نفر هستند و بین  
 رکن و مقام با ایشان بیعت کرده بودند؛ از مکه خارج می‌شوند. این  
 زمان، همراه مهدی ع، عهد رسول خدا ﷺ، پرچم و سلاح  
 ایشان می‌باشد و وزیر مهدی ع نیز همراه او خواهد بود؛ و منادی  
 آسمانی در مکه نام او را می‌برد و همه مردم زمین این صدا را  
 می‌شنوند. اسم او همان اسم نبی می‌باشد؛ و چون نشانه‌های رسول  
 خدا ﷺ همراه او است و نفس زکیه نیز از فرزندان حسین ع  
 می‌باشد؛ کسی به شک نخواهد افتاد. اگر امر بر شما مشکل شد، از

۱. عیاشی، محمدبن مسعود، تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۶۵ و مجلسی، محمدباقر،

بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۲۲، ح ۸۷.



طریق ندای آسمانی می‌توانید حق را پیدا کنید و همانا آل محمد و علی علیه السلام دارای پرچمی هستند و غیر آنان نیز پرچم‌های مخصوص خود را دارند. هیچ یک از آن‌ها را یاری مکن، مگر مردی از نسل حسین علیه السلام را که همراه او میراث رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم باشد.

شاهد کلام آن جاست که امام علیه السلام نفس زکیه را در کنار مواردی که در آن جای هیچ شبهه‌ای نیست، قرار می‌دهد. این روایت فقط جریان نفس زکیه را بدون اشاره به شهادت او مطرح می‌کند. البته در این روایت، اضافه‌ای وجود دارد که در روایات دیگر نیست و آن، این‌که برخلاف سایر روایات که او را «من ولد الحسن» خوانده‌اند، می‌گوید: «من ولد الحسين». بنابراین، در مورد زمان ظهور او، قلمرو و تحرک او، مکان قتلش و سایر موارد، اشاره‌ای نشده است. سند این روایت به جابر منتهی می‌شود که او مبغوض عامه است.

### روایات جابر بن یزید جعفی در منابع اهل سنت

در مورد جابر روایاتی را از اهل سنت نقل می‌کنیم:

#### روایت اول

کتاب مسلم در مقدمه پنجم، بابی دارد تحت عنوان «باب بیان ان الاسناد من الدین وان الروایة لا تكون الا عن الثقات وان جرح الرواة بما هو فیهم جائز بل واجب وليس من الغیبة المحرمة». این شخص در مورد صحابه می‌گوید: در ارتباط با آن‌ها چیزی نباید گفت؛ او

احادیشان را نقل می‌کند؛ اما وقتی به جابر می‌رسد، چیزی نقل نمی‌کند و می‌گوید:

«لَقَيْتُ جَابِرَ بْنَ يَزِيدَ الْجُعْفِيَّ. فَلَمْ أَكْتُبْ عَنْهُ. كَانَ يُؤْمِنُ بِالرَّجْعَةِ؛<sup>۱</sup>

با جابر ملاقات کردم و از او چیزی ننوشتم. وی به رجعت معتقد

بوده است.»

مسلم در پاورقی کتاب خود در ذیل روایت یاد شده می‌نویسد:

معنی ایمانه بالرجعة ما تقوله الرافضة و معتقده بزعمها الباطل أن عليا كرم الله وجهه في السحاب. فلا يخرج، یعنی مع من يخرج من ولده حتى ينادى من

السماء أن اخرجوا معه؛<sup>۲</sup> معنای ایمان او به رجعت، همان چیزی است که

رافضی‌ها به گمان باطل خود به آن معتقدند که علی بن اب طالب در میان

ابرهاست و همراه فرزندش از آن خارج نمی‌شود تا این‌که از آسمان ندا

رسد که همراه او [= مهدی] خارج شوید.

سپس از مسعر چنین نقل می‌کند: «حَدَّثَنَا جَابِرُ بْنُ يَزِيدَ، قَبْلَ أَنْ

يُحَدِّثَ مَا أَحَدَثَ؛<sup>۳</sup> جابر قبل از انحراف [= قبل از اعتقاد به رجعت] برای

ما نقل کرد.»

۱. نیشابوری، مسلم بن حجاج، صحیح مسلم، ص ۵۵، شماره ۲۲.

۲. همان.

۳. همان.

## روایت دوم

سفیان ثوری می‌گوید:

كَانَ النَّاسُ يَحْمِلُونَ عَن جَابِرٍ قَبْلَ أَنْ يَظْهَرَ مَا أَظْهَرَ. فَلَمَّا أَظْهَرَ مَا أَظْهَرَ أَتَاهُمُ النَّاسُ فِي حَدِيثِهِ وَتَرَكَهُ بَعْضُ النَّاسِ. فَقِيلَ لَهُ: وَمَا أَظْهَرَ؟ قَالَ: الْإِيمَانُ بِالرَّجْعَةِ؛<sup>۱</sup> مردم پیش از انحراف جابر از او حدیث نقل می‌کردند و پس از آن، او را رها کردند. گفتم: انحراف او چه بود؟ گفت اعتقاد به رجعت.

## روایت سوم

جراح بن ملیح می‌گوید:

«سَمِعْتُ جَابِرًا يَقُولُ: إِنَّ عِنْدِي سَبْعُونَ أَلْفَ حَدِيثٍ عَنِ أَبِي جَعْفَرٍ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ، كُلُّهَا؛<sup>۲</sup> جَابِرٌ مِثْلِي يَقُولُ: نَزِدُ مِنْ هَفْتَادٍ هِزَارٍ رَوَايَاتٍ مِنْ إِمَامِ بَاقِرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ اسْتِ كَه تَمَامِي أَنْ هَا مِنْ رِيسَامِيرٍ ﷺ اسْتِ.»

یعنی تقریباً دو برابر کتاب وسائل الشیعه. البته وسائل برخی روایات را تقطیع کرده است؛ در عین حال، ۳۵ هزار روایت در آن وجود دارد. در این روایت، جابر می‌گوید: از دولب امام باقر علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: «پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند»<sup>۳</sup>؛ یعنی امام باقر علیه السلام روایت را

۱. همان.

۲. همان.

۳. امام باقر علیه السلام تعدد داشتند وقتی نقل روایت می‌کنند بفرمایند: «عن النبي ﷺ».



به صورت مستقیم از رسول خدا ﷺ نقل می‌کردند، با این‌که هم‌عصر ایشان نبودند.

وقتی امام باقر علیه السلام به شهادت رسید، گویا هشام در مورد حضرت به‌عمد و به طعنه گفت: «الحمد لله مات من لم یری النبی و یروی عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم و یقول قال رسول الله؛ خدا را شکر می‌کنم کسی وفات کرد که با این‌که پیامبر را ندیده بود، به صورت مستقیم از او نقل می‌کرد.»

هنگامی که خبر به امام صادق علیه السلام رسید. حضرت به منبر رفت و فرمود: «قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بَلَا وَاسْطَةَ»؛ یعنی ایشان بدون هیچ واسطه‌ای از خداوند حدیث قدسی نقل می‌کرد.<sup>۱</sup>

این حدیث در کافی شریف است که چگونه احادیث دیگران را از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم که اصلاً ایشان را ندیده‌اند، قبول می‌کنید؛ اما احادیث امام باقر و امام صادق علیه السلام را قبول نمی‌کنید؟!<sup>۲</sup>

## روایت چهارم

زهیر بن حرب که عامه از او به «امیر المؤمنین» در حدیث تعبیر می‌کنند، می‌گوید:

۱. مفید، محمد بن محمد، الأمالی مفید، مجلس ۴۲، ص ۳۵۴، ذیل ح ۷.

۲. کلینی، محمد بن یعقوب، کافی، ج ۱، ص ۴۷۰، ح ۲.

إِنَّ عِنْدِي خَمْسِينَ أَلْفَ حَدِيثٍ، مَا حَدَّثْتُ مِنْهَا بَشِيءًا، قَالَ: ثُمَّ حَدَّثَ يَوْمًا بِحَدِيثٍ، فَقَالَ: هَذَا مِنَ الْخَمْسِينَ أَلْفًا؛<sup>۱</sup> پنجاه هزار حدیث نزد من است که چیزی از آن‌ها نقل نکردم. زهیر می‌گوید: آن‌گاه روزی حدیثی را نقل کرد و گفت: این از آن پنجاه هزار حدیث است.

### روایت پنجم

ابوالولید می‌گوید:

«سَمِعْتُ جَابِرًا الْجُعْفِيَّ يَقُولُ: عِنْدِي خَمْسُونَ أَلْفَ حَدِيثٍ عَنِ النَّبِيِّ؛<sup>۲</sup> شنیدم که جابر جعفی می‌گوید: پنجاه هزار حدیث از پیامبر ﷺ نزد من است.»

جابر تعداد فراوانی روایت داشته که در صحیح مسلم به آن‌ها اشاره شده است؛<sup>۳</sup> ولی هیچ‌کدام از آن‌ها را نقل نمی‌کند.  
مرحوم آیت الله خوئی چنین می‌فرماید:

قال النجاشي: جابر بن يزيد... لقي أبا جعفر وأبا عبد الله عليهما السلام ومات في أيامه، سنة ثمان و عشرين ومائة، روى عنه جماعة غمز فيهم وضعفوا منهم... وكان في نفسه مختلطا وكان شيخنا أبو عبد الله: محمد بن محمد بن النعمان رضي الله عنه، يئشدا أشعارا كثيرة في معناه، يدل علي الاختلاط، ليس هذا موضعا لذكرها وقل ما يورد عنه شيء في

۱. نیشابوری، مسلم بن حجاج، صحیح مسلم، ص ۵۵، شماره ۲۲.

۲. همان.

۳. همان.

الحلال والحرام، له كتب... وهذا عبد الله بن مُحمَّد يقال له: الجعفي، ضعيف... وقال الشيخ: جابر بن يزيد الجعفي، له أصل... وعده في رجاله في أصحاب الباقر عليه السلام... وعده البرقي في أصحاب الباقر والصادق عليهما السلام. وعده المفيد في رسالته العددية، ممن لا مطعن فيهم، ولا طريق لذم واحد منهم. وعده ابن شهر آشوب من خواص أصحاب الصادق عليه السلام... وقال العلامة في الخلاصة... عن الحسين بن أبي العلاء، أن الصادق عليه السلام ترحم عليه، وقال: إنه كان يصدق علينا. وقال ابن عقدة: عن زياد بن أبي الحلال: أن الصادق عليه السلام ترحم على جابر، وقال: إنه كان يصدق علينا، ولعن المغيرة وقال: إنه كان يكذب علينا. وقال ابن الغضائري: إن جابر بن يزيد الجعفي الكوفي، ثقة، في نفسه، ولكن جل من روى عنه ضعيف، فممن أكثر عنه من الضعفاء...

أقول: الذي ينبغي أن يقال: إن الرجل لا بد من عده من الثقات الأجلاء لشهادة ابن قولويه وعلي بن إبراهيم والشيخ المفيد في رسالته العددية وشهادة ابن الغضائري، على ما حكاه العلامة و لقول الصادق عليه السلام في صحيحة زياد إنه كان يصدق علينا، ولا يعارض ذلك، قول النجاشي إنه كان مختلطاً، وإن الشيخ المفيد، كان ينشد أشعاراً تدل على الاختلاط، فإن فساد العقل - لو سلم ذلك في جابر، ولم يكن تجنبنا كما صرح به فيما رواه الكليني في الكافي: الجزء ١، كتاب الحجّة عليه السلام... لا ينافي الوثيقة، ولزوم الأخذ برواياته، حين اعتداله وسلامته... ثم إن النجاشي ذكر أنه قل ما يورد عنه

شيء في الحلال والحرام، وهذا منه غريب، فإن الروايات عنه في الكتب الأربعة كثيرة، رواها المشايخ، ولعله - قدس الله نفسه - يريد بذلك أن أكثر رواياته لا يعنى بها، لأنه رواها الضعفاء - كما قال: روى عنه جماعة غمز فيهم، وضعفوا - فيبقى ما روته عنه الثقات؛ وهي قليلة في أحكام الحلال والحرام؛ نجاشى می گوید: جابر بن يزيد، امام باقر و امام صادق عليه السلام را ملاقات و در زمان امام صادق عليه السلام یعنی سال ۱۲۸ هجری رحلت کرد. جمعی از روایان از او حدیث نقل کردند؛ ولی آن‌ها مورد تضعیف قرار گرفتند... خود جابر مورد تخلیط می‌باشد؛ ولی در این جا نمی‌خواهیم به آن اشاره کنیم. روایات احکام حلال و حرام از او بسیار کم است. بعضی او را تضعیف کرده‌اند. شیخ طوسی در مورد او گفته است: او دارای اصل است [= به صورت مستقیم و بی‌واسطه از امام روایاتی را شنیده و نقل کرده است]. مرحوم برقی نیز او را جزو اصحاب امام باقر و امام صادق عليه السلام شمرده است. شیخ مفید در کتاب رسال العدیدیه او را جزو کسانی قرار داده که مورد هیچ طعن و ایرادی نیستند. ابن شهر آشوب او را از خواص یاران امام صادق عليه السلام شمرده است. علامه حلی در کتاب خلاصه از امام صادق عليه السلام در مدح و ستایش او روایتی نقل کرده که امام صادق عليه السلام بر او ترحم کرده و فرموده‌اند: «او در نقل احادیث ما راستگو بود.»

۱. خویی، سید ابوالقاسم، معجم رجال الحدیث، ج ۴، ص ۱۸ تا ۲۶.

همچنین ابن عقده روایتی آورده است، مبنی بر این که امام صادق علیه السلام بر او ترحم کرد و فرمود: «او در نقل احادیث ما راستگو بود.» ولی مغیره را لعن کرده و گفته است: او به ما دروغ بست. از ابن غضائری نیز چنین نقل کرده است: جابر خودش ثقه است؛ ولی روایات از او غالباً ضعیف هستند.

سپس آقای خوبی می فرماید: باید جابر را جزو ثقات و افراد جلیل القدر شمرد؛ به دلیل گواهی [به وثاقت او از سوی] ابن قولویه، علی بن ابراهیم قمی، شیخ مفید در رساله عدویه و ابن غضائری، بر اساس نقل علامه حلی؛ و همچنین [به دلیل] روایت امام صادق علیه السلام در مدح او. این توثیقات با قول نجاشی که مختلط بودن او را ادعا و با قول مفید که اشعاری در مختلط بودن او آورده است؛ تعارض ندارد؛ چون اگر بر فرض، فساد عقل پیدا کرده باشد، به معنای دیوانگی نیست و با وثاقت او مناقات ندارد. [براین اساس] لازم است به روایاتی که در زمان اعتدال و صحیح بودن عقل از او نقل شده اند، عمل کرد؛ اما این که نجاشی فرموده است: در مورد حلال و حرام کم تر از او روایت نقل می شود؛ این سخن عجیبی است؛ زیرا روایات او در کتب اربعه فراوان است و مشایخ، آن را نقل کرده اند. البته شاید منظور او این باشد که به بیش تر روایات او اعتنا نمی شود؛ زیرا آن را از ضعفاً نقل می کند؛ همان گونه که از جمعی که مورد تأمل و اشکال و ضعف هستند، روایت نقل می کند؛ اما روایاتی را که افراد موثق از او نقل می کنند، مورد قبول است؛ هر چند آن ها در احکام حلال، واجب و حرام، قلیل و کم می باشد.

همان‌گونه که ملاحظه کردید، همه علما جابر را توثیق کرده‌اند و تنها کسی که او را تضعیف کرده، نجاشی است. جالب توجه این‌که ابن‌غضائری نیز او را توثیق کرده است. اگر ما کتاب ابن‌غضائری را بپذیریم و بگوییم ایشان سخت‌گیر بوده است، نتیجه این می‌شود که اگر شخص سخت‌گیر کسی را توثیق کند، معلوم می‌شود او در منتهای وثاقت قرار دارد. البته تنها ایرادی که ابن‌غضائری می‌گیرد، ضعف کسانی است که از او نقل روایت کرده‌اند، نه خودش. پس سزاوار است بگوییم او از ثقاتی است که جای بحث در آن‌ها نیست.

نتیجه این‌که اگر ارسال روایت عیاشی را حل کنیم، جابر هیچ مشکل و ایرادی ندارد و این روایت جزو روایاتی قرار می‌گیرد که در مورد نفس زکیه است. البته دلالت واضحی بر نفس زکیه ندارد، مگر با استفاده از روایات دیگر.

### روایت بیستم

حسن بن سلیمان حلّی<sup>۱</sup> می‌گوید:

وَقَفْتُ عَلَى كِتَابِ خُطْبِ لَمَوْلَانَا أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ خَطُّ  
السَّيِّدِ رَضِيِّ الدِّينِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى بْنِ طَاوُسٍ مَا صَوَّرْتَهُ هَذَا الْكِتَابِ  
ذَكَرَ كَاتِبُهُ رَجُلَيْنِ بَعْدَ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَبِمَكْنِ أَنْ يَكُونَ تَارِيخُ كِتَابَتِهِ

۱. از علمای قرن هشتم.

بَعْدَ الْمَائَتَيْنِ مِنَ الْهَجْرَةِ لِأَنَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ انْتَقَلَ بَعْدَ سَنَةِ مِائَةٍ وَأَرْبَعِينَ مِنَ الْهَجْرَةِ وَقَدْ رَوَى بَعْضُ مَا فِيهِ عَنْ أَبِي رُوْحٍ فَرَجِ بْنِ فَرُوهٍ عَنْ مَسْعَدَةَ بْنِ صَدَقَةَ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ وَبَعْضُ مَا فِيهِ عَنْ غَيْرِهِمَا ذَكَرَ فِي الْكِتَابِ الْمَشَارِإِ إِلَيْهِ خُطْبَةً لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ تَسْمَى الْمُخْرُونَ وَهِيَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الْأَحَدِ الْمُحْمُودِ الَّذِي تَوَحَّدَ بِمُلْكِهِ وَعَلَا بِقُدْرَتِهِ... وَلِذَلِكَ آيَاتٌ وَعَلَامَاتٌ أَوْهَنُ إِحْصَارِ الْكُوفَةِ بِالرَّصْدِ وَالْحُنْدُقِ وَتَخْرِيقِ الرُّوَايَا فِي سَكِّ الْكُوفَةِ وَتَعْطِيلِ الْمَسَاجِدِ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً وَتَحْفِقِ رَايَاتٍ ثَلَاثَ حَوْلِ الْمَسْجِدِ الْأَكْبَرِ يُشْبِهْنَ بِالْهُدَى الْقَاتِلِ وَالْمَقْتُولِ فِي النَّارِ وَقَتْلِ كَثِيرٍ وَمَوْتِ ذَرْبِ وَقَتْلِ النَّفْسِ الزَّكِيَّةِ بَطْهَرِ الْكُوفَةِ<sup>۱</sup> فِي سَبْعِينَ وَالْمَذْبُوحِ بَيْنَ الرُّكْنِ وَالْمَقَامِ وَقَتْلِ الْأَسِيغِ الْمَظْفَرِ صَبْرًا فِي بَيْعَةِ الْأَصْنَامِ مَعَ كَثِيرٍ مِنْ شَيَاطِينِ الْإِنْسِ وَخُرُوجِ السُّفْيَانِيِّ بِرَايَةِ خَضْرَاءَ<sup>۲</sup> وَصَلِيْبٍ مِنْ ذَهَبٍ أَمِيرَهَا رَجُلٌ مِنْ كَلْبٍ...<sup>۳</sup> حَسَنُ بْنُ سَلِيْمَانَ

۱. برخی آن را بر مرحوم شهید حکیم تطبیق داده‌اند؛ ولی تطبیق قطعی مشکل است. برخی نیز آن را بر پدر بزرگوارشان (آیت الله سید محسن حکیم) تطبیق داده‌اند. بنده این مطلب را از استادام، آیت الله شیخ علی پناه اشتهااردی حدود ۴۵ سال قبل شنیدم.
۲. گفته شده در برخی نسخه‌ها، به جای «رایت خضراء»، «رایت حمراء» وجود دارد. البته در این جا هیچ پاورقی و نسخه‌بدلی را نیز نقل نکرده است. بحارالانوار همین متن را به همین صورت بیان می‌کند.
۳. مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، ج ۵۳، ص ۷۸ و حلی، حسن بن سلیمان، مختصر بصائر الدرجات، ص ۴۴۳.

حلی می‌گوید: کتابی دیدم که سخنان مولای ما، امام علی علیه السلام را جمع آوری کرده و خط سید بن طاووس ابتدای آن کتاب، موجود بود که فرموده است: نویسنده این کتاب در نقل خود از دو نفر نام می‌برد که بعد از امام صادق علیه السلام بوده‌اند. این مطلب دلالت دارد که تاریخ نگارش متن، بعد از سال دویست هجری است؛ چرا که امام علیه السلام پس از سال ۱۴۰ هجری به شهادت رسیدند. در این کتاب، برخی روایات به وسیله فرج بن فروه از مسعده بن صدقه از امام صادق علیه السلام و برخی دیگر از غیر این افراد نقل شده است. در این کتاب، خطبه‌ای از حضرت علی علیه السلام نقل شده است که خطبه مخزون نامیده می‌شود [در آن خطبه که به تفصیل در کتاب مختصر بصائر آمده، عباراتی در مورد آخرالزمان بدین صورت آمده است]: «و برای آن نشانه‌هایی است؛ اولین آن‌ها محاصره کوفه به وسیله نگهبانان و کندن خندق و کشیدن کانال‌ها و گودال‌ها در راه‌های ورودی کوفه، تعطیلی مساجد برای چهل شب، برافراشته شدن سه پرچم در اطراف مسجد بزرگ کوفه که شبیه پرچم هدایت است، قاتل و مقتولی که هر دو در آتش دست و پا می‌زنند، کشتار فراوان و مرگ فوری، کشته شدن نفس زکیه با هفتاد نفر در بیرون کوفه، شخصی که [در مکه مکرمه] در بین رکن و مقام، سر او را می‌برند، کشته شدن انسان‌های بی‌گناه و خروج سفیانی با پرچمی سبز رنگ و صلیبی از طلا که سرکرده آن‌ها مردی از قبیله کلب است.



خطبه‌های متعددی همچون تطنجیه، نورانیه و البیان داریم. از این خطبه به «خطبة المحزون» تعبیر شده که خطبه تکان‌دهنده‌ای است، حدود ده صفحه. مضمون و خلاصه آن به محل قتل نفس زکیه اشاره دارد که در ظهر کوفه (نجف) است. همچنین خطبه از مقتول دیگری در مکه معظمه بین رکن و مقام سخن به میان آورده و از او به مذبوح (سر بریده) تعبیر شده است. می‌فرماید: «و شاهد ما از آوردن این روایت همین عبارت است.»

### قدیمی‌ترین منبع خطبه محزون

کتاب مختصر بصائر الدرجات، قدیمی‌ترین منبعی است که خطبه محزون در آن آمده و آن را تحت عنوان «خطبه محزون امیرالمؤمنین (علیه السلام)» در خود جای داده است.<sup>۱</sup> این خطبه حدود ده صفحه در مورد علامات و حوادثی است که اتفاق می‌افتد؛ تا جایی که حضرت به بیان علاماتی اشاره می‌کنند که در کوفه اتفاق می‌افتد و در این زمینه می‌فرمایند: «وَقَتْلُ النَّفْسِ الزُّكِّيَّةِ بِظَهْرِ الْكُوفَةِ فِي سَبْعِينَ<sup>۲</sup> وَالْمَذْبُوحِ بَيْنَ الرُّكْنِ وَالْمَقَامِ.»

با توجه به وجود روایات فراوان، اگر بخواهیم به این روایت استناد

۱. محقق کتاب مزبور انصافاً تتبع کرده است.

۲. کنایه از کثرت است.

کنیم، باید به بخش دوم که می‌فرماید: «والمذبوح بين الركن والمقام»؛ استناد کنیم؛ نه به جمله «وقتل النفس الزكية بظهر الكوفة»؛ زیرا آن بخش (المذبوح...) با روایات مذکور در این باب مطابقت بیش‌تری دارد.

### سه روایت از کتاب نهج الخلاص

روایاتی که قبلاً از کتاب نهج الخلاص نقل کردیم، سه روایت بود: روایت اول، به‌صورت مختصر از ابن‌حماد بود: «وددت ان النفس التي يذل الله عند قتله قريشا... ويخزيها قد قتلت.»

این روایت را صاحب کتاب نهج الخلاص، از علمای معاصر، از کتاب فتن ابن‌حماد نقل می‌کند.<sup>۲۱</sup>

روایت دوم، روایتی است از ابن‌ابی‌الحدید به نقل از ابن‌قتیبه. ابن‌ابی‌الحدید در شرح نهج البلاغه تحت عنوان «نبذ من غریب کلام الامام علی وشرحه لابن قتیبه»؛ چنین نقل می‌کند:

إن بنی أمیة لا یزالون یطعنون فی مسجل ضلالة، ولهم فی الأرض  
أجل حتی یهريقوا الدم الحرام فی الشهر الحرام، والله لکأني أنظر إلى  
غرنوق من قريش يتخبط في دمه، فإذا فعلوا ذلك لم يبق لهم في

۱. فتلاوی، مهدی حمد، نهج الخلاص، ص ۵۳۷ و ابن‌حماد، فتن، ص ۳۰۱، ح ۱۱۵۹.  
۲. استاد، آیت‌الله شیخ علی پناه اشتهاردی می‌فرمود: برخی این روایت را بر پدر بزرگوار شهید حکیم، آیت‌الله العظمی سید محسن حکیم تطبیق داده‌اند که البته تطبیق قطعی مشکل است.

الأرض عاذر، ولم یبق لهم ملک، علی وجه الأرض. قال ابن قتیبہ: هو من قولك: ركب فلان مسجله، إذا جد في أمر هو فيه كلاما كان أو غيره، وهو من السجل وهو الصب. والغرنوق: الشاب. قلت: والغرنوق: القرشي الذي قتلوه،<sup>۲</sup> ثم انقضی أمرهم عقیب قتلهم إبراهيم الامام، وقد اختلفت الرواية في كيفية قتله، فقيل: قتل بالسيف، وقيل: خنق في جراب فيه نورة،<sup>۳</sup> وأحدیث أمير المؤمنین عليه السلام یسند الرواية الأولى؛<sup>۴</sup> بنی امیه همچنان در مسیر ضلالت و گمراهی حرکت می کنند و حکومت آنان روی زمین نقطه پایان و انتهای دارد؛ تا این که خون حرامی را [خونی که دارای حرمت است] در ماه حرام بریزند. به خدا سوگند! گویا می بینم یک جوان قریشی را که در خون خود دست و پا می زند. اگر امویان این جرم را مرتکب شدند، برای آن ها، طرفدار، عذر تراش و توجیه کننده ای و نیز حکومت و حاکمیتی روی زمین باقی نخواهد ماند. ابن قتیبہ در تفسیر بعضی از عبارات می گوید: «ركب فلان

۱. شتاب و خیز برداشتن در کاری که مشغول است؛ کلام باشد یا غیرکلام.

۲. اگر این باشد به بحث ما ربطی نخواهد داشت.

۳. برخی کیفیت قتل او را این گونه گفته اند: کیسه ای که در آن آهک بوده به دهانش بسته و آن را به قدری تکان داده اند که بر اثر استنشاق آهک کشته شده است.

۴. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغة، ج ۱۹، ص ۱۳۱.

مسجله»؛ اگر در امری جدیت کند خواه آن امر کلام و سخن باشد یا غیر آن؛ و غرنوق؛ یعنی جوان و منظور از آن در این جا همان جوان قریشی است که او را می‌کشند. [سپس این جریان را بر کشتن امام توسط ابراهیم تطبیق می‌دهد و می‌گوید:] پس از آن که ابراهیم امام آن‌ها را کشت، در مورد چگونگی کشتن او اختلاف خواهد شد. بعضی می‌گویند او را با شمشیر کشتند و برخی کیفیت قتل او را این‌گونه گفته‌اند: کیسه‌ای که در آن آهک بوده به دهانش بسته و بر اثر استنشاق آن، خفه گردید. کلام امیرالمؤمنین علیه السلام قول اول را تقویت می‌کند.

### دیدگاه ابن‌ابی‌الحدید درباره قتل نفس زکیه

ابن‌ابی‌الحدید در مورد کیفیت قتل نفس زکیه معتقد است که روایت حضرت، مورد اول را تأیید می‌کند.

در هر صورت، اگر خون حرامی که در این روایت ذکر شده است، اشاره به جریانی باشد که اتفاق افتاده و نتیجه‌اش برچیده شدن بساط بنی‌امیه بوده است؛ دیگر نباید به‌عنوان روایت نفس زکیه مطرح شود؛ آن‌گونه که امثال فتلاوی در نهج‌الخلاص مطرح کرده‌اند. اگر ما به این روایات استناد کنیم، همان کلام شهید سید صادق صدر ثابت می‌شود که جریانی بوده و تمام شده است و دیگر از علامات قیام امام زمان علیه السلام نیست.

## ملاحظه

چون در این روایت از شخصی به نام ابراهیم بحث شد؛ در این مورد باید دانست که مرحوم نمازی در مستدرکات (ج ۱، ص ۱۹۸) و همچنین علامه مجلسی به صورت مفصل در بحارالانوار (ج ۴۷، ص ۲۷۷) نقل کرده‌اند که ابراهیم به هیچ وجه از اهل بیت نبوده است؛ بلکه او فرزند محمد، فرزند علی، فرزند عبدالله بن عباس است؛ یعنی نوه عباس بن عبدالمطلب و برادر سفاح و منصور است. این شخص به قصد انقلاب و قیام علیه اموی‌ها به منطقه‌ای در نزدیکی مدینه در محلی به نام ابواء رفت و به افرادی که برای قیام علیه اموی‌ها جمع شده بودند؛ ملحق شد.

این روایت با این مشخصات جزو روایات نفس زکیه نیست.

روایت سوم، از کتاب نهج الخلاص<sup>۱</sup> به نقل از نعمانی، روایتی از عبایه بن ربیع اسدی است. در ذیل آن این عبارت آمده است: «وقتل نفس حرام فی بلد حرام فی شهر حرام.»

### دیدگاه محقق کتاب غیبت نعمانی

محقق کتاب الغیبة نعمانی، در باب چهاردهم از کتاب خود، روایتی از امام باقر علیه السلام ذکر کرده است. در این روایت ابوبکر حضرمی می‌گوید از

۱. فتلاوی، مهدی حمد، نهج الخلاص، ص ۵۳۸، ح ۱۱۶۰.

آن حضرت چنین شنیده است:

لَا بَدَّ أَنْ يَمْلِكَ بَنُو الْعَبَّاسِ فَإِذَا مَلَكَوْا وَ اِخْتَلَفُوا وَ تَشَتَّتَ أَمْرَهُمْ  
خَرَجَ عَلَيْهِمُ الْخُرَّاسَانِيُّ وَ السُّفْيَانِيُّ هَذَا مِنَ الْمَشْرِقِ وَ هَذَا مِنَ  
الْمَغْرِبِ يَسْتَبِقَانِ إِلَى الْكُوفَةِ كَفَّرْسِي رَهَانَ هَذَا مِنْ هَاهُنَا وَ هَذَا مِنْ  
هَاهُنَا حَتَّى يَكُونَ هَلَاكُهُمْ عَلَى أَيْدِيهِمَا أَمَا إِتْهُمَا لَا يَقُونَ مِنْهُمْ  
أَحَدًا أَبَدًا؛<sup>۱</sup> ناگزیر بنی عباس باید به حکومت برسند. پس،  
هنگامی که به حکومت رسیدند و دچار اختلاف شدند و کارشان  
به از هم پاشیدگی دچار شد؛ خراسانی و سفیانی بر ایشان خروج  
کنند؛ این از مشرق و آن دیگری از مغرب؛ همچون دو اسب  
مسابقه به سوی کوفه از یکدیگر پیشی جویند؛ این از این سو و آن  
از دیگر سو؛ تا این که نابودی آنان به دست ایشان انجام پذیرد.  
بدانید که این دو، هیچ یک از ایشان را هرگز باقی نخواهد  
گذاشت.

مرحوم نعمانی پس از نقل این روایت، در ذیل آن در پاورقی مطلبی  
دارد که حاصلش این است: به هیچ وجه این موارد به علامات ظهور امام  
زمان عجل الله فرجه ربطی ندارند. این ها در واقع همان پیشگویی هایی هستند که  
امیرالمؤمنین علیه السلام داشته اند. او در این زمینه می گوید:

۱. نعمانی، محمد بن ابراهیم، الغیبة، ص ۲۵۹، ح ۱۸.

هذه الاخبار<sup>۱</sup> و ما شابهها اخبار عما سيكون في طيلة الزمان من الحوادث الكائنة وليس المراد منها علامات ظهور القائم<sup>۲</sup>؛<sup>۲</sup> این گونه اخبار در مقام بیان وقایعی است که در طول زمان غیبت روی خواهد داد و مراد از آن‌ها نشانه‌های ظهور حضرت مهدی<sup>۳</sup> نیست.

در ادامه می‌گوید:

و حيث أن تأليف الكتاب كان في أواسط خلافة بني العباس، و كان انقراض دولتهم بيد الخراساني في القرن السابع تعد كلها من المعجزات للاخبار بما سيكون<sup>۳</sup>؛ و چون تألیف کتاب در اواسط خلافت بنی عباس بوده و انقراض آن دولت در قرن هفتم به دست خراسانی [= هولاکو] در قرن هفتم هجری می‌باشد؛ تمام روایاتی که در این جا آمده‌اند، معجزات و پیشگویی‌های امیرالمؤمنین<sup>علیه السلام</sup> هستند.

وی همچنین، خراسانی را بر هلاکو تطبیق می‌دهد؛ در حالی که سفیانی نیز در کنار او است. اگر خراسانی همان هولاکو باشد، پس براساس روایاتی که می‌گوید: «کنظام الخرز»؛ وی باید بعد از آن امام

۱. خبر محزون و عبایه.

۲. نعمانی، محمدبن ابراهیم، الغیبة، ص ۲۵۹، ح ۱۸.

۳. همان.

عصر صلى الله عليه وسلم ظهور کند؛ در صورتی که چنین اتفاقی نیفتاده است. ایشان سپس نظیری می‌آورد که البته مطلب خوبی است؛ ولی به مدعای او چندان ارتباطی ندارد. ایشان بر نفس زکیه دست گذاشته و علامت بودن آن را قبول نمی‌کند. سپس جریانی از وفیات الاعیان نقل می‌کند.<sup>۱</sup>

### گزارشی از زندگی فرزند عبدالله بن عباس

روزی امیرالمؤمنین عليه السلام قبل از این که وارد نماز ظهر شوند، برگشتند و به صفوف نگاه کردند که ببینند چه کسی به نماز آمده و چه کسی نیامده است. ایشان دیدند عبدالله بن عباس نیامده است. حضرت ناراحت شدند، اعتراض کردند و فرمودند:

ما بال ابي العباس لم يحضر الظهر؟ فقالوا ولد له مولود، فلما صلي على عليه السلام قال: امضوا بنا اليه فاتاه فهناه فقال: شكرت الواهب وبورك لك في الموهوب ما سميته؟ فقال: اويجوز ان اسميه قبل ان تسميه؟ فامر به فاخرج اليه فاخذه وحنكه ودعا له ثم رده اليه وقال: خذ اليك ابا الاملاك؛ قد سميته علياً وكنيته ابا الحسن؛<sup>۲</sup> حضرت فرمود: «چرا ابن عباس به نماز ظهر حاضر نشده است؟» عرض کردند: فرزند تازه‌ای برای او متولد شده است. امام عليه السلام

۱. همان، ص ۲۶۰.

۲. ابن خلکان، احمد بن محمد، وفیات الاعیان، ج ۳، ص ۲۷۴، شماره ۴۲۵.



پس از ادای نماز فرمود: «برویم نزد ابن عباس.» پس آن حضرت به منزل ابن عباس آمد و تبریک گفت و فرمود: «سپاس خدای را که این مولود به تو عنایت فرمود و قدم نورسیده هم مبارک باد. نامش را چه گذاشته‌ای؟» عرض کرد: چگونه روا است که من پیش از شما برای او نامی بگذارم. پس دستور داد طفل را آوردند حضرت نوزاد را گرفت و کامش را برداشت و دعایش کرد و سپس نوزاد را به ابن عباس تحویل داد و فرمود: «بگیر این بچه را که پدر پادشاهان است. نامش را علی و کنیه‌اش را ابوالحسن گذاشتم.»

البته این نقل دارای تتمه‌ای است که در این جا نیامده است. مطلب آن است که روزی علی بن عبدالله در حالی که دو تا از نوه‌هایش همراهش بودند، به دیدن هشام اموی رفت. هشام او را احترام کرد و از مشک‌کش پرسید. او گفت: فلان مقدار قرض دارم. هشام دستور داد آن مقدار را به او بدهند. علی تشکر کرد و همین‌طور که بیرون می‌آمد، هشام او را غیبت کرد و به حاضران گفت:

قد اختل واسن و خلط فصار یقول: ان هذا الامر سینقل الی ولده.  
فسمعه علی علیه السلام وقال: والله لیکون ذلک ولیملکن هذا؛ این پیر مرد بر اثر سن بالا، اختلال حواس پیدا کرده است [و عقل خود را از دست داده و دچار هذیان‌گویی شده] و می‌گوید: امر خلافت [از ما] به فرزندش منتقل خواهد شد. امام علی علیه السلام این سخن را شنید و

فرمود: «به خدا قسم حتماً این کار خواهد شد و این دو پسر به حکومت خواهند رسید.»<sup>۱</sup>

ابن‌الوردی مطلب دیگری را نیز نقل می‌کند؛ او می‌گوید: برخی از خلفای اموی از علی بن عبدالله بن عباس چنین شنیدند: گفته است:

ان الخلافة تصير الي ولده، فامر الاموي بعلي بن عبدالله فحمل علي جمل فسير به وضرب وكان يقال عند ضربه: هذا جزء من يفترى ويقول: إن الخلافة في ولدي ولا تزال فيهم حتي ياتيهم العليج؛<sup>۲</sup> زمام خلافت به دست فرزندم قرار می‌گیرد. لذا دستور داد علی بن عبدالله را شلاق بزنند و او را سوار شتر کنند و به عنوان تعزیر بگردانند یا تبعید کنند و هنگام شلاق‌زدن بر او می‌گفتند: این جزای کسی است که به دروغ می‌گوید خلافت در دست فرزندان من خواهد بود تا زمانی که آن کافر عجم بساط را جمع کند.

سپس می‌فرماید: حکومت عباسی به دست سفیانی و خراسانی

برچیده می‌شود.

۱. نعمانی، محمد بن ابراهیم، الغيبة، ص ۲۵۹، ذیل حدیث ۱۸.

۲. «الرجل الضخم من كفار العجم.» برخی به‌طور کلی بر هر کافر «علیج» اطلاق می‌کنند. البته حمار وحشی را نیز علیج می‌گویند. حضرت علی عليه السلام می‌فرماید: «الناس ثلاثة: عربي وموالي وعلج و نحن العرب وشيعتنا الموالى ومن لم يكن علي مثل ما نحن فيه فهو عليج.» منظور از علیجی که در این جا آمده، خراسانی است» (طریحی، فخرالدین، مجمع البحرین، ص ۳۱۹).

از طرفی، در روایات آمده است که خروج سفیانی و خراسانی در یک سال و تقریباً همزمان است. از همین رو به طور قطع نمی‌توان گفت که خراسانی همان هولاکو است؛ ولی می‌توان گفت مقصود از «علج»، همان هولاکو است.

### دو روایت در کافی

در ادامه، به روایت دیگری که در کافی شریف نقل شده است، اشاره می‌کنیم:

### روایت بیست و یکم

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ وَعَلِيِّ بْنِ  
 إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عَمِيرٍ جَمِيعًا عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي حَمْرَةَ عَنْ  
 حَمْرَانَ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: وَذَكَرَ هَؤُلَاءِ عِنْدَهُ وَسُوءَ حَالِ  
 الشَّيْعَةِ عِنْدَهُمْ فَقَالَ إِنِّي سَرْتُ مَعَ أَبِي جَعْفَرِ الْمَنْصُورِ وَهُوَ فِي مَكْبِهِ  
 وَهُوَ عَلَى فَرَسٍ وَبَيْنَ يَدَيْهِ خَيْلٌ وَمِنْ خَلْفِهِ خَيْلٌ وَأَنَا عَلَى حَمَارٍ إِلَى  
 جَانِبِهِ فَقَالَ لِي: يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ قَدْ كَانَ فَيَنْبَغِي لَكَ أَنْ تَفْرَحَ بِمَا  
 أَعْطَانَا اللَّهُ مِنَ الْقُوَّةِ وَفَتَحَ لَنَا مِنَ الْعِزِّ وَلَا تُخْبِرُ النَّاسَ أَنَّكَ أَحَقُّ بِهَذَا  
 الْأَمْرِ مِنَّا وَأَهْلَ بَيْتِكَ فَتَغْرِبْنَا بِكَ وَبِهِمْ. قَالَ: فَقُلْتُ: وَمَنْ رَفَعَ هَذَا  
 إِلَيْكَ عَنِّي فَقَدْ كَذَبَ. فَقَالَ لِي: أَمْ تَحْلِفُ عَلَيَّ مَا تَقُولُ؟ قَالَ:  
 فَقُلْتُ: إِنَّ النَّاسَ سَحَرَةٌ يَعْنِي يُحِبُّونَ أَنْ يَفْسُدُوا قَلْبَكَ عَلَيَّ فَلَا  
 تُمْكِنُهُمْ مِنْ سَمْعِكَ فَإِنَّا إِلَيْكَ أَحْوَجُ مِنْكَ إِلَيْنَا. فَقَالَ لِي: تَذَكَّرُ يَوْمَ

سَأَلْتِكَ هَلْ لَنَا مَلِكٌ؟ فَقُلْتَ: نَعَمْ، طَوِيلٌ عَرِيضٌ شَدِيدٌ فَلَا تَزَالُونَ فِي مُهَلَّةٍ مِنْ أَمْرِكُمْ وَفَسْحَةٍ مِنْ دُنْيَاكُمْ حَتَّى تُصَيَّبُوا مِنَّا دَمًا حَرَامًا فِي شَهْرِ حَرَامٍ فِي بَلَدٍ حَرَامٍ فَعَرَفْتُ أَنَّهُ قَدْ حَفِظَ الْحَدِيثَ؛<sup>۲</sup> حمران می‌گوید: روزی در محضر امام صادق ع، از خلفای عباسی و وضع بدی که شیعیان نزد آنان دارند، [و از سوء رفتار آنان با شیعیان] سخن به میان آمد. حضرت فرمود: «هنگامی که من با ابو جعفر منصور به جایی می‌رفتیم، او در میان موکب خلافت بر اسبی سوار بود و از جلو و از پشت سرش گروهی اسب سوار بودند و من نیز در کنار او بر الاغی سوار بودم و حرکت می‌کردم. منصور به من گفت: ای ابا عبد الله! کار [خلافت به سود ما] انجام شد [و ما به خلافت رسیدیم] و اکنون شایسته است که تو نیز به دلیل اقتداری که خدا به ما عنایت کرده و درب عزتی که به روی ما گشوده است، خوشحال باشی؛ و به مردم نگوئی که تو از ما و از همه خاندانت به کار خلافت شایسته‌تر هستی تا ناچار شویم با شما و مردم مقابله و برخورد کنیم. من به او گفتم: هر که این سخن را از من برای تو نقل کرده، دروغ گفته است. گفت: آیا بر این سخنی که می‌گوئی،

۱. شاهد بحث در این قسمت است.

۲. کلینی، محمد بن یعقوب، کافی، ج ۸، ص ۳۸۰، ح ۷، (حدیث «ابی عبد الله مع منصور فی

موکبه»).

حاضری سوگند یاد کنی؟ به او گفتم: مردم جادوگرند و دوست دارند قلب تو را علیه ما بشورانند. پس به آن‌ها چنین اجازه‌ای نده و سخن آن‌ها را گوش نده؛ زیرا ما به تو نیازمندتریم تا تو به ما. «منصور به امام صادق علیه السلام گفت: به یاد داری که روزی من از شما پرسیدم: آیا ما به سلطنت خواهیم رسید؟ و شما فرمودی: آری؛ به مدت طولانی و حاکمیتی پهناور و شدید؛ و همچنان در کار خود مهلت دارید [و حکومت شما ادامه خواهد داشت] و دنیای بر شما خوش و خرم می‌گذرد تا زمانی که از ما در ماه حرام و در شهر حرامی خونی را به ناحق بریزید ... [امام صادق علیه السلام فرمود:] من فهمیدم که حدیث را خوب حفظ کرده است.

سند این روایت مشکل ندارد. مرحوم مجلسی که به اسناد غالب روایات ایراد می‌گیرد، سند این روایت را «حسن» می‌داند. در ادامه، جواب امام علیه السلام به منصور بیان می‌شود.

## جلسه دوازدهم

### بررسی روایت کافی

این روایت از لحاظ سند مشکل ندارد. امام صادق علیه السلام در جمعی بودند که صحبت از حکومت عباسیان به میان آمد. حضرت در روایتی، به بیش از پنجاه علامت از علائم ظهور اشاره کردند:

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: وَذَكَرَ هَؤُلَاءِ عِنْدَهُ وَسُوءَ حَالِ الشَّيْعَةِ عِنْدَهُمْ  
فَقَالَ: إِنِّي سَرْتُ مَعَ أَبِي جَعْفَرِ الْمَنْصُورِ وَهُوَ فِي مَوْكِبِهِ<sup>١</sup> وَهُوَ عَلَى  
فَرَسٍ وَبَيْنَ يَدَيْهِ خَيْلٌ وَمِنْ خَلْفِهِ خَيْلٌ وَأَنَا عَلَى حِمَارٍ إِلَى جَانِبِهِ فَقَالَ  
لِي: يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ قَدْ كَانَ فَيَنْبَغِي لَكَ أَنْ تَفْرَحَ بِمَا أَعْطَانَا اللَّهُ مِنْ  
الْقُوَّةِ وَفَتَحَ لَنَا مِنَ الْعِزِّ وَلَا تُخْبِرِ النَّاسَ أَنَّكَ أَحَقُّ بِهَذَا الْأَمْرِ مِنَّا  
وَأَهْلَ بَيْتِكَ فَتَغْرِيبُنَا بِكَ وَبِهِمْ. قَالَ: فَقُلْتُ: وَمَنْ رَفَعَ هَذَا إِلَيْكَ عَنِّي  
فَقَدْ كَذَبَ. فَقَالَ لِي: أَتَخْلِفُ عَلَيَّ مَا تَقُولُ؟ قَالَ: فَقُلْتُ: إِنَّ

١. «موكب» به معنای گروهی است که همراه شاه حرکت می کنند.

النَّاسِ سَحْرَةً؛ يَعْنِي يُحِبُّونَ أَنْ يَفْسُدُوا قَلْبَكَ عَلَيَّ فَلَا تُمَكِّنُهُمْ مِنْ سَمْعِكَ فَإِنَّ إِلَيْكَ أَسْوَجَ مِنْكَ إِلَيْنَا. فَقَالَ لِي: تَذَكَّرَ يَوْمَ سَأَلْتُكَ هَلْ لَنَا مَلِكٌ؟ فَقُلْتُ: نَعَمْ طَوِيلٌ عَرِيضٌ شَدِيدٌ فَلَا تَزَالُونَ فِي مُهَلَّةٍ مِنْ أَمْرِكُمْ وَفَسْحَةٍ مِنْ دُنْيَاكُمْ حَتَّى تُصِيبُوا مَتًّا دَمًا حَرَامًا فِي شَهْرِ حَرَامٍ فِي بَلَدٍ حَرَامٍ فَعُرِفْتُ أَنَّهُ قَدْ حَفِظَ الْحَدِيثَ. فَقُلْتُ: ... فَكُنْ عَلَيَّ حَذَرَ وَاطْلُبْ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ النَّجَاةَ وَاعْلَمْ أَنَّ النَّاسَ فِي سَخَطِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَإِنَّمَا يَمْهَلُهُمْ لِأَمْرِ يَرَادُ بِهِمْ فَكُنْ مَتَرَقِبًا وَاجْتَهِدْ لِبِرَاكِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي خِلَافِ مَا هُمْ عَلَيْهِ فَإِنَّ نَزَلَ بِهِمُ الْعَذَابُ وَكُنْتَ فِيهِمْ عَجَلْتَ إِلَى رَحْمَةِ اللَّهِ وَإِنْ أُخِرْتَ ابْتَلَوْا وَكُنْتَ قَدْ خَرَجْتَ مِمَّا هُمْ فِيهِ مِنَ الْجُرْأَةِ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَاعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ وَأَنَّ رَحْمَةَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ.<sup>۲</sup>

برخی به این روایت، بر قتل نفس زکیه استدلال کرده‌اند؛ ولی با مراجعه به فرمایش بزرگان مشخص می‌شود که مطلب غیر از این است و این روایت به جریان نفس زکیه ارتباطی ندارد.<sup>۳</sup>

۱. شاهد بحث در این قسمت است.

۲. کلینی، محمدبن یعقوب، کافی، ج ۸، ص ۳۸، ح ۷، (حدیث «ابی عبد الله مع منصور فی موبکه»).

۳. مجلسی، محمدباقر، مرآة العقول، ج ۲۵، ص ۸۲.



## احتمالات علامه مجلسی درباره «دم حرام»

همان‌گونه که گفتیم، مرحوم مجلسی در مورد عبارت «دم حرام» در کتاب مرآة العقول احتمالاتی را مطرح می‌کند؛<sup>۱</sup> از جمله این‌که:

ممکن است مقصود از «دم حرام»، شهادت خود امام صادق علیه السلام باشد. اگر این احتمال مطرح شود، این سؤال پیش می‌آید که در متن روایت، کشته‌شدن دم حرام در شهر حرام ذکر شده؛ در حالی که شهادت امام صادق علیه السلام در ۲۵ شوال است. این اشکال بر این احتمال وارد است؛ مگر این‌که بگوییم شهادت حضرت در غیر از شوال در یکی از ماه‌های حرام بوده است که به بررسی دیگری نیاز دارد. عده‌ای مانند طبرسی و میبیدی<sup>۲</sup>، شهادت امام را در ماه رجب گفته‌اند.

بخش اول: نفس زکیه

۱. بعد از این‌که متوکل به ویرانی قبر شریف دستور دادند، بر دیوارهای بغداد علیه او شعرا نوشتند و شعرا اشعار فراوانی را در این زمینه سرودند؛ همانند این شعر معروف:

ان كانت امیة قد أتت      قتل ابن بنت نبیها مظلوماً

... (ذهبی، محمد بن احمد، سیر اعلام النبلاء، ج ۱۲، ص ۳۵).

مقدمه کتاب موطا مالک را ببینید. در مقدمه آن یکی از علمای اهل سنت می‌گوید: سیاست بنی عباس در تنقیص امیرالمؤمنین علیه السلام و ایجاد ناامنی برای شیعیان با بنی امیه هیچ تفاوتی نداشت؛ بلکه بدتر بود.

۲. طبرسی، فضل بن حسن، اعلام البوری، ص ۲۶۶؛ خاتون‌آبادی، محمدرضا بن محمد مؤمن، جنات الخلود، تاریخ امام صادق علیه السلام و تستری، محمدتقی، قاموس الرجال، ج ۱۲، ص ۴۱.



احتمال دیگر این که منظور از دم حرام کشته شدن سادات باشد. هر یک از این دو احتمال که درست باشد، به نفس زکیه که از علامات ظهور امام زمان علیه السلام است؛ ربطی نخواهد داشت. روایاتی وجود دارند که امام علیه السلام قتل نفس زکیه به دست سفیانی را نفی کرده و در همه جا به بنی فلان یا بنی العباس تعبیر می کنند. بنابراین، در مورد این روایات یا باید همان توجیهاات مرحوم مجلسی را بپذیریم؛ یعنی بگوییم کشته شدن نفس زکیه قبل از انقراض حکومت عباسیان است و به علامات ظهور ربطی ندارد؛ یا بگوییم حکومت بنی عباس برمی گردد، که اثبات آن به بررسی بیش تر نیاز دارد.

### دیدگاه ملاصالح مازندرانی

ملاصالح مازندرانی ذیل روایت «خمس قبل قیام القائم علیه السلام»، می فرماید: علامات فراوانی وجود دارند؛ به این معنا که به این پنج مورد محصور نیست. سپس ایشان می افزاید: در این روایت کلمه نفس زکیه آمده است که «لعل المراد بالنفس الزکیه الحسنی المذكور.» از همین رو، طبق دیدگاه ایشان، نفس زکیه عنوان دیگری غیر از حسنی نیست.

نتیجه بیان ملاصالح مازندرانی این که نفس زکیه عنوان مستقلی نیست؛ بلکه همان سید حسنی است که ما در مورد او در بحث های گذشته نتوانستیم به نتیجه نهایی برسیم.

## روایت بیست و دوم

روایت دیگری در الغیبه نعمانی آمده است که به آن اشاره می‌شود:

أَخْبَرَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ قَالَ حَدَّثَنَا عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ مُوسَى الْعَلَوِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ حَمَّادِ الْأَنْصَارِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ الْعَلَاءِ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ السَّيِّدِيِّ أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَدَّثَ عَنْ أَشْيَاءِ تَكُونُ بَعْدَهُ إِلَى قِيَامِ الْقَائِمِ فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَتَى يَطْهَرُ اللَّهُ الْأَرْضَ مِنَ الظَّالِمِينَ فَقَالَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَا يَطْهَرُ اللَّهُ الْأَرْضَ مِنَ الظَّالِمِينَ حَتَّى يَسْفِكَ الدَّمَ الْحَرَامَ ثُمَّ ذَكَرَ أَمْرَ بَنِي أُمَيَّةَ وَبَنِي الْعَبَّاسِ فِي حَدِيثٍ طَوِيلٍ ثُمَّ قَالَ إِذَا قَامَ الْقَائِمُ بِخُرَّاسَانَ وَغَلَبَ عَلَى أَرْضِ كُوفَانَ وَمَلْتَانَ وَجَزِيرَةَ بَنِي كَاوَانَ وَ قَامَ مَنَا قَائِمٌ بِجِيلَانَ وَ أَجَابَتَهُ الْأَبْرُ وَ الدَّيْلِمَانَ وَ ظَهَرَتْ لَوْلَدِي رَايَاتُ التُّرْكِ مُتَفَرِّقَاتٍ فِي الْأَقْطَارِ وَ الْجَنَبَاتِ وَ كَانُوا

بخش اول: نفس زکیه

۱. عراق.

۲. شهری در هند است.

۳. مراصد الاطلاع: جزیره بزرگی در خلیج فارس بین عمان و بحرین است. صاحب مراصد حدود هشتصد سال پیش بوده است.

۴. حضرت در مورد خراسانی، به «منا» تعبیر ندارد؛ اما در مورد قائم گیلان می‌فرماید: «منا». این موضوع جای دقت و تأمل دارد.

۵. روستایی نزدیک استرآباد.

۶. گرگان.

بَيْنَ هَنَاتٍ وَ هَنَاتٍ إِذَا خَرِبَتِ الْبَصْرَةَ وَ قَامَ أَمِيرُ الْإِمْرَةِ بِمَصْرَ  
 فَحَكَى عَلَيْهِ السَّلَامُ حِكَايَةً طَوِيلَةً ثُمَّ قَالَ إِذَا جَهَزْتَ الْأُلُوفَ وَ صَعَّتْ  
 الصُّفُوفُ وَ قَتَلَ الْكَبِشَ الْخُرُوفَ هُنَاكَ يَقُومُ الْآخِرُ وَ يَثُورُ النَّائِرُ وَ  
 يَهْلِكُ الْكَافِرُ ثُمَّ يَقُومُ الْقَائِمُ الْمَأْمُولُ وَ الْإِمَامُ الْمَجْهُولُ لَهُ الشَّرْفُ وَ  
 الْفَضْلُ وَ هُوَ مِنْ وَلَدِكَ يَا حُسَيْنَ لَا ابْنَ مِثْلِهِ يَظْهَرُ بَيْنَ الرُّكْنَيْنِ فِي  
 دَرَيْسَيْنِ<sup>۲</sup> بِالْبَيْنِ يَظْهَرُ عَلَى الثَّقَلَيْنِ وَ لَا يَتْرُكُ فِي الْأَرْضِ دَمِينَ<sup>۳</sup> طَوْبِي  
 لِمَنْ أَدْرَكَ زَمَانَهُ وَ لَحِقَ أَوَانَهُ وَ شَهِدَ أَيَّامَهُ؛<sup>۴</sup> اِبْرَاهِيمَ بْنَ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ  
 الْعَلَاءِ مِنْ طَرِيقِ پَدْرِ خُودِ، از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ نقل می‌کند که [آن  
 حضرت] فرمود: «امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ از چیزهایی سخن گفت که پس از  
 آن حضرت تا قیام قائم عَلَيْهِ السَّلَامُ روی خواهد داد. پس امام حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ  
 فرمود: یا امیرالمؤمنین! خداوند چه زمانی زمین را از وجود ستمکاران  
 پاک خواهد کرد؟ امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: خداوند زمین را از ستمگران  
 پاک نخواهد کرد تا آن‌که خون محترمی ریخته شود. سپس ضمن حدیث

۱. «الذکر من اولاد الظان». این مورد یکی از موارد شاهد مثال است که خیلی دلالت ندارد.

آنچه مهم است، همان مورد اول است.

۲. لباس کهنه و....

۳. عبارت‌های دیگری نیز آمده است: «الادنین، شرا، دینین، مین [دروغ]، بلامین (بلاحرث  
 و لاوزاعة) و....»

۴. نعمانی، محمدبن ابراهیم، الغیبة، ص ۲۷۵، ب ۱۴، ح ۵۵.

مفصلی جریان کار بنی امیه و بنی عباس را بیان کرد. و فرمود: هنگامی که قیام‌کننده در خراسان قیام کند و بر سرزمین کوفان و ملتان مسلط شود و از جزیره بنی کاوان بگذرد و قائمی از ما در گیلان بر پا خیزد و آبر و دیلمان، او را اجابت کنند و پرچم‌های ترکان که در گوشه و کنار پراکنده‌اند، برای فرزندان من ظاهر گردند و آنان در این گیرودارها به سر برند. هنگامی که بصره ویران گردد و امیر امیران در مصر قیام کند. پس آن حضرت [سخن خود را ادامه داد و] حکایت طولانی‌ای را نقل کرد و فرمود: «هنگامی که هزاران هزار نفر آماده شوند، صف‌ها آرایش یابد، گوسفند نر کشته شود؛ آن جاست که آخرین نفر به پا می‌خیزد، فتنه‌انگیز آشوب به پا می‌کند و کافر نابود می‌گردد. سپس قائمی که در آرزویش هستند، قیام می‌کند که امام ناشناخته است. او دارای شرافت و فضیلت و از فرزندان تو است. ای حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ فرزند بی‌مانندی میان دورکن آشکار و در دو جامه پوسیده و کهنه بر جن و انس پیروز گردد و در زمین جایی را بدون کشت رها نکند. خوشا به حال کسی که زمان او را درک کند و به دوره او برسد و آن روزگار او را مشاهده کند.»

### بررسی سندی

معلّق این کتاب به بیان این مطلب تلاش می‌کند که: صحیح در سند آن، نام ابراهیم بن عبدالحمید بن العلاء است؛ نه ابن عبیدالله.

ابن غضائری در مورد ابراهیم بن عبیدالله بن العلاء می‌گوید:

«(ابراهیم بن عبیدالله بن العلاء المدنی لا يعرف إلا بما ينسب إليه

عبدالله بن مُحمَّد البلوی، وینسب إلى أبيه عبيدالله بن العلا عمارة بن زيد، وما يسند إليه إلا الفاسد المتهافت وأظنه اسماً موضوعاً علي غير واحد.<sup>۱</sup>

- علامه حلی می فرماید: «وهذا لا أعتمد علی روايته لوجود طعن هذا الشيخ فيه مع أني لم أقف له علی تعديل من غيره.»<sup>۲</sup> - چون مورد طعن ابن الفضائری است بر روایت او اعتماد نمی‌کنم، به علاوه کسی او را تعدیل و تأیید نکرده است.

حاوی جزائری معتقد است: «الرجل مجهول الحال.»<sup>۳</sup> سعدبن عبدالله می نویسد: «ادرك الرضا عليه السلام ولم يسمع منه وتركت روايته.»<sup>۴</sup>

- مرحوم مامقانی می فرماید: «الرجل من المجاهيل.»<sup>۵</sup>

- فرزند ایشان، شیخ محی الدین، می گوید: «اذا اعتمدنا علي تضعيف ابن الغضائري فالمرجم ضعيف والا فهو مجهول الحال.»<sup>۶</sup>

اگر این روایت قوّت مضمون داشته باشد، یا به عنوان تأیید باشد، آن را

۱. خوبی، سیدابوالقاسم، معجم رجال الحديث، ج ۱، ص ۲۵۶، شماره ۲۰۷.

۲. حلی، حسن بن یوسف، خلاصة الاقوال، ص ۳۱۵، شماره ۱۲۳۵.

۳. مامقانی، عبدالله، تنقيح المقال، ج ۴، ص ۱۷۰.

۴. همان.

۵. همان.

۶. همان، شماره ۱۴۸.



می‌پذیریم؛ ولی اگر به‌عنوان دلیل باشد، محل تأمل است.

### نتیجه‌گیری از روایات نفس زکیه

آنچه گذشت بررسی سندی و دلالتی روایات مربوط به نفس زکیه بود.

روایاتی که در این زمینه حدود ۲۲ روایت به نظر رسید و مطرح گردید.

یکی از موضوعات این بود که آیا نفس زکیه به قتل شخص خاصی اشاره دارد یا کنایه از بی‌حرمتی به خون‌های محترم است؟ گفته شد که احتمال دوم بعید به نظر می‌رسد.

اگرچه روایات دیگری وجود دارند، متضمن این معنا که یکی از علامات قبل از ظهور، ناامنی و ریخته‌شدن به‌ناحق خون‌ها است (احتمال دوم)؛ اما روایات نفس زکیه به شخص خاصی اشاره دارند. این شخص خاص، چنان که از خود روایات استفاده می‌شود، چهره مثبتی دارد، نه منفی.

اما در مورد تفصیل که این نفس زکیه از اولاد امام حسن علیه‌السلام است یا از اولاد امام حسین علیه‌السلام؛ در هر دو مورد، روایت وجود دارد. در مورد این که او در مکه کشته می‌شود یا مدینه و یا عراق؛ در هر سه مورد روایت وجود دارد. اما این که آیا نفس زکیه از حتمیات است یا از علائم؛ در جمع‌بندی اشاره خواهد شد که از حتمیات است. در مورد زمان قتل وی نیز در برخی روایات آمده است که قتل وی پانزده روز قبل از ظهور است.

### مروری اجمالی بر روایات گذشته

روایت اول: از روضه کافی است. این روایت از نظر سند معتبر است و از آن

حتمیت نیز استفاده می‌شود؛ اما سایر تفصیلات از آن استفاده نمی‌شود؛  
 روایت دوم: از کتاب سرور اهل ایمان است. این روایت از نظر سند  
 مشکل دارد و از نظر دلالت حاوی تفاسیلی است؛  
 روایت سوم: از کتاب کمال الدین است. این روایت از نظر سند مشکل  
 دارد و از نظر دلالت، حتمیت را بیان می‌کند؛  
 روایت چهارم: از کتاب کمال الدین است. این روایت نیز از نظر سند  
 مشکل دارد و از نظر دلالت، حتمیت را بیان می‌کند؛  
 روایت پنجم: از کتاب غیبت نعمانی است که به دلیل ارسال در سند،  
 ضعیف است؛ ولی حتمیت را بیان می‌کند؛  
 روایت ششم: از غیبت نعمانی است. این روایت نیز از نظر سند مشکل  
 دارد و از نظر دلالت، حتمیت را بیان می‌کند؛  
 روایت هفتم: از غیبت نعمانی است. سند این روایت را به دلیل  
 برخورداری از شواهد و نظایر فراوان، بررسی نکردیم؛ اما گویای اصل  
 نفس زکیه و حتمیت آن است؛  
 روایت هشتم: از غیبت نعمانی است که به دلیل وجود زیادبن مروان  
 قندی در آن، ضعف سند دارد؛ ولی حتمیت را بیان می‌کند؛  
 روایت نهم: از غیبت نعمانی است که به همان دلیل، آن را از لحاظ  
 سندی بررسی نکردیم. این روایت تنها اصل علامیت را بیان می‌کند؛  
 روایت دهم: از غیبت نعمانی است که مشکل سندی دارد؛ ولی حتمیت  
 را بیان می‌کند؛

روایت یازدهم: از مختصر اثبات الرجعه است. این روایت ضعیف سند دارد؛ ولی حتمیت را بیان کرده و نام نفس زکیه در آن آمده است؛

روایت دوازدهم: از غیبت نعمانی است که به دلیل وجود شخصی به نام عبایه، در آن، مشکل سند دارد و در حتمیت نیز صراحت ندارد؛

روایت سیزدهم: از ابن قتیبه است. این روایت در منابع ما نیامده است و حتمیت را به همراه برخی تفصیلات بیان می‌کند؛ لکن به دلیل ضعیف سند پذیرفته نیست؛

روایت چهاردهم: از فتن ابن حماد است که علاوه بر ضعیف سند، بر حتمیت دلالت ندارد؛

روایت پانزدهم: از کتاب کافی شریف است که مشکل سند ندارد؛ غیر از علی بن ابی حمزه که طبق مبنای ما روایات او قبول است؛

روایت شانزدهم: از فتن ابن حماد است؛ ولی به پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ منتهی نمی‌شود. در این روایت از برادر نفس زکیه اسمی به میان آمده است؛

روایت هفدهم: از کتاب فتن ابن حماد است. اصل این روایت را قبول داریم؛

روایت هجدهم: از کتاب فتن ابن حماد بود؛

روایت نوزدهم: از عیاشی است که سندش مشکل ارسال دارد و به همین دلیل، تفصیل ذکر شده در آن مورد قبول نیست؛

روایت بیستم: از مختصر بصائر الدرجات است. این روایت تحت عنوان خطبه محزون، ممکن است قوت متن داشته باشد؛ ولی با روایات مشهور منافات دارد؛ لکن ما تنها اصل نفس زکیه را از آن قبول می‌کنیم؛



روایت بیست و یکم: از کافی شریف است. این روایت به خصوص با بیان مرحوم مجلسی و دو احتمال ایشان، به بحث ما ربطی ندارد؛ روایت بیست و دوم: این روایت در قتل نفس زکیه خیلی صراحت ندارد و حداکثر به عنوان مؤید قرار می‌گیرد.

### دیدگاه نهایی در مورد نفس زکیه


بی‌تردید اصل قتل نفس زکیه و علامت آن برای ظهور امام زمان علیه السلام، از مسلمات است. مستند ما در این مدعا، «تواتر» روایات است؛ اعم از تواتر معنوی و تواتر اجمالی. یا یک مرحله پایین‌تر از تواتر، بگوییم «مستفیض» است.

این‌که آیا این علامت (نفس زکیه) از حتمیات است یا نه؛ چندین روایت (بیش از ده روایت) به حتمیت آن اشاره دارند؛ ولی روایات دیگری نیز به حتمیت آن اشاره ندارند؛ در عین حال، حتمیت را نفی نمی‌کنند. در مباحث اصول این دو دسته روایت را «مثبتین» گویند که با یکدیگر تعارضی ندارند؛ زیرا دسته‌ای از روایات به اصل نفس زکیه اشاره دارند و دسته‌ای دیگر اصل نفس زکیه و حتمیت آن را بیان می‌کنند. از همین رو با یکدیگر تعارضی ندارند.

در مورد اثبات سایر تفصیلات مرتبط با نفس زکیه، به روایات صحیح و معتبر دیگری نیاز داریم. در غیر این صورت، تنها همان اصل نفس زکیه و حتمیت آن مورد قبول است.

## بخش دوم: خراسانی





## جلسه اول

### مقدمه

یکی از علامت‌هایی که برای ظهور نقل شده «خراسانی» است. عمده مباحث مطرح در مورد او عبارت است از این که آیا خراسانی از علامات حتمیه است یا از علامات غیر حتمیه؟ آیا او سید است یا غیر سید؟ آیا از خراسان است یا غیر آن؟ آیا او شخصیتی مثبت دارد یا منفی؟ تاکنون آمده است یا در آینده خواهد آمد؟ آیا روایات خراسانی در کتاب‌های شیعه نیز آمده یا فقط در کتاب‌های عامه مطرح شده‌اند؟

به نظر می‌رسد افراط و تفریطی در مسئله وجود دارد. عده‌ای خراسانی را آن قدر مثبت و جدی گرفته‌اند که می‌گویند او جزو فرماندهان سپاه امام زمان علیه السلام خواهد بود و حضرت، برخی فتوحات در عملیات‌ها و جنگ‌ها را به دست او انجام می‌دهد. در مقابل، برخی دیگر می‌گویند ما در مورد خراسانی تنها دو روایت داریم که هر دو روایت مشکل دارند.

ما نخست باید ببینیم در این مبحث چند روایت وجود دارد و از آن‌ها چه مطلبی استفاده می‌شود. آیا آن‌ها اعتبار سندی دارند یا خیر. اگر آن روایات به حد استفاضه رسید، آیا دوباره به بررسی سندی نیاز خواهیم داشت یا نه. در این صورت نیز، باید بررسی شود که آیا اصل خراسانی به حد تواتر یا استفاضه رسیده است یا نه؛ همچنین آیا ویژگی‌های آن نیز ثابت است یا نیست.



## اقوال موجود در مورد خراسانی

در مورد خراسانی اقوالی در بین علما وجود دارد:

۱. خراسانی همان ابومسلم است که انقراض اموی‌ها به دست او انجام شد؛ در نتیجه، جریانی تاریخی بوده و به گذشته مربوط است.
۲. خراسانی یکی از سادات بنی‌هاشم و از یاران امام زمان علیه السلام و از ایران است. برای یاری امام نیرو می‌فرستد و در اصطخر<sup>۱</sup> با ایشان ملاقات می‌کند. بنابراین، او از یاران و فرماندهان شاخص در دوران ظهور حضرت مهدی علیه السلام است.

۳. ابن طاووس روایات خراسانی را بر خودش تطبیق داده و خود را خراسانی می‌داند.<sup>۲</sup>

مرحوم صدر می‌گوید: « اِنَّا فَهَمْنَا فِي التَّارِيخِ السَّابِقِ مِنَ الْاَخْبَارِ اِثْنِي تَذَكُّرُ خُرُوجِ الرَّايَاتِ السُّودِ مِنْ خُرَاسَانَ »

در این جا دو تعبیر وجود دارد: تعبیر اول: «الرایات السود من خراسان»؛ و تعبیر دوم: خود «خراسانی». ایشان در مورد اینکه آیا این دو تعبیر یکی بوده و به یکدیگر مرتبط‌اند، می‌گوید: رایات السود اشاره به

---

۱. یکی از شهرهای باستانی ایران که در شهر مرو دشت استان فارس کنونی قرار داشته است.

۲. ابن طاووس، علی بن موسی، اقبال الاعمال، ج ۳، ص ۱۱۷.

حرکت ابومسلم خراسانی است؛ حرکتی که به نابودی حکومت بنی امیه منجر شد. به ذهن چنین تبادر می‌کند که خراسانی که در روایات ذکر شده همان ابومسلم خراسانی باشد. این احتمال در صورتی معقول است که بتوانیم اشکالات وارده بر آن را پاسخ بگوییم.<sup>۱</sup>

### اشکال اول

روایت «لابد من بنی فلان» از امام باقر علیه السلام است. زمان حیات آن امام با حکومت بنی امیه مقارن است. بنابراین، معنایی برای عبارت «لابد من بنی فلان» تصویر نمی‌شود؛ زیرا تحصیل حاصل است. از این جهت که در زمانی بیان شده که هنوز بنی امیه مالک و حاکم هستند. در واقع اشاره‌ای به آینده ندارد. پس باید این فرمایش را بر حکومتی حمل کنیم که هنوز روی کار نیامده است. آن نیز دولتی غیر از دولت عباسیان نیست. شکی نیست که ابومسلم خراسانی جزو مؤسسان حکومت بنی عباس بوده، نه جزو از بین‌برندگان آن.

### اشکال دوم

افزون بر اشکال نخست، روایت مزبور بین ظهور خراسانی و سفیانی مقارنت قرار داده است. از آن جا که سفیانی هنوز نیامده، باید بگوییم که

۱. صدر، سیدمحمد، تاریخ ما بعد الظهور، ج ۳، ص ۱۶۹.



حرکت خراسانی نیز تاکنون محقق نشده است. پس این روایت به ابومسلم ربطی ندارد. نتیجه این که باید بین رایات سود و خراسانی تفکیک قائل شویم و بگوییم حرکت رایات سود غیر از حرکت خراسانی است.

اگر بین این دو حرکت تفکیک کردیم، با مشکلی دیگر مواجه می‌شویم و آن این که ما در مورد رایات سود، روایات زیادی داریم؛ ولی در مورد خراسانی روایات کمی داریم. اگر این دو حرکت را یکی بدانیم، مجموع روایات ما مستفیض یا متواتر شده و در نتیجه، اسناد جریان خراسانی محکم می‌شود؛ ولی اگر گفتیم این دو حرکت از همدیگر جدا هستند، آن‌گاه بحث خراسانی دارای تعداد اندکی روایت خواهد بود.

از کلام مرحوم صدر این‌گونه برداشت می‌شود که نتوانسته مشخص کند منظور از خراسانی کیست. همچنین گویا این نیز برایش مبهم است که آیا خراسانی همان ابومسلم یا شخص دیگری است. البته از این روایات، همین ابهام و عدم وضوح نیز به نظر می‌رسد.

گفتنی است، برخی از معاصران مانند آقای کورانی اصرار دارند که خراسانی از ایران و از یاران امام زمان علیه السلام و از مراجع و شخصیت‌های بزرگی است که نه فقط مرجعیت، بلکه بسط ید نیز دارد. البته مطلوب است که این‌گونه باشد؛ ولی برای آن، دلیلی نداریم. ایشان در کتاب «عصر الظهور» یادآور می‌شود که بر اساس روایات، ظهور خراسانی و شعیب از ایران و پیش از ظهور امام عصر علیه السلام خواهد بود:



تذکر الأحادیث، هاتین الشخصیتین من أصحاب المهدي عليه السلام و  
 أهما يظهران في إيران قرب ظهوره عليه السلام، و يشاركان في حركة ظهوره  
 المقدسة؛<sup>۱</sup> روایات، بیانگر این هستند که این دو شخصیت [=]  
 خراسانی و شعیب] از یاران حضرت مهدی عليه السلام بوده و مقارن ظهور  
 آن حضرت از ایران ظاهر می‌شوند و در نهضت ظهورش شرکت  
 می‌جویند.

در مورد این پرسش که آیا ایرانی‌ها برای کمک به امام زمان عليه السلام در  
 جهت آزادسازی مدینه منوره یا سایر مناطق حجاز، نیرو می‌فرستند یا  
 خیر؟ ایشان بر این باور است که در این خصوص روایتی نداریم:

و لا تذكر الروایات أن الإيرانيین يرسلون قوات لمساعدة الإمام  
 المهدي عليه السلام في تحرير المدينة المنورة أو باقي مدن الحجاز، و يبدو أنه  
 لا تكون حاجة إلى ذلك. و لذا تكتفي قواتهم التي تدخل العراق  
 بإعلان ولائها و بيعتها للمهدي عليه السلام [عن أبي جعفر عليه السلام قال]:  
 «تَنْزِلُ الرَّايَاتُ السُّودُ الَّتِي تُخْرَجُ مِنْ خُرَاسَانَ إِلَى الْكُوفَةِ فَإِذَا ظَهَرَ  
 الْمَهْدِيُّ عليه السلام بُعِثَ إِلَيْهِ بِالْبَيْعَةِ»؛<sup>۲</sup> و روایات بیانگر این نیستند که  
 ایرانی‌ها برای کمک به امام زمان عليه السلام در جهت آزادسازی مدینه

۱. کورانی عاملی، علی، عصر الظهور، ص ۱۸۰.

۲. مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۱۷، ح ۷۷.

۳. کورانی عاملی، علی، عصر الظهور، ص ۱۸۰.



منوره یا سایر مناطق حجاز، نیرو می‌فرستند؛ شاید به این دلیل که امام علیه السلام در آن زمان به کمک آن‌ها نیازی ندارد. لذا نیروهای ایران نیز به همین مقدار بسنده می‌کنند که به عراق رفته و در همان جا بیعت و تبعیت خود را اعلام کنند [دلیل ایشان، این روایت از امام باقر علیه السلام است]: «پرچم‌های سیاه که از خراسان خروج می‌کنند وارد کوفه شده و با مهدی علیه السلام بیعت می‌کنند.»

اولاً: این روایت مشکل سندی دارد؛ چون در سند آن نعیم بن حماد حضور دارد که نه تنها توثیق ندارد، بلکه از نظر ما بی اعتبار است. فقط از طریق قوت متن یا وجود روایات دیگری به همین مضمون و یا نقل آن به عنوان مؤید می‌توان از این روایت بهره برد.

ثانیاً: روایت مزبور به هیچ وجه دلالتی بر مدعا ندارد.

سپس وی وارد روایات اهل سنت می‌شود و می‌گوید: روایات آن‌ها پررنگ تر است و به این نکته اشاره دارند که ایرانی‌ها بسیج شده و به خوزستان می‌روند تا پس از آن به حجاز وارد شوند.<sup>۱</sup>

دلیل ایشان این روایت از کتاب فتن ابن حماد است که می‌گوید:

عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام قَالَ: إِذَا خَرَجَتْ خَيْلُ السُّفْيَانِيِّ إِلَى الْكُوفَةِ بَعَثَ فِي طَلَبِ أَهْلِ خُرَاسَانَ وَ يُخْرِجُ أَهْلَ خُرَاسَانَ فِي طَلَبِ

المَهْدِي عليه السلام فَيَلْتَقِي هُوَ وَالْهَاشِمِيُّ بِرَايَاتِ سُودٍ عَلَى مُقَدَّمَتِهِ شُعَيْبُ  
 بَنُ صَالِحٍ فَيَلْتَقِي هُوَ وَأَصْحَابُ السُّفْيَانِيِّ بِبَابِ إِصْطَخَرَ فَتَكُونُ  
 بَيْنَهُمْ مَلْحَمَةٌ عَظِيمَةٌ فَتَظْهَرُ الرَّايَاتُ السُّودُ وَتَهْرَبُ خَيْلُ السُّفْيَانِيِّ  
 فَعِنْدَ ذَلِكَ يَتَمَيَّنُ النَّاسُ الْمَهْدِيَّ وَيَطْلُبُونَهُ؛<sup>۱</sup> هَنَّاغَامِي كَهَ سَپَاهِ  
 سَفْيَانِيَّ بَه سَوِي كُوفَه خَارِج مِي شُونَد، سَفْيَانِي گُروهي رَا بَه  
 جَسْتَجُوي اهل خِرَاسَان مِي فَرَسْتَد و اهل خِرَاسَان قِيَام مِي كَنْتَد و بَه  
 جَسْت و جُوي مَهْدِي عليه السلام مِي پَرْدَا زَنْد. سَپَاهِ سَفْيَانِي بَا سَپَاهِ سَيِد  
 هَاشِمِي (سَيِد خِرَاسَانِي) دَر دَرَوَازَه اصْطَخَر رُوبَرُو مِي شُونَد كَه  
 مَرْدِي بَه نَام شَعِيْب بَن صَالِح پَرچَم دَار و فَرْمَانَدَه خِرَاسَانِي هَاسْت و  
 پَرچَم هَاي سَيَاهِي دَر دَسْت دَارَنْد. نَبَرْد سَخْتِي دَر مِيَانِشَان پَدِيد  
 مِي آيَد كَه سِرَانجَام صَاحِبَان پَرچَم هَاي سَيَاهِ پِيرُوز مِي شُونَد و سَپَاهِ  
 سَفْيَانِي پَا بَه فَرَار مِي گُذَارَنْد. دَر آن هَنَّاغَام مَرْدَم آرزُوي ظَهُور و  
 دِيْدَار حَضْرَت مَهْدِي عليه السلام رَا كَرْدَه و او رَا طَلَب مِي كَنْتَد.

البته روایاتی داریم مبنی بر این که جبیر بن خابور<sup>۲</sup> با چهار هزار نفر

۱. ابن حماد، نعیم بن حماد، الفتن، ج ۱، ص ۱۹۲ و ۳۱۶.

۲. جریان جبیر بن خابور و سخن معاویه به او درباره نرفتن به کوفه به خاطر ترس از مواجهه جبیر با حضرت علی عليه السلام در روایات بیان شده است (ر.ک: طبسی، نجم الدین، نشانه‌ایی از دولت موعود، ص ۱۱۸؛ همو، فی رحاب حکومت الامام المهدی عليه السلام، ص ۱۱۴؛ راوندی، قطب الدین، الخرائج والجرائح، ج ۱، ص ۱۸۵ و مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، ج ۴۱، ص ۲۹۶).



مسلح در نقطه‌ای به نام «جبل اهواز» به‌عنوان نیروهای واکنش سریع، آماده و منتظر فرمان هستند.

سپس می‌گوید: امام مهدی علیه السلام بعد از این که حجاز را آزاد کرد، به اهواز می‌آید:

و أن هذا الإحتشاد يكون بقيادة الخراساني في (بيضاء إصطخر) قرب الأهواز، و أن الإمام المهدي عليه السلام يتوجه بعد تحريره الحجاز إلى بيضاء إصطخر و يلتقي بأنصاره الخراساني و جيشه، و يخوضون بقيادته معركة هناك ضد السفيناني. و من المحتمل أن تكون هذه المعركة المذكورة مع قوات بحرية من الروم<sup>١</sup> إلى جانب قوات السفيناني، كما سنذكر في حركة الظهور، و يؤيده أنها تكون معركة فاصلة تفتح الباب أمام المد الشعبي المؤيد للمهدي عليه السلام: «فعد ذلك يتمنى الناس المهدي و يطلبونه»<sup>٢</sup>. و منذ ذلك الحين يصبح الخراساني و شعيب من أصحاب الإمام المهدي عليه السلام الخاصين، و يصبح شعيب القائد العام لجيش الإمام المهدي عليه السلام، و تكون قوات الخراسانيين هي النقل أو ثقلا كبيرا في جيش المهدي عليه السلام الذي يعتمد عليه في تصفية الوضع الداخلي في العراق من المعادين له و الخوارج عليه؛ ثم في قتال الترك، ثم في زحفه العظيم لفتح القدس و فلسطين.

١. روم (بالتحديد): ايتاليای کنونی که مرکز مسیحیت است.

٢. ابن حماد، نعيم بن حماد، الفتن، ص ٨٦.

هذه خلاصة دور هذين الرجلين الموعودين من إيران، كما يستفاد من أحاديثهما الكثيرة في مصادر السنة، و القليلة في مصادرنا؛<sup>۱</sup> برخی از روایات گویای آن است که تجمّع انبوه مردم ایران در جنوب کشور، در منطقه بیضاء اصطخر نزدیک شهر اهواز و تحت رهبری سید خراسانی است که امام زمان علیه السلام بعد از فراغت از آزادسازی کشور حجاز، متوجه این منطقه می‌شود و با یاران خراسانی خود و لشکریان خویش ملاقات می‌نماید و در همان جا بین این نیروها به رهبری آن حضرت و بین نیروهای سفیانی جنگ سختی در می‌گیرد. احتمال دارد این درگیری که گفته شد نبرد و رویارویی با نیروی دریایی رومیان که از سفیانی حمایت می‌کنند باشد؛ چنان‌که در مبحث نهضت ظهور بیان خواهیم کرد، مؤید این مطلب این است که نبرد بین سفیانی و یاران حضرت مهدی علیه السلام جنگی است سرنوشت‌ساز که راهگشای موج مردمی، برای یاری آن حضرت است [همان‌طور در روایت آمده است]: «در این لحظات مردم آرزوی دیدار آن حضرت داشته و او را می‌جویند.» از آن زمان، خراسانی و شعیب در زمره یاران خاص آن حضرت قرار می‌گیرند و شعیب به فرماندهی کل نیروهای حضرت منصوب می‌گردد. نیروهای خراسانی مرکز ثقل و یا هسته مرکزی لشکریان حضرت را تشکیل می‌دهند که وی برای تصفیه وضع داخلی

۱. کورانی عاملی، علی، عصر الظهور، ص ۱۸۰-۱۸۱.



کشور عراق و مخالفان و شورشیان و سپس در درگیری با ترکان و در نهایت، در پیشروی بزرگ، جهت آزادسازی قدس، بر آن‌ها تکیه می‌کند. این خلاصه‌ای بود از نقش این دو شخصیت موعود از ایران، طبق استفاده‌ای که از روایات زیاد مربوط به این دو نفر، در منابع اهل سنت و اندکی در منابع شیعه، می‌توان داشت.

بنابراین، آن حضرت اغتشاشات را در عراق به واسطه خراسانی‌ها فرو می‌نشاند و سپس به همراه خراسانی به سمت قدس حرکت می‌کند. او در ادامه می‌گوید: من احتمال می‌دادم که حرکت خراسانی از مجعولات ابو مسلم و عباسیان باشد:

و قد جعلتني هذه الظاهرة أعيد التتبع و التأمل في مصادرنا، آخذنا بعين الإعتبار احتمال أن تكون أحاديثهما من موضوعات العباسيين في أبي مسلم الخراساني، لكنني وجدت فيها روايات صحيحة السند تذكر الخراساني، مثل رواية أبي بصير عن الإمام الصادق عليه السلام في اليماني<sup>١</sup> و غيرها، و وجدت روايات تدل على أن أمر هذا الخراساني الموعود كان معروفاً<sup>٢</sup> عند أصحاب الأئمة عليهم السلام قبل خروج أبي مسلم

---

١. کدام‌یک از روایات یمانی را که مطرح کردیم، صحیح است؟

٢. به نظر من دلیل مزبور، نمی‌تواند محکم باشد. اگر بعد از خراسانی این روایات معروف بود، معلوم می‌شد که ابو مسلم، مصداق آن نبوده است. ولی شما که خودتان تأیید می‌کنید از قبل و فقط تا زمان امام صادق عليه السلام بوده است.

الخراسانی و محاولة العباسيين استغلال أحاديث المهدي عليه السلام. فأمر الخراساني ثابت في مصادرنا أيضا، و دوره الذي أشرنا إليه قريب من دوره الذي تذكره الروايات الواردة في مصادر السنة؛ عصر الظهور؛<sup>۱</sup> این پدیده مرا بر این داشت که مجددا در روایات مربوط به خراسانی و شعیب در منابع شیعه، بررسی بیش تری کنم؛ چون به نظرم رسید که احتمال دارد این موضوع از بافته‌های بنی‌عباس در خصوص ابو مسلم خراسانی باشد. اما بعد از بررسی در این منابع، روایاتی را با سندهای صحیح یافتیم که از خراسانی یاد کرده بود مانند روایت ابو بصیر از امام صادق عليه السلام و غیر آن که در مورد یمنی سخن می‌گوید و روایاتی را دیدم که دلالت داشت به اینکه قضیه خراسانی موعود، نزد اصحاب و یاران امامان عليهم السلام پیش از خروج ابو مسلم و قبل از ادعای دروغین عباسیان نسبت به روایات پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم درباره ابو مسلم و خود آن‌ها، معروف و مشهور بوده است. بنابراین، جریان خراسانی در منابع شیعه نیز ثابت و مسلم است و نقشی را که روایات شیعه، برای او نقل کرده در منابع اهل سنت نیز وجود دارد [نقشی که در روایات ما برای خراسانی عنوان شده با نقشی که در روایات اهل سنت آمده، از یکدیگر فاصله زیادی نداشته و هر دو تا حدودی بیانی یگانه دارند].

۱. کورانی عاملی، علی، عصر الظهور، ص ۱۸۱.



روایتی که آقای کورانی آن را صحیح دانسته، از الغیبة نعمانی است؛ در حالی که محمدبن حسان رازی که در سند آن قرار دارد، ضعیف است. محمدبن علی کوفی نیز مشکل دارد. علاوه بر آن، این روایت را تا زمان مرحوم مجلسی، کسی غیر از نعمانی نقل نکرده است. از این ها گذشته، اصلاً کجای این روایت به حرکت مثبت خراسانی اشاره دارد؟ روایت این است:

عَنْ أَبِي بصيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: قُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ مَتَى خُرُوجُ الْقَائِمِ عليه السلام؟ فَقَالَ: يَا بَا مُحَمَّدٍ إِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ لَا نَوْقَتُ وَقَدْ قَالَ مُحَمَّدٌ عليه السلام كَذَبَ الْوَقَاتُونَ يَا بَا مُحَمَّدٍ إِنَّ قَدَامَ هَذَا الْأَمْرِ خَمْسَ عِلَامَاتٍ أَوْلَهُنَّ النَّدَاءُ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ وَخُرُوجُ السُّفْيَانِيِّ وَخُرُوجُ الْخُرَّاسَانِيِّ وَقَتْلُ النَّفْسِ الرَّكِيَّةِ وَخَسْفٌ بِالْبَيْدَاءِ...<sup>۱</sup>

ابن طاووس نیز خودش را خراسانی دانسته و می گوید:

أقول و من حيث انقرض ملك بني العباس لم أجد ولا أسمع برجل من أهل البيت يسير بالتقى ويعمل بالهدى ولا يأخذ في حكمه الرشا كما قد تفضل الله به علينا باطنا وظاهرا وغلب ظني أو عرفت أن ذلك إشارة إلينا وإنعام فقلت ما معناه يا الله إن كان هذا الرجل المشار إليه أنا فلا تمنعني من صوم هذا يوم ثالث عشر ربيع الأول على عادتك ورحمتك في المنع مما تريد منعي منه وإطلافي فيما تريد تمكينني منه فوجدت إذنا وأمرا بصوم هذا اليوم وقد تضاحي نهاره

۱. نعمانی، محمدبن ابراهیم، الغیبة، ص ۲۸۹.




فصمته وقلت في معناه يا الله إن كنت أنا المشار إليه فلا تمنعني من صلاة الشكر وأدعيتها فقمتم فلم أمنع بل وجدت لشيء مأمور فصليتها ودعوت بأدعيتها وقد رجوت أن يكون الله تعالى برحمته قد شرفني بذكري في الكتب السالفة على لسان الصادق عليه السلام فإن منا [فإننا] قبل الولاية على العلويين كنا في تلك الصفات مجتهدين وبعد الولاية على العلويين زدنا في الاجتهاد في هذه الصفات والسيرة فيهم بالتقوى والمشورة بما والعمل معهم بالهدى وترك الرشا قديما وحديثا لا يخفى ذلك على من عرفنا ولم يتمكن أحد في هذه الدولة القاهرة من العترة الطاهرة كما تمكنا نحن من صدقاتها المتواترة واستجلاب الأوعية الباهرة والفرامين [القراءين] المتضمنة لعدلها ورحمتها المتظاهرة وقد وعدت أن كل سنة أكون متمكنا على عادي من عبادتي أعمل فيها ما يهديني الله إليه من الشكر وسعادة دنيائي وأخري وكذلك ينبغي أن تعمله ذريتي فإنهم مشاركون فيما تضمنته كرامتي ووجدت بشارتين فيما ذكرته في كتاب البشارات في الملاحم تصديق أن المراد نحن بهذه المراحم والمكارم؛<sup>۱</sup> از روزی که حکومت بنی عباس سقوط کرده، کسی از اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله که این ویژگی را داشته باشد، جز خودم نیافتم؛ آن گونه که خدا بر من تفضل کرده با تقوا رفتار کند، هدایت گر باشد و در اجرای احکام رشوه نگیرد. از

۱. ابن طاووس، علی بن موسی، اقبال الاعمال، ج ۳، ص ۱۱۷.



همین رو گمان و یا علم و آگاهی یافتم که این ویژگی‌ها اشاره به من است. اذن داده شدم که آن روز را روزه بگیرم. سپس گفتم خدایا، اگر خراسانی من هستم، من را از نماز شکر و ادعیه آن منع نکن. پس موفق به انجام آن نیز شدم. در خود چنین احساس کردم که مأمور به انجام آن هستم. از همین رو ادعه آن را نیز خواندم... سپس آرزو کردم نامم در کتاب‌های گذشته که مورد تأیید صادقین علیهم‌السلام است، آمده باشد. چون تا پیش از ولایت با سادات و علویان جزو مجتهدان بودم. پس از این مسئولیت تلاش کردیم که بیشتر به صفات حسنه موصوف باشیم و با تقوا و پرهیزکاری با آنان رفتار کنیم. در صدد هدایت و طی راه راست و پرهیز از رشوه رفتار کنیم. اقتدار و نفوذ کلمه‌ای که امروز در این حکومت و مردم داریم هیچ‌کس ندارد. بنابراین توانستیم کارهای معنوی فراوانی انجام دهیم. به خودم تعهد دادم که هر سال این کارهای خیر را انجام دهم تا خداوند من را به شکر و سعادت دنیا و آخرت هدایت کند و نسل من نیز به این کارها مداوم باشند. چون آن‌ها نیز در کرامت بخشیدن و حفظ کرامت من شریک هستند. لذا این بشارت را یافتم که مصداق آن عنایات و کمالات اخلاقی باشم.





## جلسه دوم

### بررسی روایات

ابتدا باید روایات را بررسی کرد تا روشن شود که حقیقت امر خراسانی چیست و بر چه کسی می‌تواند قابل انطباق باشد. در ادامه، به این روایات اشاره می‌کنیم:

#### روایت اول (حدیث ابن بطائنی)

اولین روایت مورد بحث، نقلی از امام باقر علیه السلام است. این روایت در بحث یمانی نیز مطرح می‌شود. بخشی از آن به شرح زیر است:

قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَا بُدَّ لِي فِي فُلَانٍ مِنْ أَنْ يَمْلِكُوا فَإِذَا مَلَكَوا ثُمَّ اِخْتَلَفُوا تَفَرَّقَ مَلِكُهُمْ وَتَشَتَّتَ أَمْرُهُمْ حَتَّى يَخْرَجَ عَلَيْهِمُ الْخُرَاسَانِيُّ وَالسُّفْيَانِيُّ هَذَا مِنَ الْمَشْرِقِ وَهَذَا مِنَ الْمَغْرِبِ يَسْتَبِقَانِ إِلَى الْكُوفَةِ كَفَرَسِي رِهَانٍ هَذَا مِنْ هُنَا وَهَذَا مِنْ هُنَا حَتَّى يَكُونَ هَالِكًا بَنِي

---

۱. خراسانی از مشرق بلاد عرب خروج می‌کند و سفیانی از مغرب (شام).

۲. به معنای اسبان مسابقه که با هم حرکت می‌کنند و هیچ‌یک بر دیگری سبقت نمی‌گیرد.

فَلَانَ عَلَى أَيْدِيهِمَا أَمَا إِنَّهُمْ لَا يَقُونَ مِنْهُمْ أَحَدًا؛ ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: خُرُوجَ السُّفْيَانِيِّ  
 وَالْيَمَانِيِّ وَالْخُرَاسَانِيِّ فِي سَنَةِ وَاحِدَةٍ فِي شَهْرٍ وَاحِدٍ فِي يَوْمٍ وَاحِدٍ نِظَامَ كَنْظَامِ الْخُرْزِ  
 يَتَّبِعُ بَعْضُهُ بَعْضًا فَيَكُونُ الْبَأْسُ مِنْ كُلِّ وَجْهِ وَيَلُ مَن نَاوَاهُمْ وَلَيْسَ فِي الرِّايَاتِ رَايَةٌ  
 أَهْدَى مِنْ رَايَةِ الْيَمَانِيِّ؛<sup>۳</sup> امام عَلِيُّ السَّلَامُ فرمود: ناگزیر باید فلان خاندان به  
 حکومت دست یابند؛ چون به حکومت رسیده و سپس به اختلاف  
 پرداختند، حکومت آنان دچار ازهم پاشیدگی و کارشان دستخوش  
 پراکندگی گردد. تا اینکه آن خراسانی و آن سفیانی بر آنان خروج کنند؛  
 یکی از مشرق و دیگری از مغرب. در رسیدن به کوفه بر یکدیگر پیشی  
 گیرند، همچون دو اسب مسابقه؛ این از این سوی و دیگری از آن سوی.  
 تا اینکه نابودی (انقراض) فلان خاندان به دست‌های ایشان صورت گیرد.  
 بدانید که ایشان هیچ‌یک از آنان را باقی نخواهد گذاشت. سپس فرمود:  
 خروج سفیانی و یمانی و خراسانی در یک سال و یک ماه و یک روز واقع  
 خواهد شد؛ با نظام و ترتیبی همچون نظام یک تسبیح که به بند کشیده  
 شده، هر یک از پی دیگری. جنگ قدرت و هیبت از هر سوی فراگیر

۱. از روایات دیگر باید استفاده کرد. شاید مقصود از «بنی فلان» بنی عباس باشد؛ زیرا

سفیانی خودش از اموی‌ها است.

۲. دانه‌های تسبیح که پشت سرهم هستند.

۳. نعمانی، محمدبن ابراهیم، الغیبة، ص ۲۵۵، ح ۱۳.



شود. وای بر کسی که با آنان دشمنی و ستیز کند! در میان پرچم‌ها هدایت‌گرتر از پرچم یمانی نباشد.

### منابع روایت

- عده‌ای از شیعه که این روایت را نقل کرده‌اند، به ترتیب زمانی عبارت‌اند از:
۱. فضل‌بن‌شاذان - که کتابش در دسترس نیست - و شیخ طوسی در کتاب الغیبة از ایشان نقل کرده‌اند؛<sup>۱</sup>
  ۲. نعمانی در الغیبة؛<sup>۲</sup>
  ۳. حسن‌بن‌سلیمان حلّی در مختصر البصائر (با نقل سه روایت به این مضمون)؛<sup>۳</sup>
  ۴. فیض کاشانی در نوادر الاخبار؛<sup>۴</sup>
  ۵. شیخ حرّ عاملی در اثبات الهداة؛<sup>۵</sup>
  ۶. علامه مجلسی در بحارالانوار؛<sup>۶</sup>

---

۱. طوسی، محمدبن‌حسن، الغیبة، ص ۴۴۶. بخشی از روایات با سند دیگر.

۲. نعمانی، محمدبن‌ابراهیم، الغیبة، ص ۲۵۵، ح ۱۳.

۳. حلّی، حسن‌بن‌سلیمان، مختصر البصائر، ج ۱، ص ۴۹۴، ح ۵۱.

۴. فیض کاشانی، ملامحسن، نوادر الاخبار، ص ۲۵۹. این روایت ربطی به بحث ندارد.

۵. حرّ عاملی، محمدبن‌حسن، اثبات الهداة، ج ۵، ص ۳۶۲. بخشی از روایت.

۶. مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۲۳۰ (با کمی اختلاف).

## ۷. کاظمی در بشارة الاسلام<sup>۱</sup>.

ناقلان این روایت از اهل سنت: سلمی در عقد الدرر<sup>۲</sup> و سفارینی در لوائح<sup>۳</sup> این روایت را از امام جعفر صادق علیه السلام نقل کرده‌اند.

### بررسی سندی

مرحوم نعمانی در الغیبة می‌فرماید:

أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ سَعِيدِ بْنِ عَقْدَةَ قَالَ حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ يَوْسُفَ بْنِ يَعْقُوبَ أَبُو الْحَسَنِ الْجُعْفِيُّ مِنْ كِتَابِهِ قَالَ حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ مَهْرَانَ قَالَ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِيهِ وَوَهَيْبِ بْنِ حَفْصٍ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ علیه السلام.

### احمدبن محمدبن سعیدبن عقده

احمدبن محمد زیدی، موثق بوده است. مرحوم نعمانی<sup>۴</sup> و شیخ طوسی<sup>۵</sup> او را توثیق و اهل سنت نیز او را تأیید می‌کنند.<sup>۶</sup> بنابراین وی مشکلی ندارد.

۱. کاظمی، مصطفی‌بن ابراهیم، بشارة الاسلام، ص ۸۲.

۲. مقدسی سلمی، یوسف‌بن یحیی، عقد الدرر، ص ۱۴۴، ب ۴، در سه جا.

۳. سفارینی، محمدبن احمد، لوائح الانوار، ج ۲، ص ۸.

۴. نعمانی، محمدبن ابراهیم، الغیبة، ص ۲۵، مقدمه مؤلف.

۵. طوسی، محمدبن حسن، فهرست، ص ۵۳، ش ۸۶.

۶. ذهبی، شمس‌الدین، سیر اعلام النبلا، ج ۱۵، ص ۳۴۰.



## احمد بن یوسف بن یعقوب ابوالحسن جعفی

ما درباره احمد بن یوسف جعفی توثیقی پیدا نکرده ایم.

## اسماعیل بن مهران

اسماعیل بن مهران مشکلی ندارد.

## حسن بن علی بن ابی حمزه بطائنی

مشکل اصلی این سند به حسن بن علی بن ابی حمزه مرتبط است که در ادامه به بررسی مفصل وی خواهیم پرداخت.

## علی بن ابی حمزه بطائنی

علی بن ابی حمزه بطائنی که قریب به ۵۵۰ روایت در کتب اربعه دارد را نمی‌توان نادیده گرفت؛ لذا می‌گوییم او صدق خبری دارد؛ هر چند که در اعتقاد مشکل دارد. در این زمینه بحث مفصلی شده است.<sup>۱</sup>

## تحقیقی در مورد حسن بن علی بن ابی حمزه بطائنی

بحث اصلی درباره حسن بن علی بن ابی حمزه است. ابن غضائری درباره او می‌گوید: «واقف ابن واقف، ضعیف فی نفسه و ابوه اوثق منه.»

محمد بن مسعود عیاشی، صاحب تفسیر، از ابن فضال چنین نقل می‌کند: «سألته عن علی بن حسن بن ابی حمزه فطعن علیه وکان ابوه قائد

---

۱. خویی، سید ابوالقاسم، معجم رجال الحدیث، ج ۱۵، ص ۲۲۷.



ابی بصیر.<sup>۱</sup> همچنین، ابن فضال درباره اش گفته است: «إني لاستحيي من الله أن أروي عن حسن بن علي وحديث الرضا فيه مشهور؛<sup>۲</sup> من از خدا شرم دارم از او روایت نقل کنم در حالی که روایت امام رضا عليه السلام علیه او مشهور است.»

محمد بن مسعود عیاشی می گوید: از ابن فضال درباره حسن بن علی پرسیدم. او گفت: «كذاب، ملعون، رويت عنه احاديث كثيرة وكتب عنه تفسير القرآن كله من اوله الي آخره إلا أني لا أستحل أن أروي عنه حديثاً واحداً؛<sup>۳</sup> او دروغ گو و ملعون است. من از او روایات بسیاری شنیدم و یک دور تفسیر قرآن نیز از او نوشتم؛ ولی هرگز نقل روایت از او را جایز نمی دانم.»

این مطالب را از نجاشی، ابن غضائری و کشی نقل کردیم؛ لکن همه این ها از ابن فضال نقل کرده اند. ابن فضال از شخصیت های معروف شیعه بود که دچار انحراف شد. درباره او گفته اند: «خذوا ما رووا وذرّوا ما رأوا؛ آنچه نقل می کند را قبول کنید و کاری به اعتقاداتش نداشته باشید.»

۱. نجاشی، احمد بن علی، رجال، ص ۲۷.

۲. کشی، محمد بن عمر، رجال، ص ۴۰۳؛ «انت وأصحابك اشباه الحمير». گفتنی است اینجا ظاهراً اشتباهی شده است؛ زیرا این جمله درباره پدر او است.

۳. ابن غضائری، احمد بن حسین، رجال، ج ۱، ص ۵۱.

۴. کشی، محمد بن عمر، رجال، ص ۵۵۲.



مطالب مهمی از نجاشی درباره او وجود دارد؛ مثلاً اینکه آن قدر سجده‌هایش طولانی بود که پرنده‌ها روی بدنش می‌نشستند.<sup>۱</sup>

ابن فضال می‌گوید: «حکمی لی ابو الحسن عن بعض اشیاخه انّ حسن بن علی بن ابی حمزه رجل سوء.»<sup>۲</sup> همچنین، ذیل ترجمه شعیب عقرقوفی گفته اند: ابن مهران غالی است و حسن بن علی بن ابی حمزه کذاب است.<sup>۳</sup>

تا این جا درباره حسن بن علی بن ابی حمزه عبارت‌هایی چون مذموم، مطعون، ضعیف، کذاب و لا استحل نقل شد. البته همه این عبارت‌ها تنها از یک نفر نقل شده است که آن هم ابن فضال است.

### توثیقاتی در مورد حسن بن علی بن ابی حمزه بطائنی

- قرار داشتن حسن بن علی بن ابی حمزه در سند کتاب کامل الزیارات. در صورتی که بگوییم توثیقات ابن قولویه، مشایخ باواسطه و بی‌واسطه را شامل است، بطائنی توثیق می‌شود.

- قرار داشتن در اسناد کتاب تفسیر قمی: در صورتی که توثیقات قمی را قبول داشته باشیم، ایشان ثقه است.

۱. نجاشی، احمد بن علی، رجال، ص ۳۴.

۲. کسّی، محمد بن عمر، رجال، ص ۵۵۲.

۳. همان، ص ۴۴۳.

- کثرت روایت: ایشان در حدود ۴۹ روایت با عنوان حسن بن علی در کتب اربعه دارد که البته ممکن است روایات دیگری نیز به عناوین و اسامی دیگر داشته باشد.

- صاحب کتاب بودن: شیخ طوسی می‌فرماید: «له کتاب.»<sup>۱</sup> شیخ نیز به کتاب او طریق دارد.

آیا این قرائن برای توثیق او کافی است؟

### بررسی توثیقات عام

- توثیقات کامل الزیارات و تفسیر قمی را قبلاً قبول داشتیم؛ اما از این مبنا برگشتیم؛ هرچند مبنای مرحوم خوئی در مورد تفسیر قمی بنا بر وثاقت و قبول است و ایشان از آن مبنا رجوع نفرمود.

- داشتن اصل را برخی کافی می‌دانند؛ اما داشتن کتاب کفایت نمی‌کند. علاوه بر آن که طریق داشتن مرحوم شیخ یا صدوق به او نیز کافی نیست و قرینه و دلیل بر توثیق او نمی‌شود.

- اگر کثرت روایات را قبول داشته باشیم، نوبت به تعارض بین آن تضعیفات و این مورد از توثیق می‌رسد.<sup>۲</sup>

۱. خوئی، سیدابوالقاسم، معجم رجال الحدیث، ج ۵، ص ۱۴.

۲. اصرار ما در بررسی سندی این روایت بدین جهت است که روایت، مطالب دیگری را نیز دربر دارد که اگر ما بتوانیم این روایت را تقویت کنیم، برخی مطالب دیگر، از قبیل سایر



اگر این روایت را در چارچوب بررسی سندی قرار دهیم، روایت را از دست می‌دهیم؛ زیرا نتوانستیم حسن بن علی بن ابی حمزه را توثیق کنیم؛ حتی شخصی مثل مامقانی که گاهی ایشان را به تساهل و حسن‌ظن نسبت می‌دهند، نتوانسته است او را توثیق کند؛ بلکه درباره او عنوان کذاب را به کار برده است.<sup>۱</sup>

برخی<sup>۲</sup> در دو جهت وارد بحث شده‌اند: هم مقتضی بر رد (تضعیفات) حسن بن علی بن ابی حمزه را با سؤال مواجه و هم در مقابل، ادله‌ای بر توثیقش بیان کرده‌اند: استناد به کامل الزیارات و تفسیر قمی، استناد به روایت اصحاب اجماع، استناد به روایت اجلا،<sup>۳</sup> استناد به کثرت روایات او (حدود پنجاه روایت در کتب اربعه) و صاحب کتاب بودنش که شیخ طوسی به تمامی کتاب‌های او طریق دارد.

---

علامات که در این روایت آمده آن‌ها نیز زیر سؤال می‌رود؛ مشروط بر این‌که در سایر روایات ذکر نشده باشند؛ اما اگر این علامات در روایات دیگر وجود داشته باشد، این روایت، هرچند ضعیف‌السند، می‌تواند به‌عنوان مؤید از آن استفاده کرد.

۱. مامقانی، عبدالله، تنقیح المقال، ح ۲۰، ص ۴۰، شماره ۶۱۱ و خویی، سیدابوالقاسم، معجم رجال‌الحديث، ج ۵، ص ۱۴، شماره ۲۹۲۸.

۲. خویی، سیدابوالقاسم، معجم رجال‌الحديث، ج ۵، ص ۱۴.

۳. مانند سکونی، احمد بن میثم، محمد بن عباس بن عیسی، نوفلی صالح بن ابی حمزه، ابراهیم بن هاشم، محمد بن صحبان (امین، سید محسن، اعیان‌الشیعة، ج ۵، ص ۱۹۵).

### مناقشات در مورد تضعیفات حسن بن علی بن ابی حمزه بطائنی

- کتاب مرحوم غضائری زیر سؤال است و ما استناد کتاب را به ایشان قبول نداریم.

- درباره «لا استحل الروایة» که در بیان ابن فضال آمده، باید گفت که این مطلب درباره پدر (علی بن ابی حمزه) است، نه فرزند؛ زیرا عین همین مطلب را ابن فضال درباره پدرش نیز نقل می‌کند. بعید است ابن فضال تفسیر را یک مرتبه از اول تا آخر از پدر و بار دیگر نیز از اول تا آخر از پسر شنیده و بگوید: «لا استحل الروایة». مرحوم خوئی در این زمینه می‌فرماید: این مطلب مربوط به پدر است؛ اما از قول خود برمی‌گردد و می‌گوید: درباره پسر است.<sup>۱</sup>

- درباره تضعیف کَشّی که گفته بود: «کذاب»، این تضعیف را اگر بتوانیم به نحوی رد کنیم، توثیقات درباره حسن بن علی بن ابی حمزه معتبر و بلامعارض خواهد شد. برخی این تضعیف را به جنبه اعتقادی ربط داده و گفته‌اند: مشکل اعتقادی دارد، نه این که دروغ گو باشد.

مرحوم مجلسی اول می‌فرماید: «الظَّاهِرُ أَنَّ الطَّعُونَ بِاعْتِبَارِ مَذْهَبِهِ الْفَاسِدِ وَهَذَا رَوَى عَنْهُ مَشَايخُنَا لِثِقَتِهِ فِي النَّقْلِ»<sup>۲</sup> تضعیفات درباره اعتقادات

۱. خوئی، سید ابوالقاسم، معجم رجال الحدیث، ج ۵، ص ۱۶.

۲. مجلسی، محمدتقی، روضة المتقین، ج ۱۴، ص ۱۹۴.

اوست و ربطی به وثاقتش در نقل حدیث ندارد؛ لذا بزرگان ما از وی روایت نقل کرده‌اند.»

نویسنده روح الجوامع گویا می‌خواهد با عرضه کردن نمونه‌ای از روایات حسن بن علی بن ابی حمزه، حتی عدم مشکل عقیدتی ایشان را قائل یا معتقد شود که حداقل این‌گونه بیانات درباره وی صحیح نیست.<sup>۱</sup> بنابراین، چند روایت برای مدعای خود نقل می‌کند:

عَنْ ابْنِ الْبَطَّانِيِّ عَنِ أَبِيهِ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: إِنَّ سُنَنَ الْأَنْبِيَاءِ مَا وَقَعَ عَلَيْهِمْ مِنَ الْغِيَبَاتِ جَارِيَةٌ فِي الْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِمَّا أَهَلَ الْبَيْتَ حَذْوِ التَّلْعِ بِالتَّلْعِ وَالْقُدَّةِ بِالْقُدَّةِ؛ قَالَ أَبُو بَصِيرٍ فَقُلْتُ لَهُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ وَمَنِ الْقَائِمِ مِنْكُمْ أَهْلُ الْبَيْتِ؟ فَقَالَ: يَا بَا بَصِيرَ، هُوَ الْخَامِسُ مِنْ وَلَدِ ابْنِي مُوسَى ذَلِكَ ابْنُ سَيِّدَةِ الْأُمَمَاءِ يَغِيبُ غَيْبَةً يَرْتَابُ فِيهَا الْمُبْطَلُونَ ثُمَّ يَظْهَرُهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فَيَفْتَحُ عَلَيَّ يَدِيهِ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَغَارِبَهَا وَيَنْزِلُ رُوحَ اللَّهِ عَيْسَى ابْنَ مَرْيَمَ عَلَيْهَا السَّلَامُ فَيُصَلِّيَ خَلْفَهُ وَتَشْرِقُ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا وَلَا تَبْقَى فِي الْأَرْضِ بُقْعَةٌ عَبْدٌ فِيهَا غَيْرُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ إِلَّا عَبْدَ اللَّهِ فِيهَا وَيَكُونُ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ؛<sup>۲</sup> سَنَنَ هَای پیامبران و غیب‌های آنان همگی در

۱. بهاری همدانی، محمد باقر، روح الجوامع (خطی)، ص ۴۲۸ و مامقانی، عبدالله، تنقیح

المقال، ج ۲، ص ۴۵.

۲. مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۱۴۶.

حق حضرت قائم علیه السلام نیز جاری می‌گردد. ابوبصیر می‌گوید: از امام پرسیدم قائم از اهل بیت علیهم السلام شما کیست؟ فرمود: پنجمین نفر از نسل فرزندان موسی خواهد بود. او فرزند سرور کنیزان است. او غایب گردد و اهل باطل به شک و تردید می‌افتند. سپس خداوند او را ظاهر می‌کند و به دست او مشرق و مغرب زمین فتح و گشوده می‌شود. روح الله، عیسی بن مریم علیها السلام، از آسمان فرود می‌آید و پشت سرش نماز می‌خواند. زمین منور به نور خداوند می‌شود و هیچ نقطه‌ای در زمین نمی‌ماند که غیر خدا را می‌پرستیدند؛ مگر آنکه خدا را پرستند، هرچند که برای مشرکان ناخوشایند باشد.

روایت دیگر:

عَنْ ابْنِ الْبَطَّانِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ يَجِيءُ بْنِ أَبِي الْقَاسِمِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ الْأَنْمَةُ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ أَوْلَهُمْ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَأَخْرَهُمُ الْقَائِمُ هُمْ خَلْفَائِي وَأَوْصِيَائِي وَأَوْلِيَائِي وَحُجَجُ اللَّهِ عَلَى أُمَّتِي بَعْدِي الْمَقْرُوبُ بِهْمُ مُؤْمِنٌ وَالْمَنْكُرُ لَهُمْ كَافِرٌ؛ رسول الله صلى الله عليه وآله فرمود: امامان پس از من دوازده نفر هستند: اول آنان علی بن ابی طالب علیه السلام و آخرشان حضرت قائم علیه السلام است. اینان جانشینان و اوصیای من و حجت‌های خدا بر مردم هستند. کسی که آن‌ها را قبول کند، مؤمن و اگر کسی ایشان را منکر شود، کافر است.



کسی که این‌گونه روایات را نقل می‌کند، آیا کفر خود را امضا می‌کند؟ چون خودش روایت دوازده امام را نقل می‌کند؛ انکار امامت امام رضا علیه السلام در حکم کفر است. فرزندان مرحوم مامقانی می‌فرماید:

نقل هذه الروایات عنه لاصلاح امره ولا يصلح امره بعد اتفاق اهل الفن علي جرحه؛<sup>۱</sup> نقل این روایات برای این است که امر او را اصلاح کنیم؛ ولی با توجه به اتفاق علمای رجال بر تضعیف وی، جایی برای توثیق و اصلاحش نمی‌ماند.

مرحوم مامقانی<sup>۲</sup> بعد از نقل مطالبی درباره ایشان می‌فرماید:

تلخص من ذلك كله ان الرجل (بطائنی) غير معدل ولا موثق ولا ممدوح بل مطعون طعنا قادحا فيه وقد ورد مثل هذه الطعون المذكورة في ابیه، فاللازم ترك روايات الرجل. اذ لا اقل (من أنه) من الواقفیه غير موثق فيكون من الضعاف.<sup>۳</sup>

### نظر نهایی ما در مورد حسن بن علی بن ابی حمزه بطائنی

خلاصه این‌که این شخص نه عادل است و نه موثق و نه مورد مدح؛ بلکه به‌گونه‌ای از او بدگویی شده که مفید قدح است. پس باید از

۱. مامقانی، عبدالله، تنقیح المقال، ج ۲۰، ص ۴۴، پاورقی.

۲. عده‌ای مرحوم مامقانی را رمی به تساهل می‌کنند که البته این‌گونه نیست.

۳. مامقانی، عبدالله، تنقیح المقال، ج ۲۰، ص ۴۴.



روایات او صرف نظر کرد؛ چون دست کم جزو واقفه است. بنابراین، از  
ضعفا است.

شما می‌توانید به مبنا اشکال کنید که فساد عقیده با وثاقت منافات ندارد؛  
ولی مرحوم خوئی با همین مبنا وقتی به این شخص می‌رسد، می‌فرماید:  
و مع التنازل من ذلك فيكفي في ضعف الحسن بن علي بن ابي  
حمزة شهادة الكشي بانه كذاب؛<sup>۱</sup> با تنزل و چشم‌پوشی از مطالبی که  
در ضعف او گفته شده، شهادت کشتی در دروغ‌گوبودن او کافی است.  
فرزند مرحوم مامقانی می‌گوید:

الا ان استفاضة تضعيفه يلزمنا الحكم عليه بالضعف وان كان في  
النفس من هذا التضعيف شيء حيث ان منشأ تضعيفه انحرافه في  
مذهبه وهو لا ينافي أن يكون مقبول الرواية؛<sup>۲</sup> با توجه به اینکه  
تضعیف او به حد استفاضه رسیده ملزم به تضعیفش هستیم.  
هرچند در این تضعیف، تأمل داریم؛ چون بازگشت به انحراف در  
عقیده بوده و با قبول روایت او تنافی ندارد.

این دیدگاه همانند مبنای مرحوم خوئی است. در نتیجه، ما نتوانستیم  
حسن بن علی بن ابی حمزه را از نظر سند، توثیق کنیم.

۱. خوئی، سید ابوالقاسم، معجم رجال الحدیث، ج ۵، ص ۱۶.

۲. مامقانی، عبدالله، تنقیح المقال، ج ۲۰، ص ۴۸.



اما درباره کثرت روایت و روایت اجلا از او باید بگوییم که این مبنا لااقل با تضعیف مرحوم کشتی تعارض می‌کند. در این صورت، ما بر وثاقت او دلیلی نخواهیم داشت؛ مگر این که قوت متن را بر صحت آن دلیل بگیریم یا روایات دیگر را مؤید متن قرار دهیم و یا از طریق استفاضه (از طریق روایات دیگر) به این مضمون برسیم که ما را بی‌نیاز از بررسی سند کند.



## اشکالی دیگر بر روایت

عده‌ای<sup>۱</sup> اشکال دیگری بر این روایت وارد کرده‌اند؛ مبنی بر اینکه با توجه به کثرت وجود راویان واقفی در سند روایت مزبور، متن آن نیز قابل قبول نیست. همان‌گونه که ذهبی در برخورد با روایاتی که اسناد آن شامی هستند، تأمل می‌کند و می‌گوید: از روایاتی است که دست‌ساز شامیان است.<sup>۲</sup> بر همین اساس باید بگوییم با توجه به اینکه اکثر روایت موجود در سند این روایت واقفی هستند، مقصودشان از اختلاف، اختلاف بنی‌عباس و نزاع بین امین و مأمون است. همچنین مقصودشان از سفیانی، علی بن عبدالله بن خالد بن یزید سفیانی و منظورشان از خراسانی، رافع بن لیث است.

---

۱. مؤسسه معارف اسلامی، معجم احادیث الامام المهدي علیه السلام، ج ۲، ص ۲۴۹.

۲. ناگفته نماند که جای بسی شگفتی است که بعضی از روایات قوی نزد اهل سنت ساخته شامیان است.

## پاسخ به اشکال

البته این حرف، تنها یک ادعا است؛ زیرا در خراسانی سه احتمال بود که پیش از این نقل کردیم: یکی سیدبن طاووس، دیگری ابومسلم خراسانی و سومی خراسانی که از علائم ظهور است. اما ایشان گفته است منظور از سفیانی، پسر یزید، فرزند معاویه است.<sup>۱</sup> در ذی الحجه سال ۱۹۵ هجری قیام کرد و نماینده امین را محاصره و بیرونش کرد. منظور از خراسانی نیز رافع بن لیث است.<sup>۲</sup> این شخص در زمان هارون در سمرقند بود. جریان موردنظر مربوط به سال ۱۹۰ هجری است. یحیی بن اشعث، دختر عموی رافع را در سمرقند به ازدواج خود درآورد، بعد از مدتی راهی بغداد شد و همسرش را در همان جا گذاشت. بعد از مدتی که متوجه شد یحیی همسر دیگری نیز در بغداد اختیار کرده؛ بسیار ناراحت شد. وقتی خبر به رافع رسید، طمع او را گرفت و حيله‌ای به کار بست. او عده‌ای را نزد زن یحیی فرستاد و گفت: اگر می‌خواهی خود را از دست شوهر خلاص کنی، بگو من مسیحی هستم و کشف حجاب کن! در این صورت، او مجبور خواهد شد تو را طلاق دهد. زن همین کار را انجام داد و طلاق گرفت. بعد از

۱. طبری، محمدبن جریر، تاریخ طبری، ج ۴، ص ۶۷۶.

۲. همان، ج ۴، ص ۶۷۶ و ج ۵، ص ۳.



این که او طلاق داده شد، رافع با او ازدواج کرد. وقتی متوجه شدند که این نقشه از جانب کیست، رافع را به شدت تنبیه کردند. این واقعه، شروع درگیری او با حکومت بود.<sup>۱</sup>

به هر حال دامنه جریان این‌ها، آن قدر زیاد نیست که ما بتوانیم این روایت سه صفحه‌ای را بر آن منطبق کنیم.

### بررسی دلالتی

درباره دلالت روایت مزبور، چند احتمال را مورد بررسی قرار می‌دهیم:

### احتمالات موجود در مورد خراسانی

#### احتمال اول

منظور از خراسانی، ابومسلم خراسانی است که مذموم است. مرحوم نمازی به نقل از مقدس اردبیلی در حدیقة الشیعة روایتی را از امام رضا علیه السلام به سند صحیح در مذمت ابومسلم خراسانی نقل می‌کند:

ابو مسلم الخراسانی: مذموم. ففي حدیقة الشیعة بسند صحیح روی

عن الرضا علیه السلام روایة فی ذمه وأن اسمه (خراسانی) فی صحیفة

أعدائهم وكذب الإمام من یقول: إنه (خراسانی) من الشیعة.

وقال علیه السلام: إنه كان شدید العناد علينا وعلى شیعتنا، فمن أحبه فقد

۱. ابن اثیر، علی بن محمد، الكامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۷۸.

أبغضنا، ومن قبل منه فقد ردّ علينا، ومن مدحه فقد ذمنا. یا بن ابی عمیر من أراد أن یكون من شیعتنا فلیبرأ منه، ومن لم یبرأ منه فلیس منا ونحن منه براء فی الدنیا والآخرة؛<sup>۱</sup> ... او دشمنی شدیدی با ما و شیعیان ما دارد. پس اگر کسی او را دوست بدارد، ما را دشمن داشته و کسی که او را مدح کند، ما را مذمت کرده است. شیعه ما کسی است که از او بیزاری جوید و اگر تبری نجوید ما از او در دنیا و آخرت بیزاریم.

مرحوم مجلسی نیز روایت امام صادق علیه السلام را در این زمینه از کافی

شریف نقل کرده است. ایشان سپس این روایت را می‌پذیرد:

مُحَمَّدُ بْنُ یَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي هَاشِمٍ عَنْ الْفَضْلِ الْكَاتِبِ قَالَ كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فَأَتَاهُ كِتَابُ أَبِي مُسْلِمٍ (نامه) فَقَالَ عليه السلام: لَيْسَ لِكِتَابِكَ جَوَابٌ أَخْرَجْنَا عَنْهَا فَجَعَلْنَا يَسَارًا بَعْضُنَا بَعْضًا؛ فَقَالَ عليه السلام: أَي شَيْءٍ تُسَارُونَ يَا فَضْلُ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ ذَكَرَهُ لَا يَعَجَلُ لِعَجَلَةِ الْعِبَادِ وَإِلْزَالَةَ جَبَلٍ عَنْ مَوْضِعِهِ أَيْسَرُ مِنْ زَوَالِ مُلْكٍ لَمْ يَنْقُضْ أَجَلُهُ ثُمَّ قَالَ إِنَّ فُلَانَ بْنِ فُلَانٍ حَتَّى بَلَغَ السَّابِعَ مِنْ وَوَلَدِ فُلَانَ قُلْتُ فَمَا الْعَلَامَةُ فِيمَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكَ جَعَلْتُ فِدَاكَ قَالَ لَا تَبْرَحِ الْأَرْضَ يَا فَضْلُ حَتَّى يَخْرَجَ السُّفْيَانِيُّ فَإِذَا خَرَجَ السُّفْيَانِيُّ

۱. نمازی شاهرودی، علی، مستدرکات علم رجال الحدیث، ج ۸، ص ۴۵۲.



فَأَجِيبُوا إِلَيْنَا بِقَوْلِهَا ثَلَاثًا وَهُوَ مِنَ الْمَحْتَمِمْ؛<sup>۱</sup> فضل کاتب می گوید:  
خدمت امام صادق علیه السلام بودم که یکی، نامه ابومسلم خراسانی را  
برای ایشان آورد. حضرت فرمود: نامه تو جواب ندارد. از نزد ما  
بیرون شو. ما شروع کردیم با یکدیگر آهسته سخن گفتن. حضرت  
فرمود: ای فضل، چه سخنی آهسته با هم می گوید؟ همانا خدای  
عزوجل برای شتاب بندگان شتاب نمی کند. به راستی که از جاکندن  
کوهی از جای خویش آسان تر است از ساقط کردن حکومتی که  
عمرش به پایان نرسیده است. سپس فرمود: همانا فلان پسر فلان  
تا به هفتمین فرزند فلان (عباس) رسید (این ها به خلافت برسند).  
من عرض کردم: پس چه نشانه ای میان ما و شما است، قربانت  
گردم؟ فرمود: ای فضل، از جای خود حرکت نکن تا سفیانی  
خروج کند. چون سفیانی خروج کرد به سوی ما رو آورید. سه بار  
این کلام را تکرار کرد. این جریان از نشانه های حتمی [ظهور  
قائم علیه السلام] است.

مرحوم مجلسی ذیل این روایت توضیحاتی دارد و ضمن بحث  
سندی، آن را موثقه دانسته است. ایشان مقصود از ابومسلم مذکور در

---

۱. کلینی، محمدبن یعقوب، کافی، ج ۸، ص ۲۸۱ و مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار،



روایت را «ابومسلم مروزی» می‌داند. عبارت «فَجَعَلْنَا يَسَارًا بَعْضَنَا بَعْضًا» درگوشی صحبت کردن افراد را نوعی اعتراض از طرف آنان به کار امام می‌داند؛ یعنی اینکه چرا امام نامه را نمی‌پذیرد. بیان «حَتَّىٰ بَلَغَ السَّابِعَ مِنْ وُلْدِ فُلَانٍ» حاکی از آن است که هفت نفر از فرزندان بنی‌عباس باید روی کار بیایند و بعد از آمدنشان، حکومتشان منقرض شود. در حالی که هنوز حکومتشان نیامده بود.

از این روایت نیز استفاده می‌شود که خراسانی مذموم است. اگر مقصود از خراسانی، ابومسلم باشد، ائمه طاهرین علیهم‌السلام نیز نسبت به او نظر مثبتی نداشته‌اند. البته روایتی را قاموس، از مناقب ابن شهر آشوب نقل می‌کند:

الأعمشُ بروایتِهِ عن رجلٍ من همدان قال: كُنَّا مع عليٍّ عليه السلام بصفينَ  
 فهزم أهل الشام ميمنةَ العراقِ فهتفَ بهم الأشرُّ لیتراجعوا فجعل  
 أمير المؤمنين عليه السلام يقولُ لأهل الشام: يا أبا مسلم خذهم ثلاثَ مرَّاتٍ  
 فقال الأشرُّ: أ وليس أبو مسلم معهم؟ قال: لست أريدُ الخولانِ عليهم السلام  
 وإنما أريدُ رجلاً يخرجُ في آخر الزمانِ من المشرقِ ويهلكُ الله به أهلَ  
 الشامِ ويسلبُ عن بني أميةٍ ملكهم؛ در جنگ صفین نیروهای به  
 صف لشکر معاویه حمله کردند؛ ولی لشکر معاویه، نیروها را به

۱. ابن شهر آشوب، محمد بن علی، مناقب، ج ۲، ص ۲۶۲؛ تستری، محمد تقی، قاموس الرجال، ج ۱۱، ص ۵۱۵؛ مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۴۱، ص ۳۱ و نمازی شاهرودی، علی، مستدرکات علم رجال، ج ۸، ص ۴۵۲.



عقب‌نشینی وادار کرد. خبر به امام علی علیه السلام رسید. فرمود: ای ابومسلم، ریشه این‌ها را قطع کن. مالک اشتر که نزد امام علیه السلام بود، از این کلام تعجب کرد و گفت: مگر ابومسلم با آن‌ها نیست؟! حضرت فرمود: منظورم خولانی نیست؛ بلکه نظرم مردی است که در آخرالزمان از طرف مشرق قیام می‌کند که خداوند به وسیله او اهل شام را هلاک کرده و سلطنت بنی‌امیه را از آنان می‌گیرد.

مرحوم تستری از مناقب نقل می‌کند که منظور از ابومسلم، ابومسلم خراسانی است.<sup>۱</sup> طبق این بیان نیز نه تنها خراسانی چهره‌ای مثبت نیست، بلکه کاملاً منفی بوده و موضع ائمه علیهم السلام درباره او کاملاً مشخص است.

## احتمال دوم

منظور از خراسانی، رافع بن لیث است. بعضی از معاصران، خراسانی در روایت الغیبه نعمانی<sup>۲</sup> را بر دو نفر تطبیق کرده و اظهار می‌دارند: مقصود از سفیانی، علی بن عبدالله سفیان است.<sup>۳</sup> قول دیگر این‌که مقصود از خراسانی، رافع بن لیث است.<sup>۴</sup> این روایت مفصل را از مجعولات واقفیه می‌دانند؛ چون در سلسله سند آن بیشتر واقفیه وجود دارد. واقفیه با این

۱. تستری، محمدتقی، قاموس الرجال، ج ۱۱، ص ۵۱۵.

۲. نعمانی، محمدبن ابراهیم، الغیبه، ص ۲۵۲، ب ۱۴، ح ۱۳.

۳. علی بن عبدالله سفیان در محدوده شام حرکت و قیامی کوتاه داشته است.

۴. رافع بن لیث نیز در زمان هارون الرشید حرکتی مقطعی داشته و از خراسان بوده است.

کار می‌خواستند نشان دهند که حضرت کاظم علیه السلام ظهور خواهد کرد. در واقع می‌خواستند چنین وانمود کنند که عقاید آنان مشکلی ندارد.<sup>۱</sup> نکته قابل توجه این‌که بر فرض، مشکل سفیانی و خراسانی برطرف شود، با نام یمانی در روایت چگونه برخورد کنیم؟ چون در روایت، «خروج السفیانی والیمانی والخراسانی فی سنة واحدة فی شهر واحد» آمده است.

نکته دیگر این‌که مقصود از اختلاف در روایت «لابد من بني فلان ان یملكوا فاذا ملکوا ثم اختلفوا تفرق ملکهم...» اختلاف بنی عباس بوده و روایت به حکومت عباسیان تصریح دارد.<sup>۲</sup> البته در روایت چنین تعبیری وجود ندارد و چهار بار در آن، بنی فلان آمده و به اختلاف بنی عباس اشاره نشده است. به عبارت دیگر، چنین تصریحی در روایت موجود نیست.

علاوه بر آن، ظاهر روایت این است که حکومت عباسیان از بین می‌رود و یکی از اموی‌ها حکومت آنان را از بین می‌برد. به همین جهت، باید روایت را کنار گذاشت؛ چون بازگشت مجدد عباسیان واقعیت ندارد و ذکر آن توسط ائمه علیهم السلام یا بنا بر مصلحت بوده و یا جعلی از سوی جاعلان منحرف است که در کنار روایات عنوان شده است. از همین رو

۱. نعمانی، محمدبن ابراهیم، الغیبه، ص ۲۵۳.

۲. همان، ص ۲۵۳.



طبق روایات متعدد، عباسیان برمی‌گردند؛ هرچند واقعیت ندارد و این روایات ضعیف بوده یا اینکه چندان دلالتی ندارند.

نکته دیگر این‌که به نظر می‌رسد در این روایت تناقص وجود دارد. اما بیان تناقص این است که تنها در همین روایت سفیانی و یمانی و خراسانی در کنار یکدیگر نقل و بیان شده است که قیام هر سه در یک روز اتفاق می‌افتد. از طرفی در این روایت «یستبقان الی الکوفه کفرسی رهان» وجود دارد و خراسانی و سفیانی را همانند دو اسب مسابقه به سوی کوفه بیان می‌دارد. در حالی که در روایات دیگر این تعبیر برای سفیانی و یمانی یا... ذکر شده است. پس این روایت با روایات دیگر تناقص دارد.<sup>۱</sup> به نظر ما تناقصی وجود ندارد؛ زیرا در روایات دیگر دو مورد و در این روایت سه مورد بیان شده است. روایات دیگر انحصار را به دو مورد بیان نمی‌کنند تا با روایت نعمانی (ذکر سه نفر) باعث تناقص شود؛ بلکه هر کدام مثبت موردی است. این دلیل در رفع تناقص روایت خراسانی و سفیانی (دو اسب مسابقه خراسانی و سفیانی) نیز برقرار است. البته شاید احتمال ایشان به این صورت قابل طرح باشد که منظور از سفیانی، علی بن عبدالله سفیان و مقصود از خراسانی، رافع بن لیث باشد. هرچند این احتمال دلیل می‌خواهد و باید اشکالات آن برطرف گردد.

### احتمال سوم

منظور از خراسانی، سیدبن طاووس است. سیدبن طاووس با صراحت تمام بیان می‌دارد که منظور از خراسانی در روایت، خودش است. او چند شاهد نیز برای ادعای خود بیان می‌کند؛ از جمله این‌که از خداوند می‌خواهد اگر منظور از خراسانی اوست به روزه فلان روز و اجرای فلان کار مستحبی موفق شود و موفق نیز می‌شود. بنابراین، خراسانی را بر خود تطبیق می‌دهد.

### احتمال چهارم

منظور از خراسانی، ظهور شخصی در آخرالزمان به‌عنوان یکی از فرماندهان حضرت مهدی علیه السلام است. هرچند عده‌ای<sup>۱</sup> مطالبی را مثل ملاقات ایشان با حضرت در اهواز و سپس رهسپار شدن به فلسطین به‌عنوان فرمانده حضرت، نقل می‌کنند، اما ما برای این‌ها مستندی نیافتیم.

### نتیجه

روایت مزبور هم از لحاظ سند و هم از جهت دلالت دارای مشکل است.

### روایت دوم (حدیث ابن العلاء)

این روایت را مرحوم مجلسی از الغیبه نعمانی نقل می‌کند و در هیچ منبع دیگری اعم از شیعه و سنی نیامده است:

۱. کورانی عاملی، علی، عصر الظهور، ص ۱۸۱.

عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ عَنْ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ مُوسَى عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَمَّادٍ عَنْ  
 إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْعَلَاءِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ  
 أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَدَّثَ عَنْ أَشْيَاءٍ؛ مَلَّاحِمٌ تَكُونُ بَعْدَهُ إِلَى قِيَامِ  
 الْقَائِمِ فَقَالَ الْحُسَيْنُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَتَى يَطْهَرُ اللَّهُ الْأَرْضَ مِنَ  
 الظَّالِمِينَ قَالَ لَا يَطْهَرُ اللَّهُ الْأَرْضَ مِنَ الظَّالِمِينَ حَتَّى يَسْفِكَ الدَّمَ  
 الْحَرَامَ ثُمَّ ذَكَرَ أَمْرَ بَنِي أُمَيَّةَ وَبَنِي الْعَبَّاسِ فِي حَدِيثِ طَوْبِلٍ وَقَالَ إِذَا قَامَ  
 الْقَائِمُ بِخِرَاسَانَ<sup>١</sup> وَغَلَبَ عَلَى أَرْضِ كُوفَانَ وَالْمَلْتَانَ وَجَزَّ جَزِيرَةَ بَنِي  
 كَاوَانَ<sup>٢</sup> وَقَامَ مَنَا قَائِمٌ بِجِيلَانَ<sup>٣</sup> وَأَجَابَتْهُ الْأَبْرُ<sup>٤</sup> وَالذَّيْلِمُ<sup>٥</sup> وَظَهَرَتْ لَوْلَدِي  
 رَايَاتُ التُّرْكَ مُتَفَرِّقَاتٍ فِي الْأَقْطَارِ وَالْحَرَامَاتِ [الْجَنَبَاتِ] وَكَانُوا بَيْنَ  
 هُنَاتٍ وَهِنَاتٍ إِذَا خَرِبَتِ الْبَصْرَةَ وَقَامَ أَمِيرُ الْإِمْرَةِ فَحَكِيَ عَلَيْهِ السَّلَامُ حِكَايَةَ  
 طَوِيلَةً ثُمَّ قَالَ إِذَا جَهَزْتَ الْأُلُوفَ وَصَفَّتِ الصُّفُوفُ وَقُتِلَ الْكَبِشُ  
 الْخُرُوفُ هُنَاكَ يَقُومُ الْآخِرُ وَيَثُورُ النَّائِرُ وَيَهْلِكُ الْكَافِرُ ثُمَّ يَقُومُ الْقَائِمُ  
 الْمَأْمُولُ وَالْإِمَامُ الْمَجْهُولُ لَهُ الشَّرْفُ وَالْفَضْلُ وَهُوَ مِنْ وَلَدِكَ يَا

١. ملاحم دیگر را متأسفانه حذف کرده‌اند.

٢. بر سید خراسانی یا خراسانی تطبیق شده است.

٣. در کتب معاجم، کاودان و کاوردان آمده که از روستاهای طبرستان (مازندران) است.

٤. گیلان.

٥. نزدیک استرآباد.

٦. طبق نقل حموی از روستاهای اصفهان در ناحیه خُرجان است (حموی، یاقوت

بن‌عبدالله، معجم البلدان، ج ٢، ص ٥٤٤).

حَسِينٌ لَا ابْنَ مِثْلِهِ يَظْهَرُ بَيْنَ الرُّكْنَيْنِ فِي دَرِيْسَيْنِ بَالِيَيْنِ يَظْهَرُ عَلَيِ  
 التَّقْلِبِ وَلَا يَتْرُكُ فِي الْأَرْضِ الْأَدْنَيْنِ طُوبَى لِمَنْ أَدْرَكَ زَمَانَهُ وَلِحَقِّ أَوَانِهِ  
 وَشَهِدَ أَيَّامَهُ؛<sup>۱</sup> از امام جعفر صادق عليه السلام نقل شده است که  
 امیرالمؤمنین عليه السلام از چیزهایی که پس از شهادت خود تا قیام قائم عجل الله فرجه  
 پدید خواهد آمد، سخن گفت: پس حسین عليه السلام عرض کرد یا  
 امیرالمؤمنین، چه زمانی خداوند زمین را از وجود ستمکاران پاک  
 خواهد کرد؟ امیرالمؤمنین عليه السلام فرمود: خداوند زمین را از ستمکاران  
 پاک نخواهد کرد تا آنکه خون محترمی ریخته شود. سپس جریان کار  
 بنی امیه و بنی عباس را ضمن حدیث مفصّلی بیان کرد. در ادامه  
 فرمود: هنگامی که قیامکننده ای در خراسان قیام کرد و بر کوفان و  
 ملتان مسلط شد و از جزیره بنی کاوان گذشت و قیامکننده ای از ما در  
 گیلان قیام کرد و آب و دیلمان او را اجابت کردند و پرچم های ترک که  
 در اطراف و اکناف پراکنده باشند، برای فرزندان من ظاهر گردید، آنان  
 در میان این گیرودارها باشند. هنگامی که بصره ویران شود و امیر  
 امیران در مصر قیام کند. سپس آن حضرت داستان مفصّلی نقل کرد.  
 در ادامه فرمود: هنگامی که هزاران نفر آماده شوند و صفها آراسته

۱. نعمانی، محمدبن ابراهیم، الغیبه، ص ۲۸۲، ب ۱۴، ح ۵۵؛ مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار،  
 ج ۵۲، ص ۲۳۶، ح ۱۰۴ و مؤسسه معارف اسلامی، معجم الاحادیث الامام المهدي عليه السلام، ج ۴،  
 ص ۱۸.



شود و قوچی کشته شود، آنجاست که آخری به پا خیزد و فتنه‌انگیز آشوب کند و کافر هلاک گردد. سپس قائمی که در آرزویش باشندد و امامی که ناشناخته باشد و شرافت و فضیلت از آن وی است، قیام کند. او از فرزندان تو است ای حسین، که هیچ فرزندی مانند او نیست. در میان دو رکن ظاهر شود. در دو جامه پوشیده بر جنّ و انس پیروز گردد و زمینی را بدون کشت نگذارد. خوشا به حال آن که زمان او را درک کند و به آن دوره برسد و آن روزها را ببیند.

این روایت یکی از دلایل کسانی است که خراسانی را از علائم ظهور دانسته و به احتمال، چهره او را مثبت عنوان کرده‌اند.

### بررسی سندی

ما در بررسی سندی به ابراهیم بن عبداللّه بن علا که سند به وی منتهی شده، بسنده می‌کنیم. علامه حلی از ابن غضائری چنین نقل می‌کند:

قَالَ ابْنُ الْغَضَائِرِيِّ: لَا نَعْرِفُهُ إِلَّا بِمَا يَنْسَبُ إِلَيْهِ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدِ الْبَلَوِيِّ، وَيَنْسَبُ إِلَى أَبِيهِ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ الْعَلَاءِ عَمَارَةَ بْنِ زَيْدٍ، وَمَا يُسْنَدُ إِلَيْهِ؛ اعْتِمَادَ نَمِي كُنْدٍ؛ إِلَّا الْفَاسِدُ الْمُتَهَفَاتِ، قَالَ: وَأَطْنُهُ اسْمًا مُوَضُّوعًا عَلَيَّ غَيْرِ وَاحِدٍ. أَقُولُ؛ عَلَامَةُ حَلِيِّ؛ وَهَذَا لَا اعْتَمَدَ عَلَيَّ رِوَايَتِهِ، لَوْجُودِ طَعْنِ هَذَا الشَّيْخِ فِيهِ، مَعَ أَنِّي لَمْ أَقِفْ لَهُ عَلَيَّ تَعْدِيلٍ مِنْ غَيْرِهِ؛<sup>۱</sup> ما او را نمی‌شناسیم [= کنایه از این که مجهول است] مگر

۱. حلی، حسن بن یوسف، خلاصة الأقوال، ص ۳۱۵.



مگر مطالبی که بلوی به او نسبت می‌دهد. عماره به پدرش روایتی را نسبت می‌دهد و کسی به او اعتماد نمی‌کند، مگر شخص فاسد تهافت‌گو. به گمانم این اسم، مشترک است. علامه حلی می‌فرماید: به روایات او اعتماد نمی‌کنم؛ چون مورد طعن و جرح است. همچنین، کسی را نیافتیم که ابراهیم بن عبدالله بن علا را تعدیل کند.

جزائری در حاوی چنین نقل می‌کند:

الرجل مجهول الحال وطعن ابن الغضائری قد عرفت حاله غیر مرة؛  
ابراهیم بن عبدالله مجهول الحال است؛ هر چند کتاب ابن غضائری را  
قبول ندارم.<sup>۱</sup>

وحید بهبهانی در تعلیقه خود بر منهج المقال از قول سعد بن عبدالله  
چنین نقل می‌کند:

قال سعد بن عبدالله: أدرك الرضا عليه السلام ولم يسمع منه فترك لذلك  
روايته؛<sup>۲</sup> سعد می‌گوید: ابراهیم بن عبدالله امام رضا عليه السلام را درک کرده؛ ولی  
روایتی از ایشان نقل نکرده است. به همین دلیل روایتش ترک می‌شود.

آری، راوی‌یی که معاصر امام عليه السلام باشد، ولی روایتی را از امام نقل نکند،  
مشکل دارد. بعضی از اصحاب صحاح، مثل بخاری، امام جواد و امام

۱. جزایری، عبدالنبی، حاوی الاقوال، ج ۳، ص ۲۴۳، شماره ۱۱۹۸؛ ن.ک: مامقانی،  
عبدالله، تنقیح المقال، ج ۴، ص ۱۷۰.

۲. بهبهانی، محمدباقر، تعلیقه علی منهج المقال، ص ۴۹.

هادی و امام عسکری علیه السلام را درک کرده و با این که برای نقل حدیث، کثیرالسفر بوده و به محیط‌های علمی سر می‌زده‌اند، یک روایت از ائمه معصومین علیهم السلام نقل نکرده‌اند. معلوم می‌شود دشمنی و عداوت و کینه آن‌ها باعث عدم نقل حدیث از امام شده است. بخاری با این که از عمران بن حطان که بوسه‌زدن بر دست ابن ملجم مرادی به خاطر کشتن امام علی علیه السلام را آرزو دارد و یا از حرزبن عثمان که روزی ۱۴۰ بار امام علی علیه السلام را - نعوذبالله - لعن می‌کرد، روایت نقل می‌کند، ولی از امام روایتی را نقل نمی‌کند. آیا این بزرگواران در حدیثی راوی نیز نبودند؟!

با این که وحید بهبهانی برای توثیق افراد، بسیار سعه مشرب داشت و علاوه بر طرق مشهور، حدود چهل مورد برای توثیق افراد یا روایت آنان بیان می‌کند؛ باز ترک و نپذیرفتن روایت ابراهیم بن عبدالله را به دلیل عدم نقل از امام علیه السلام با وجود درک زمان امام علیه السلام قبول دارد. مرحوم مامقانی بعد از نقل این مطالب می‌گوید: «وعلی کل حال فالرجل من المجاهیل.»<sup>۱</sup>

«مجهول» در اصطلاح مشهور یکی از الفاظ جرح و نشان از ضعف است؛ ولی در اصطلاح مامقانی، مجهول یعنی بعد از تحقیقات درباره یک راوی به جای مطمئن نرسیده است.<sup>۲</sup> فرزند ایشان نیز می‌گوید: «در

۱. مامقانی، عبدالله، تنقیح المقال، ج ۴، ص ۱۵۱، شماره ۲۳۱.

۲. یکی از اشکالات عمده‌ای که بر مرحوم مامقانی وارد می‌کنند این است که ایشان حدود دوازده هزار راوی را مجهول می‌داند! آقابزرگ از این موضوع جواب می‌دهد که منظور از

صورت اعتماد به تضعیف ابن غضائری، شخص، ضعیف و در صورت عدم اعتماد، مجهول الحال می شود.<sup>۱</sup> هر چند نتیجه یکی است؛ اما نظر ما بر این است که راوی ضعیف است. گرچه کتاب ابن غضائری را قبول نداریم. پس سند روایت دارای مشکل است.

اما نسبت به عبیدالله بن موسی (علوی)، کتاب‌های رجال، مانند جامع الرواة، صاحب تنقیح المقال، رجال خویی و قدما از او نامی به میان نیاورده‌اند. فقط نعمانی سیزده روایت از وی در کتاب الغیبة نقل کرده است. ولی آیا نقل نعمانی باعث وثاقت است؟ انتخاب وثاقت یا عدم وثاقت، به مبنای هر شخص بستگی دارد.<sup>۲</sup>


### نتیجه

اگر از طریق قوت متن وارد شویم و یا روایت را به‌عنوان مؤید روایت دیگر قرار دهیم، می‌توانیم از سند صرف نظر کنیم. همچنین، در صورتی که روایات خراسانی به حد استفاضه برسد، باز اغماض از سند مشکلی ندارد؛ هر چند به چنین استفاضه‌ای دست نیافتیم.

مجهول مامقانی، مجهول اصطلاحي نیست؛ بلکه منظور این است که بعد از تحقیقش به جایی نرسیده است (تهرانی، آقابزرگ، محمد محسن، الذریعه، ج ۴، ص ۴۶۷).

۱. مامقانی، عبدالله، تنقیح المقال، ج ۴، ص ۱۷۱، پاورقی.

۲. ر. ک: نمازی شاهرودی، علی، مستدرکات علم رجال الحدیث، ج ۵، ص ۱۹۶.



## جلسه چهارم

### روایت سوم (حدیث ابن حماد)

حدثنا سعيد أبو عثمان عن جابر عن أبي جعفر قال: يخرج شاب من بني هاشم بكفه اليمنى خال من خراسان برایات سود بین یدیه شعيب بن صالح یقاتل أصحاب السفیانی فیهم مهم؛<sup>۱</sup> جوانی از بنی هاشم که خالی در کف راست خود دارد با بیرق‌های سیاهی از طرف خراسان خروج می‌کند. شعيب بن صالح پیشاپیش او خواهد بود و با اصحاب سفیانی جنگ کرده، آن‌ها را شکست می‌دهد.

### منابع روایت

مقدسی شافعی سلمی،<sup>۲</sup> سیوطی<sup>۳</sup> و متقی هندی،<sup>۴</sup> هر سه این روایت را

---

۱. ابن حماد، نعیم بن حماد، فتن، ص ۱۸۹.

۲. مقدسی سلمی، یوسف بن یحیی، عقد الدرر فی أخبار المنتظر، ص ۱۷۱.

۳. بعضی با توجه به کتاب عرف الوردی سیوطی قائل اند که وی شیعه است. این حرف صحیح نیست؛ کتاب القام الحجر ایشان مقدار تعصبش را می‌رساند.

۴. سیوطی، جلال الدین، عرف الوردی، ج ۲، ص ۶۸.

۵. بحرانی، سید هاشم، البرهان، ص ۱۵۱.

از فتن ابن حماد نقل می‌کنند. از شیعه نیز، سیدبن طاووس از فتن ابن حماد نقل می‌کند.<sup>۱</sup> البته قبل از عبارت «من خراسان»، «یأتی» اضافه دارد. مرحوم مرعشی نجفی نیز در سه جای کتاب خود، از سه کتاب عقدالدرر، الفتن و البرهان نقل می‌کند؛<sup>۲</sup> ولی شخص دیگری از شیعه این حدیث را نقل نکرده است. پیش از این نیز گفته شد که کتاب الفتن و صاحب آن (ابن حماد) نه تنها از نظر شیعه اشکال دارند، بلکه این کتاب از نظر اهل سنت نیز دارای مشکل است.

### بررسی سندی (با اغماض از مؤلف و مؤلف)

#### سعید أبو عثمان

ابن حماد می‌گوید: «حدثنا سعید أبو عثمان عن جابر عن أبي جعفر (امام باقر علیه السلام)». ما هرچه در کتاب‌های رجال شیعه جست‌وجو کردیم، سعید ابو عثمان را نیافتیم. به نظر ما این شخص نه تنها مجهول، بلکه مهمل است (در کتاب‌های رجال اسمش نیامده است).

#### نظر اهل سنت درباره سعید ابو عثمان

در کتاب‌های اهل سنت به سعید ابو عثمان، ابن زکریا القرشی و ابو عمرو

۱. سیدبن طاووس، الملاحم و الفتن، ص ۵۳، ب ۹۷.

۲. مرعشی نجفی، سیدشهاب‌الدین، ملحقات الاحقاق، ج ۲۹، ص ۴۱۱، ۴۷۶ و ۶۰۵.



مدائنی نیز می‌گویند. وی نزد عامه مورد اختلاف است. به تهذیب  
التهذیب ابن حجر عسقلانی<sup>۱</sup> مراجعه کنید؛ او را تضعیف می‌کند.<sup>۲</sup> او از  
متعصبان اهل سنت است.<sup>۳</sup>

احمد بن حنبل درباره سعید ابوعثمان می‌گوید: «لم یکن صاحب  
حدیث؛ تخصص او در حدیث نبود.»<sup>۴</sup> ابن معین از شخصیت‌های  
بسیار بزرگ اهل سنت است. وی درباره سعید ابوعثمان می‌گوید:  
«لیس بشیء؛ ضعیف است.» ساجی نیز او را تضعیف می‌کند.  
عثمان بن ابی شیبه، برادر ابوبکر بن ابی شیبه، صاحب مصنف درباره  
سعید ابوعثمان می‌گوید: «لم یکن یعرف الحدیث؛ شغلش  
حدیث‌شناسی نبود.»<sup>۵</sup> حال با وجود توصیفات مذکور، آیا می‌توان به  
این روایت اعتماد کرد؟

---

۱. عسقلانی، ابن حجر، تهذیب التهذیب، ج ۴، ص ۲۷.

۲. هر چند تضعیف ابن حجر، در بحث ما ارزش و موضوعیتی ندارد، تنها برای تکمیل  
بحث است.

۳. کتاب فتح الملک العلی را ببینید که خودش را صاحب مذهب می‌داند. وی  
می‌گوید: روش آقایان این است که روایتی را که فضائل اهل بیت را نقل می‌کنند، از رده  
خارج می‌کنند.

۴. عسقلانی، ابن حجر، تهذیب التهذیب، ج ۴، ص ۲۷.

۵. همان.

## روایت چهارم

وَجَدْتُ فِي كِتَابِ الْمَلَّاحِمِ لِلْبَطَّائِنِيِّ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ اللَّهُ أَجَلٌ وَأَكْرَمٌ وَأَعْظَمٌ مَنْ أَنْ يَتْرَكَ الْأَرْضَ بِلَا إِمَامٍ عَادِلٍ قَالَ قُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ فَأَخْبِرْنِي بِمَا أَسْتَرِيحُ إِلَيْهِ قَالَ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ لَيْسَ يَرَى أُمَّةٌ مُحَمَّدٌ فَرَجًا أَبَدًا مَا دَامَ لَوْلُدِ بَنِي فَلَانَ مُلْكٌ حَتَّى يَنْقُرَضَ مُلْكُهُمْ فَإِذَا انْقَرَضَ مُلْكُهُمْ أَتَاكَ اللَّهُ لِأُمَّةٍ مُحَمَّدٌ بِرَجُلٍ مِّنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ يَشِيرُ بِالتَّقَى وَيَعْمَلُ بِالْهُدَى وَلَا يَأْخُذُ فِي حُكْمِهِ الرِّشَا وَاللَّهُ إِنِّي لِأَعْرِفُهُ بِاسْمِهِ وَاسْمِ أَبِيهِ ثُمَّ يَأْتِينَا الْغَلِيظُ الْقَصْرَةَ ذُو الْحَالِ وَالشَّامِتِينَ الْقَائِدُ الْعَادِلُ الْحَافِظُ لِمَا اسْتَوْدَعَ يَمْلَأُهَا عَدْلًا وَقَسْطًا كَمَا مَلَأَهَا الْفَجَّارُ جَوْرًا وَظُلْمًا؛<sup>۱</sup> در کتاب الملاحم بطائنی از ابوبصیر یافتم که از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ روایت کرد: خداوند بزرگ‌تر و مکرم‌تر و عظیم‌تر از آن است که زمین را بدون امام عادل بگذارد. ابوبصیر گفت: قربانت گردم! چیزی به ما اطلاع دهید که موجب آرامش خاطر ما باشد. فرمود: ای ابومحمد، مادام که بنی‌عباس بر اریکه سلطنت تکیه زده‌اند، امت محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرج و راحتی ندارند. وقتی دولت آن‌ها منقرض گردید، خداوند مردی را که از دودمان ماست و برای امت محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نگاه داشته، ظاهر گرداند تا دستور تقوا دهد، به هدایت رفتار کند و در صدور حکمش رشوه نگیرد. به خدا قسم! من او را به اسم خود و پدرش

۱. ابن طاووس، علی بن موسی، اقبال الاعمال، ص ۵۹۹.



می‌شناسم. آنگاه مردی که گردنی قوی دارد و دارای دو خال سیاه است، به‌سوی ما خواهد آمد. او قائم عادل و حافظ امانت الهی است. او زمین را پر از عدل و داد می‌کند چنان‌که فاجران آن را پر از ظلم و ستم کرده باشند.

سیدبن طاووس این روایت را در کتاب اقبال از ملاحم بطائنی نقل کرده است. روایت مذکور علائم خراسانی را ذکر می‌کند، هرچند نامی از خراسانی در آن نیامده است. با توجه به عبارت «حَتَّى يَنْقَرِضَ مَلِكُهُمْ» منظور، انقراض ملک عباسیان به دست خراسانی است. روایت مذکور را مرحوم مجلسی<sup>۱</sup> از اقبال و شیخ حرّ عاملی در اثبات الهداة<sup>۲</sup> از بحارالانوار نقل می‌کند. ابن طاووس خودش را خراسانی می‌داند. کلام ایشان در ابتدای بحث بیان شد.<sup>۳</sup>

مرحوم آقابزرگ تهرانی بیش از بیست کتاب به نام ملاحم از شیعه نام می‌برد. یکی از آنها، ملاحم بطائنی است که او کسی جز «حسن بن علی بن ابی حمزه بطائنی» نیست. مرحوم ابن طاووس طبق بیان الذریعه در مورد ملاحم بطائنی می‌گوید: «وهی نسخة عتیقة فی خزانه مشهد الکاظم علیه السلام». <sup>۴</sup> پیش از این گفتیم که ابن طاووس این روایت را از بطائنی نقل

۱. مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۲۶۹.

۲. حرّ عاملی، محمدبن حسن، اثبات الهداة، ج ۳، ص ۵۸۱.

۳. ابن طاووس، علی بن موسی، اقبال الاعمال، ج ۳، ص ۱۱۷.

۴. تهرانی، آقابزرگ، محمدمحسن، الذریعة الی تصانیف الشیعة، ج ۲۲، ص ۱۸۸.



می‌کند. آیا نقل سید از همان کتاب بطائنی است؟ آیا سید طریقی به آن کتاب دارد و به اصطلاح وجاده<sup>۱</sup> نیست؟ بر فرض قبول موارد مذکور، آیا می‌توان به بطائنی اعتماد کرد؟ قبلاً گفتیم که ایشان قابل اعتماد نیست؛ پس این روایت نیز مشکل دارد.

### روایت پنجم (حدیث بشیر نبال)

بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ فَضَّالٍ، عَنِ عَبْدِ اللَّهِ الْكِنَانِيِّ، عَنِ  
مُوسَى بْنِ بَكْرٍ، قَالَ: حَدَّثَنِي بَشِيرُ النَّبَالِ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ  
اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذْ اسْتَأْذَنَ عَلَيْهِ رَجُلٌ ثُمَّ دَخَلَ الْمَسْجِدَ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ  
اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَا أَنْقَى ثِيَابَكَ هَذِهِ؟ قَالَ: هِيَ لِبَاسِ بِلَادِنَا ثُمَّ قَالَ:  
جَنَّتْكَ بَمَدِيَّةٍ فَدَخَلَ غُلَامٌ وَمَعَهُ جِرَابٌ (انبان) فِيهِ ثِيَابٌ فَوَضَعَهُ ثُمَّ  
تَحَدَّثَ سَاعَةً ثُمَّ قَامَ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنْ بَلَغَ الْوَقْتُ وَصَدَقَ  
الْوَصْفُ فَهُوَ صَاحِبُ الرَّايَاتِ السُّودِ مِنْ خِرَاسَانَ يَتَقَعَّقُ ثُمَّ قَالَ  
لِغُلَامٍ قَائِمٍ عَلَى رَأْسِهِ: الْحَقُّهُ فَسَلِّهُ مَا اسْمُكَ؟ فَقَالَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ:  
فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَبْدُ الرَّحْمَنِ وَاللَّهِ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ هُوَ هُوَ وَرَبُّ  
الْكُعْبَةِ قَالَ بَشِيرٌ: فَلَمَّا قَدِمَ أَبُو مُسْلِمٍ الْكُوفَةَ جِئْتُ حَتَّى دَخَلْتُ

۱. وجاده از اقسام تحمل و نقل حدیث است. مقصود از آن این است که راوی، کتاب را از استاد یا مؤلف آن نشنیده، اما آن را در کتابخانه‌ای یافته و از مؤلف آن سال‌ها بلکه قرن‌ها گذشته و طریق و سندی نیز به آن ندارد.



عَلَيْهِ فَإِذَا هُوَ الرَّجُلُ الَّذِي دَخَلَ عَلَيْنَا؛<sup>۱</sup> بشیر تبال گفت: خدمت امام صادق علیه السلام بودم، مردی اجازه خواست تا شرفیاب شود. سپس او وارد مسجد شد. امام علیه السلام فرمود: چه لباس‌های زیبا و خوبی است؟ گفت: آقا، این لباس‌های مملکت ما است. عرض کرد: آقا، برایتان هدیه‌ای آورده‌ام. غلامش وارد شد، بسته‌هایی را آورد که در آن لباس بود. آن‌ها را در محضر امام علیه السلام گذاشت. ساعتی با یکدیگر صحبت کردند. آن مرد حرکت کرد و رفت. امام صادق علیه السلام فرمود: اگر وقتش برسد و صفات بر او تطبیق کند، همان شخص، صاحب پرچم‌های سیاه خراسان خواهد بود که غرق در سلاح به اینجا رو می‌آورد. به غلامی که آنجا بود، فرمود: برو از او بپرس چه نام دارد. غلام رفت و برگشت و گفت: نام او عبدالرحمن است. امام علیه السلام سه مرتبه فرمود: عبدالرحمن. به پروردگار کعبه! این همان شخص است. بشیر تبال گفت: وقتی ابومسلم آمد، من پیشش رفتم و دیدم او همان مردی است که خدمت حضرت علیه السلام آمده بود.

از این روایت استفاده می‌شود که خراسانی همان ابومسلم است و زمانی آمده و جریانش تمام شده است.

---

۱. طبری، محمدبن جریر، دلائل الامامة، ص ۱۴۰.

## بررسی منبع

اولین منبع چاپ شده این روایت که در دست ماست، دلائل الامامة طبری شیعی است.<sup>۱</sup> پس از آن، اثبات الوصیه مسعودی با کمی تفاوت.<sup>۲</sup> بعد از آن اعلام الوری<sup>۳</sup> بوده که همان متن اثبات الوصیه است؛ هرچند مدرک او نوادر الحکمة محمدبن احمدبن یحیی است که امروزه در دسترس ما نیست. بعد از آن خرائج راوندی،<sup>۴</sup> پس از آن مناقب ابن شهر آشوب،<sup>۵</sup> سپس اثبات الهداة حرّ عاملی،<sup>۶</sup> بعد از آن، بحرانی<sup>۷</sup> و

۱. طبری، محمدبن جریر، دلائل الامامة، ص ۱۴۰. دو نفر هستند که نامشان محمدبن جریر طبری است. صاحب دلائل الامامة، طبری شیعی است (م قرن ۴) و صاحب تاریخ طبری (م ۳۱۰) سنی است. در مورد این دو شخص به سیر اعلام النبلا ذهبی متعصب مراجعه کنید و ببینید که چگونه غیر منصفانه درباره طبری سنی چندین صفحه بحث دارد، ولی درباره طبری شیعی چند سطر، آن نیز با اهانت می نویسد.
۲. حرّ عاملی، محمدبن حسن، اثبات الوصیه، ص ۱۵۸. در مورد ایشان بحث است که شیعه است یا سنی شافعی. اگر صاحب مروج الذهب و اثبات الوصیه یکی باشند، نظر بنده این است که مروج مسعودی سنی شافعی است.
۳. طبرسی، فضل بن حسن، اعلام الوری، خ ۲۷۲، ب ۵، ف ۳.
۴. راوندی، قطب الدین، خرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۶۴۵.
۵. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۲۲۹.
۶. حرّ عاملی، محمدبن حسن، اثبات الهداة، ج ۳، ص ۱۱۲ و ۱۲۰.
۷. بحرانی، سیدهاشم، مدینه المعاجز، ج ۵، ص ۲۹۳.



سپس، مجلسی در بحارالانوار<sup>۱</sup> این روایت را در منابع ما آورده‌اند. از اهل سنت کسی این روایت را نقل نکرده است.

### بررسی سندی

طبری شیعی در دلائل الامامة سلسله سند را این‌گونه ذکر می‌کند: «بإسناده اخبرني ابوالحسين محمد بن هارون عن الحسن بن علي بن فضال، عن عبد الله الكناني، عن موسى بن بكر، قال: حدثني بشير النبال...»

### محمد بن هارون موسی

مرحوم خویی می‌فرماید: نجاشی درباره محمد بن هارون «رحمت الله علیه» گفته است.<sup>۲</sup> همچنین، نجاشی درباره پدرش، هارون، گفته است: «كنت أحضر في داره مع ابنه أبي جعفر والناس يقرأون عليه؛<sup>۳</sup> من در درس پدرش، هارون شرکت می‌کردم و پسرش نیز در درس بود (هم‌بحث بودیم).»

آیا هم‌بحث بودن دلیل بر وثاقت است؟ به نظر ما هم‌بحث بودن و ترحم نشانه وثاقت نیست. مرحوم خویی نیز این مبنا را قبول ندارد. مقدمه معجم رجال مرحوم خویی ناظر به مقدمه مامقانی است (سعه

۱. مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، ج ۴۷، ص ۱۰۹، ۱۳۲ و ۲۷۴ و ر. ک: مؤسسه معارف

اسلامی، معجم احادیث الامام المهدي عليه السلام، ج ۵، ص ۱۴۹.

۲. خویی، سیدابوالقاسم، معجم رجال الحديث، ج ۱۷، ص ۳۱۸.

۳. نجاشی، احمد بن علی، رجال، ص ۴۳۹.

مشرب مامقانی در مورد توثیق افراد و ارائه طرق مختلف علاوه بر راه‌های توثیق مشهور). مرحوم مامقانی ترصّی و ترحّم را اماره حسن و مدح می‌داند؛ ولی مرحوم خوبی قبول نداشته و ترصّی را بر فاسق نیز جایز می‌داند.<sup>۱</sup> در نتیجه، محمدبن هارون توثیق ندارد.

### بشیر نبال

اسم بشیر نبال در رجال شیخ طوسی آمده است. شیخ گاهی او را از اصحاب امام باقر علیه السلام و گاهی از اصحاب امام صادق علیه السلام می‌داند. نکته‌ای که در رجال شیخ طوسی باید به آن توجه کرد، این است که ملاک شیخ، معاصر بودن افراد با امام معصوم است. از همین رو ابن زیاد را از اصحاب امام حسین علیه السلام و یا زیاد بن ابیه را از اصحاب امام علی علیه السلام می‌داند. بنابراین، این دلیل وثاقت آن‌ها نیست؛ مگر این‌که به وثاقت تصریح کند.

مرحوم کشّی حدیثی را که در طریق آن، محمدبن سنان و صالح بن ابی حماد است، از بشیر نبال نقل می‌کند.<sup>۲</sup> علامه حلی در بحث سندی این روایت می‌فرماید: «لیس صریحاً فی تعدیله وأنا فی روایتہ متوقف؛<sup>۳</sup> من در روایت بشیر توقف می‌کنم.»

۱. خوبی، سید ابوالقاسم، معجم رجال الحدیث، ج ۱، ص ۷۸.

۲. کشّی، محمدبن عمر، رجال الکشی، ص ۴۳۵، ح ۶۸۹؛ ص ۳۸۹ ح ۵۸۴.

۳. حلی، حسن بن یوسف، خلاصة الاقوال، ص ۷۸، شماره ۱۵۲.



مرحوم مامقانی به علامه چنین اشکال می‌کند: اگر شما در روایت وی توقف می‌کنید، چرا اسم ایشان را در قسمت اول کتاب خلاصه الاقوال آورده‌اید؟<sup>۱</sup> از این جهت که روش علامه در خلاصه الاقوال این‌گونه است که عدول را در قسمت اول و ضعاف را در قسمت دوم کتاب خود بیان می‌کند.

گفتنی است اگرچه روش علامه بر همین مبناست، ولی وی برخلاف این روش تصریح دارد. بنابراین، ظاهراً اشکال مامقانی وارد نباشد. ابن داوود (م ۷۴۰) نیز در باب اول رجال خود نام ایشان را آورده و می‌گوید: از رجال کثی استفاده می‌شود که بشیر ممدوح است.<sup>۲</sup> مامقانی در این باره می‌گوید: مدح بشیر به استناد روایتی است که ابن داوود آن را نقل می‌کند.<sup>۳</sup> متن روایت این است:

[رجال الکشي] طاهر بن عيسى الوراق عن محمد بن أيوب عن صالح بن أبي حماد عن ابن أبي الخطاب عن محمد بن سنان عن محمد بن زيد الشحام قال رأيت أبو عبد الله عليه السلام وأنا أصلي فأرسل إلي ودعاني فقال لي من أين أنت قلت من مواليك قال فأني موالي قلت

۱. مامقانی، عبدالله، تنقيح المقال، ج ۱۲، ص ۳۶۶.

۲. ابن داوود، حسن بن علی، رجال، ص ۷۱، شماره ۲۵۳.

۳. مامقانی، عبدالله، تنقيح المقال، ج ۱۲، ص ۳۶۵.

مِنَ الْكُوفَةِ فَقَالَ مَنْ تَعْرِفُ مِنَ الْكُوفَةِ قُلْتُ بِشِيرِ الثَّبَالِ وَشَجْرَةَ قَالَ  
 وَكَيْفَ صَنِيعَتُهُمَا إِلَيْكَ قُلْتُ وَ مَا أَحْسَنَ صَنِيعَتَهُمَا إِلَيَّ. قَالَ خَيْرِ  
 الْمُسْلِمِينَ مِنْ وَصَلِ وَأَعَانَ وَ نَفَعَ مَا بَثُّ لَيْلَةَ قَطُّ وَ لِلَّهِ وَ فِي مَالِي حَقٌّ  
 يَسْأَلُنِيهِ ثُمَّ قَالَ أَيُّ شَيْءٍ مَعَكُمْ مِنَ التَّفَقُّةِ قُلْتُ عِنْدِي مَائَتَا دِرْهَمٍ قَالَ  
 أَرْنِيهَا فَآتَيْتَهُ بِمَا فَزَادَنِي فِيهَا ثَلَاثِينَ دِرْهَمًا وَ دِينَارَيْنِ ثُمَّ قَالَ تَعَشَّ عِنْدِي  
 فَجِئْتُ فَتَعَشَّيْتُ عِنْدَهُ قَالَ فَلَمَّا كَانَ مِنَ الْقَابِلَةِ لَمْ أَذْهَبْ إِلَيْهِ فَأَرْسَلَ  
 إِلَيَّ فِدْعَانِي مِنْ غَدِهِ فَقَالَ مَا لَكَ لَمْ تَأْتِنِي الْبَارِحَةَ قَدْ شَفَقْتَ عَلَيَّ  
 قُلْتُ لَمْ يَجِئْنِي رَسُولُكَ فَقَالَ أَنَا رَسُولُ نَفْسِي إِلَيْكَ مَا دُمْتُ مُقِيمًا فِي  
 هَذِهِ الْبَلَدَةِ أَيُّ شَيْءٍ تَشْتَهِي مِنَ الطَّعَامِ قُلْتُ اللَّبْنَ فَاشْتَرَيْتُ مِنْ أَجْلِي  
 شَاتَا لَبُونًا قَالَ فَقُلْتُ لَهُ عَلِمَنِي دَعَاءٌ قَالَ أَكْتُبْ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ  
 الرَّحِيمِ يَا مَنْ أَرْجُوهُ لِكُلِّ خَيْرٍ وَ آمِنُ سَخَطُهُ عِنْدَ كُلِّ عَشْرَةٍ يَا مَنْ يَعْطِي  
 الْكَثِيرَ بِالْقَلِيلِ وَيَا مَنْ أَعْطَى مَنْ سَأَلَهُ نُحْنًا مِنْهُ وَرَحْمَةً يَا مَنْ أَعْطَى مَنْ  
 لَمْ يَسْأَلْهُ وَ لَمْ يَعْرِفْهُ صَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ وَ أَعْطَانِي بِمَسْأَلَتِكَ خَيْرِ  
 الدُّنْيَا وَ جَمِيعِ خَيْرِ الآخِرَةِ فَإِنَّهُ غَيْرُ مَنْقُوصٍ مَا أَعْطَيْتَ وَ زِدْنِي مِنْ سَعَةِ  
 فَضْلِكَ يَا كَرِيمَ ثُمَّ رَفَعَ يَدَيْهِ فَقَالَ يَا ذَا الْمَنِّ وَ الطُّوْلِ يَا ذَا الْجَلَالِ وَ  
 الْإِكْرَامِ يَا ذَا النِّعْمَاءِ وَ الْجُودِ ارحم شيبتي من النار ثم وضع يديه على  
 حَيْتِهِ وَ لَمْ يَرْفَعْهُمَا إِلَّا وَقَدْ امْتَلَأَ ظَهْرُ كَفْيِهِ دَمُوعًا؛ مُحَمَّدُ بْنُ زَيْدٍ شَحَامٌ  
 كَفَّتْ: مِنْ نَمَازِ مِي خَوَانْدَمِ كِه چِشْمِ حَضْرَتِ صَادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِهِ مِنْ اِفْتَادِ.



کسی را فرستاد، مرا خواست و فرمود: از کدام دسته‌ای؟ عرض کردم: از کوفه. سؤال کرد: در کوفه چه کسی را می‌شناسی؟ عرض کردم: بشیر تَبال و شجره. پرسید: آن‌ها با تو چگونه رفتار می‌کنند؟ عرض کردم: بهترین رفتاری که امکان دارد. فرمود: بهترین مسلمانان کسی است که بیشتر به درد مردم بخورد و به آن‌ها کمک کند و سودمند باشد. من شبی را به صبح نبرده‌ام که در مالم حقی باشد تا از من بازخواست کنند. پرسید: چقدر پول برای خرجی داری؟ عرض کردم: دویست درهم. فرمود: بینم. نشان دادم. سی درهم و دو دینار بر آن افزود و به من داد. سپس فرمود: امشب شام را پیش من بخور. من غذای شب را خدمت ایشان صرف کردم. ولی شب بعد خدمت ایشان نرفتم. فردا شخصی را دنبال من فرستاد. رفتم. فرمود: چرا دیشب نیامدی؟ به یاد تو بودم و منتظرت شدم. عرض کردم: از طرف شما کسی نیامد به من خبر دهد. فرمود: من خودم خبر می‌دهم: تا وقتی در این شهر هستی، مهمان ما باش. حالا بگو بینم چه غذایی میل داری؟ عرض کردم: شیر. یک گوسفند شیرده برای من خرید. عرض کردم: آقا، یک دعا به من بیاموز. فرمود: بنویس. «به نام خداوند بخشنده مهربان. ای آن که هر خیری را از او امید دارم و از خشمش در هر شری ایمنی جویم، ای آن که در برابر عبادت اندک مزد بسیار عطا می‌کند، ای آن که به هر که از او بخواهد می‌بخشد، عطایش از روی مهربانی و رحمت است، ای آن که به هر که از او نخواهد و او را شناسد نیز می‌بخشد، بر محمد و اهل بیت او درود فرست و با درخواستم از تو، همه خیر دنیا و خیر آخرت را به من عطا کن. زیرا آنچه



را تو عطا کردی کاستی ندارد و از احسانت بر من بیفزای ای مهمان‌نواز»  
 آنگاه دست‌های خود را بلند کرده فرمود: «ای دارای عطا و کرم، ای دارای  
 بزرگی و رأفت و محبت، ای دارای بخشش و جود، محاسنم را بر آتش  
 دوزخ حرام کن.» در این موقع دست‌های خود را روی محاسن خویش  
 گذاشت. وقتی برداشت، پشت دست‌هایش پر از اشک شده بود.

مرحوم مامقانی می‌فرماید: این روایت دلیل بر مدح بشیر است؛ چون  
 امام علیه السلام وقتی از برخورد بشیر تبال و شجره با او (زید شحام) سؤال  
 کردند و او برخوردشان را عالی وصف کرد،<sup>۱</sup> امام علیه السلام فرمود: «خیر  
 الْمُسْلِمِينَ مَنْ وَصَلَ وَأَعَانَ وَنَفَعَ.» از این عبارت امام علیه السلام و تطبیق آن بر  
 بشیر، مدح و حُسن او فهمیده می‌شود.

مرحوم خوئی در معجم الرجال الحدیث می‌فرماید: «لکن سند  
 الروایة ضعیف، ولا أقل من جهة صالح بن أبي حماد الرازی.»<sup>۲</sup>

مرحوم مامقانی احسان و عنایت امام باقر علیه السلام به بشیر را دلیل دیگری  
 بر اعتبار بشیر عنوان می‌کند. خلاصه روایت این‌که بشیر به مدینه آمد و به

۱. گویا زید شحام مشکلی مالی داشته که آن‌ها برطرف کرده بودند.

۲. خوئی، سیدابوالقاسم، معجم رجال الحدیث، ج ۳، ص ۳۲۳. همچنین، در همین  
 روایت، امام صادق علیه السلام دعای معروف ماه رجب را به زید شحام تعلیم فرمودند. البته این  
 دعا به خاطر ضعف سندی به جهت مسئله تسامح زیر سؤال نمی‌رود.



غسل احتیاج پیدا کرد. امام علیه السلام دستور دادند برای وی آب تهیه گردد و خودشان برایش آب بردند و غسل را به او یاد دادند.

مرحوم مامقانی می فرماید: «اقل ما یفیده ذلک حسنه.»<sup>۱</sup> آیا کمک

امام علیه السلام به شخصی نشانه خوبی آن شخص یا گویای خوبی معین است؟ خود امام صادق علیه السلام فرمودند: «خَيْرُ الْمُسْلِمِينَ مَنْ وَصَلَ وَأَعَانَ وَنَفَعَ.»

فرزند مرحوم مامقانی نیز در تأیید اعتبار بشیر به پدر خویش می گوید: در سند روایت نقل شده، محمدبن سنان است و شما محمدبن سنان را ثقه دانسته اید. پس این روایت، مدح بشیر است: «تكون حجة عليه لا بد من عده من الحسان.»<sup>۲</sup>

بر این اساس نمی شود به استناد این مطالب حسن بودن و اعتبار بشیر را ثابت کنیم؛ مگر کسی با توجه به مطالب مامقانی، ایشان را به مرحله حسن برساند و مانعی از ناحیه راویان دیگر نیز در سند نباشد. در این صورت، روایت مشکلی ندارد.

---

۱. مامقانی، عبدالله، تنقیح المقال، ج ۱۲، ص ۳۶۵.

۲. همان.



## جلسه پنجم

### روایت ششم

الْفَضْلُ عَنِ ابْنِ أَسْبَاطٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْجَهْمِ قَالَ: سَأَلَ رَجُلٌ أَبَا الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْفَرَجِ؛ فَقَالَ لِي: مَا تَرِيدُ الْإِكْتَارَ أَوْ أَجْمَلَ لَكَ؟ فَقُلْتُ: أُرِيدُ تَجْمُلُهُ لِي. فَقَالَ: إِذَا تَحَرَّكَتْ رَايَاتُ قَيْسٍ بِمِصْرَ وَرَايَاتُ كِنْدَةَ بَخْرَاسَانَ أَوْ ذَكَرَ غَيْرَ كِنْدَةَ؛ مُرِدَى مِنْ أَمَامِ رِضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ دَرَبَارَهُ فَرَجٌ پَرَسِيدٌ؟ فَرَمُودٌ: مَخْتَصِرٌ بَكْوِيمٍ يَأْ مَفْصَلِ شَرْحِ دَهْمٍ؟ عَرَضَ كَرْدٌ: مَخْتَصِرٌ بَفَرْمَايِيدِ. فَرَمُودٌ: هَرِگَاهِ پَرچَمِ هَايِ قَيْسٍ دَرِ مِصْرٍ وَ پَرچَمِ هَايِ بَنِي كِنْدَةَ دَرِ خِرَاسَانَ بَه زَمِينِ كَوْبِيدَه شَد [فَرَجٌ مِي رَسَد].

آیا این روایت بر اصل ظهور خراسانی دلالت دارد و با علائم ظهور مهدی عَلَيْهِ السَّلَامُ مرتبط است؟ سؤال از فرج است. فراز و نشیب‌هایی در تاریخ

- 
۱. مفید، محمدبن محمد، ارشاد، ص ۳۶۰؛ نعمانی، محمدبن ابراهیم، الغیبه، ص ۴۴۸؛ مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۲۱۴، ح ۶۸ و مؤسسه معارف اسلامی، معجم احادیث الامام المهدی عَلَيْهِ السَّلَامُ، ج ۵، ص ۴۰۶. از مصادر اهل سنت هیچ‌یک نقل نکرده است.

شیعه بوده به طوری که اگر به کسی کافر می‌گفتند، برایش آسان‌تر بود تا به او شیعه بگویند. طبق نقل ابن اثیر در سال ۴۰۷ هجری به آفریقا حمله کردند و تمام شیعیان را حتی آنان که به مسجد پناهنده شدند، قتل‌عام کردند.<sup>۱</sup> سلفی‌ها سخت‌ترین فشارها را به شیخ مفید در بغداد وارد کردند.<sup>۲</sup> در نامه امام زمان علیه السلام به شیخ مفید آمده است: «این آتش را اموی‌ها به پا کرده‌اند تا شما را مستأصل کنند. وارد درگیری‌ها نشوید.»

فرزند مرحوم شرف‌الدین برای بنده تعریف کرد که وقتی رژیم اشغالگر به جنوب لبنان حمله کرد، آشپزخانه‌های آن‌ها تا شش ماه از کتابخانه‌های شیعیان به‌عنوان هیزم استفاده می‌کردند.

در روایات آمده است که دو بار (سال‌های ۷۰ و ۱۵۰) بنا بود فرج حاصل شود؛ ولی خداوند فرج را به تأخیر انداخت.<sup>۳</sup> آیا این فرج منظور ظهور امام زمان علیه السلام است؟ به یقین ظهور امام مهدی علیه السلام نبوده؛ چون تولد آن حضرت در سال ۲۵۵ هجری است. پس منظور از فرج، گشایش در امور و کاهش سختی‌ها است. بر این اساس، این روایت نیز بر علائم ظهور و خراسانی دلالت ندارد.

۱. ابن اثیر، علی بن محمد، الکامل فی التاریخ، ج ۵، ص ۶۳۵.

۲. طبرسی، احمد بن علی، احتجاج، ج ۲، ص ۵۹۶.

۳. کلینی، محمد بن یعقوب، کافی، ج ۱، ص ۳۶۸، ح ۱.

## روایت هفتم

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَمِيرٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا جَمِيلُ بْنُ دَرَّاجٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا زَرَّارُ بْنُ أَعْيُنٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: اسْتَعِيدُوا بِاللَّهِ مِنْ شِرِّ السُّفْيَانِيِّ وَالِدِ الْجَالِ وَ غَيْرُهُمَا مِنْ أَصْحَابِ الْفِتَنِ... ثُمَّ يُخْرِجُ الْجُرْهُمِيَّ مِنْ بِلَادِ الشَّامِ وَيُخْرِجُ الْفَحْطَانِيَّ مِنْ بِلَادِ الْيَمَنِ وَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْ هَوْلَاءِ شَوْكَةَ عَظِيمَةً فِي وِلَايَتِهِمْ وَيَغْلِبُ عَلَيَّ أَهْلَهَا الظُّلْمَ وَالْفِتْنَةَ مِنْهُمْ فَبَيْنَا هُمْ كَذَلِكَ يُخْرِجُ عَلَيْهِمُ السَّمْرَقَنْدِيَّ مِنْ خِرَاسَانَ مَعَ الرَّايَاتِ السُّودِ وَالسُّفْيَانِيَّ مِنَ الْوَادِي الْيَابِسِ مِنْ أَوْدِيَةِ الشَّامِ وَهُوَ مِنْ وَلَدِ عَتَبَةَ ابْنِ أَبِي سَفْيَانَ وَهَذَا الْمَلْعُونُ يَظْهَرُ الرَّهْدَ قَبْلَ خُرُوجِهِ...<sup>۱</sup> امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: از شرّ سفیانی و دجال و نظایر آنان از فتنه‌گران به خدا پناه ببرید. سپس جرهمی از سرزمین شام ظهور خواهد کرد و یمانی نیز از بلاد یمن. هر یک از آنان شوکت و جلالی در کشورشان دارند و در آن بلاد غالباً فتنه و ظلم حاکم است. ناگهان سمرقندی از خراسان با پرچم‌های سیاه قیام می‌کند. سفیانی نیز از منطقه‌ای در شام به نام وادی یابس خروج می‌کند. او از فرزندان عتبه بن ابی سفیان است. این ملعون در ابتدای امر تظاهر به زهد می‌کند...

شاهد در «یُخْرِجُ عَلَيْهِمُ السَّمْرَقَنْدِيَّ مِنْ خِرَاسَانَ مَعَ الرَّايَاتِ السُّودِ»

است که این روایت را جزو روایات خراسانی قرار می‌دهد.

۱. میر لوحی سبزواری، محمدبن محمد، کفایة المهتدی فی معرفة المهتدی عَلَيْهِ السَّلَامُ، ص ۶۴۷.

## بررسی روایت

- این کتاب «وجاده» است؛ یعنی طریقی به کتاب و مؤلف نداریم. با توجه به فرمایش آقابزرگ تهرانی این کتاب غامض است.<sup>۱</sup> اگر ثابت شود که این کتاب در دسترس مردم بوده تا از وجاده بودن خارج و مشکل غامض بودن آن نیز حل شود، روایت مشکل سندی ندارد؛ وگرنه اشکال روایت بر قوت خود باقی است.

- اما محتوای این روایت از لحاظ دلالت چگونه قابل تطبیق است؟ شخص سمرقندی که از خراسان خارج می‌شود چه کسی است؟ آیا ابومسلم خراسانی است یا احتمالات دیگری که درباره خراسانی داده شده است؟<sup>۲</sup>

- این متن با متون دیگر نمی‌سازد؛ چون در ادامه روایت این گونه آمده است:

یمانی، سفیانی را شکست داده و پس از این که سفیانی و پسرش را در رودخانه «لو» قطعه‌قطعه می‌کند، در حالی که فارغ از دشمنان است، سی سال حکومت و سلطنت می‌کند. پس از آن، حکومت را به پسر خود، سعید می‌سپارد، در حالی که [خود] به شهر مکه پناه برده و منتظر ظهور حضرت حجت علیه السلام می‌ماند. تا اینکه از دنیا رفته و پسرش بعد از وفات پدر نزدیک به چهل سال در حکومت و سلطنت

۱. تهرانی، آقابزرگ، محمد محسن، الذریعة، ج ۱، ص ۹۲ و ج ۱۰، ص ۱۶۲.

۲. ناگفته نماند که احتمال سید بن طاووس به عنوان خراسانی، منتفی است.



باقی می ماند. [لکن] هر دو با دعای حضرت به دنیا برمی گردند.<sup>۱</sup>

بر اساس این روایت، یمانی کسی است که هفتاد سال قبل از ظهور می آید. این مسئله با روایات دیگر سازگاری ندارد.

### نتیجه

اصل یمانی و خراسانی در روایات آمده است؛ ولی این که آیا خراسانی از علائم ظهور است یا از علائم گشایش برای شیعه؛ این دو با یکدیگر تفاوت دارد. پس این روایت از نظر متن مشکل دارد.

### روایت هشتم

عنه؛... سَيْفُ بْنُ عَمِيرَةَ عَنْ بَكْرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَزْدِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: خُرُوجُ الثَّلَاثَةِ الْخُرَاسَانِيِّ وَالسُّفْيَانِيِّ وَالْيَمَانِيِّ فِي سَنَةِ وَاحِدَةٍ فِي شَهْرٍ وَاحِدٍ فِي يَوْمٍ وَاحِدٍ وَلَيْسَ فِيهَا رَايَةٌ بِأَهْدَى مِنْ رَايَةِ الْيَمَانِيِّ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ؛<sup>۲</sup> أَمَامَ صَادِقٍ عليه السلام فَرَمُود: أَيْنَ سَهْ نَفْرَ، خُرَاسَانِي وَسُفْيَانِي وَيَمَنِي فِي يَوْمٍ وَاحِدٍ وَفِي سَنَةٍ وَاحِدَةٍ وَفِي يَوْمٍ وَاحِدٍ. او مردم را خواهند کرد. پرچم هیچ کدام مانند شخص یمنی نیست. او مردم را به سوی حق راهنمایی می کند.

۱. « ثُمَّ يَعِيشُ فِي سُلْطَنَتِهِ فَارِعَاً مِنَ الْأَعْدَاءِ ثَلَاثِينَ سَنَةً، ثُمَّ يَفُوضُ الْمَلِكُ بَابْنِهِ السَّعِيدِ وَيَأْوِي مَكَّةَ وَيَنْتَظِرُ ظُهُورَ قَائِمِنَا عليه السلام حَتَّى يَتَوَفَّى فِيبِقِي ابْنِهِ بَعْدَ وِفَاةِ أَبِيهِ فِي مَلِكِهِ وَسُلْطَانَتِهِ قَرِيبًا مِنْ أَرْبَعِينَ سَنَةً وَهُمَا يَرْجِعَانِ إِلَى الدُّنْيَا بِدَعَاءِ قَائِمِنَا عليه السلام. »

۲. مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۲۱۰، ح ۵۲.



مرجع ضمیر در «عنه» کیست؟ آیا فضل بن شاذان است یا ابن ابی عمیر؟ هر کدام که باشد مشکل دارد. اگر از سند اغماض کنیم، از این روایت استفاده می‌شود که خراسانی معهود، کسی است که در آخرالزمان می‌آید و غیر از کسانی است که آمده‌اند. پس اگر سند درست شود، روایت از نظر متن روشن است (مشکل دلالی ندارد).

### روایت نهم

نفس زکیه و خراسانی

أَخْبَرَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ حَسَّانَ الرَّازِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الْكُوفِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَبَلَةَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْرَةَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قُلْتُ لَهُ: جَعَلْتُ فِدَاكَ مَتَى خَرُوجَ الْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ? فَقَالَ: يَا أبا مُحَمَّدٍ إِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ لَا نَوْقَتُ وَقَدْ قَالَ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: كَذَبَ الْوَقَاتُونَ. يَا أبا مُحَمَّدٍ إِنَّ قَدَامَ هَذَا الْأَمْرِ خَمْسَ عِلَامَاتٍ أَوْ هُنَّ النَّدَاءُ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ وَخُرُوجَ السُّفْيَانِيِّ وَخُرُوجَ الْخُرَّاسَانِيِّ وَقَتْلَ النَّفْسِ الزَّكِيَّةِ وَخَسْفَ بِالْبَيْدَاءِ...؛ ابوبصیر از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ روایت می‌کند: به حضرت عرض کردم: فدایت کردم خروج قائم عَلَيْهِ السَّلَامُ چه زمانی خواهد بود؟ فرمود: ای ابا محمد! ما خاندان، هرگز وقتی را معین نمی‌کنیم؛ زیرا محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ



فرموده است: «تعیین وقت کنندگان دروغ می‌گویند.» ای ابا  
محمّد! همانا پیشاپیش این امر پنج نشانه است: نخستین آن‌ها  
ندایی است در ماه رمضان، و [چهار مورد بعدی] خروج سفیانی،  
خروج خراسانی، کشته‌شدن نفس زکیّه و فرورفتن زمین در دشت  
بیدا است.

در این روایت درباره محمدبن حسان رازی گفته شده است: «ضعیف  
جداً». محمدبن علی کوفی نیز مشکل دارد. این روایت را غیر از نعمانی  
تا زمان مرحوم مجلسی کسی نقل نکرده و به مثبت بودن حرکت خراسانی  
نیز اشاره‌ای نشده است.

## جمع‌بندی نهایی

ما از بین این روایات فقط چند روایت داریم که بر خراسانی تصریح دارد که هیچ‌کدام از آن‌ها نیز صحیح‌السند نبود؛ اما از طریق تواتر اجمالی - اگر به این حد برسد - یا استفاضه می‌توانیم بگوییم در روایات به خراسانی اشاره شده است؛ هرچند مشکل دلالت موجود است که آیا خراسانی، همان خراسانی علائم ظهور است؟ یا آن خراسانی است که باعث سرنگونی عباسیان شد (هلاکوخان)؟ یا آن خراسانی است که حکومت امویان را ساقط کرد (ابومسلم خراسانی)؟ و یا همان سیدبن طاووس است؟ دلالت هیچ‌یک از این احتمالات برای ما روشن نیست.

نجم‌الدین طبسی

قم / حوزه علمیه

۱۴۰۲/۳/۱۴

## کتابنامہ

- قرآن کریم

۱. ابن حماد، ابو عبد اللہ، نعیم بن حماد، (۱۴۱۴ق)، فتن، بیروت: دار الفکر.
۲. -----، (بی تا). الفتن، بیروت: دار الکتب العلمیة، منشورات محمد علی بیضون.
۳. ابن شہر آشوب، محمد بن علی، (۱۴۰۲ق)، مناقب آل ابی طالب، ج ۲، تہران: المکتبۃ الاسلامیة.
۴. ابن طاووس، علی بن موسی، (۱۴۱۷ق)، اقبال الاعمال، ج ۱، بیروت: مؤسسہ اعلمی.
۵. ابن طاووس، علی بن موسی، (۱۴۱۹ق). فلاح السائل ونجاح المسائل، ج ۱، قم: دفتر تبلیغات اسلامی.
۶. ابن ابی الحدید، عبد الحمید بن ہبۃ اللہ، (۱۳۷۸ق). شرح نہج البلاغہ، محقق: محمد ابو الفضل ابراہیم، ج ۱، بیروت: دار الکتب العربیة.

۷. ابن اسحاق، ابراهیم بن محمد، (۱۴۰۷ق). الغارات، محقق: سید عبدالزهرا، حسینی خطیب، بیروت: دار الأضواء.
۸. ابن بابویه، محمد بن علی (صدوق)، (۱۳۹۵). کمال الدین و تمام النعمة، محقق: علی اکبر غفاری، چ ۲، تهران: انتشارات اسلامیة.
۹. ابن خلکان، ابوالعباس احمد بن محمد، (۱۳۹۸ق). وفيات الأعیان و انباء ابناء الزمان، محقق: احسان عباسی.
۱۰. ابن منادی، احمد، (بی تا)، الملاحم. محقق: عبدالکریم عقیلی، بی جا، بی نا.
۱۱. ابن منظور، محمد بن مکرم، (۱۴۱۴ق). لسان العرب، بیروت: دار الفکر.
۱۲. اصفهانی، ابوالفرج، علی بن حسین، (بی تا). مقاتل الطالبیین، محقق: سید احمد صقر، سید احمد، چ ۱، بیروت: دارالمعرفة.
۱۳. بحرانی، سید هاشم بن سلیمان، (۱۴۱۳ق). مدينة المعاجز الأئمة الإثنی عشر، چ ۱، قم: مؤسسه معارف اسلامی.
۱۴. بغدادی، عبدالمؤمن عبدالحق، (بی تا). مراد الإطلاع علی أسماء الأمکنة والبقاع، بیروت: إحياء الكتب العربية.
۱۵. تستری، محمد تقی، (۱۴۱۰ق)، قاموس الرجال، چ ۲، قم: مؤسسه نشر اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۱۶. تهرانی، آقابزرگ، (بی تا). الذریعة إلى تصانیف الشيعة، بی جا، بی نا.

١٧. حرّ عاملى، محمد بن حسن، (١٤٢٥ق). اثبات الهداة بالنصوص

والمعجزات، ج١، بيروت: اعلمى.

١٨. حلّى، ابو محمد، حسن بن سليمان، (١٤٢٣ق)، مختصر بصائر

الدرجات، تحقيق: سرشار طهرانى ميانجى، عبادالله، بيروت: دار المفيد.

١٩. حلّى، حسن بن يوسف (علامه حلّى)، (بى تا). خلاصة الأحوال فى

معرفة أحوال الرجال، ج٢، نجف: انتشارات چاپخانه حيدريه و نشر الفقاهة.

٢٠. حموى بغدادى، ياقوت بن عبدالله، (١٣٩٩ق)، معجم البلدان، بيروت:

دار احياء التراث العربى.

٢١. خويى، سيدابوالقاسم، بى تا، معجم رجال الحديث وتفصيل طبقات

الرواة، قم: منشورات مدينة العلم.

٢٢. ذهبى، محمد بن احمد، (١٤١٧ق)، سير اعلام النبلاء، تحقيق:

الارنؤوط، شيعب و العرقسوسى، محمد نعيم، ج١١، بيروت: مؤسسة الرسالة.

٢٣. -----، (بى تا). ميزان الاعتدال فى نقد الرجال، محقق:

على محمد البجاوى، بيروت: دارالفكر.

٢٤. راوندى، قطب الدين، (١٤٠٩ق)، الخرائج والجرائح، ج١، قم: مؤسسه

امام المهدي.

٢٥. سفارينى نابلسى، شمس الدين، محمد بن احمد، بى تا، لوائح الأنوار

البهية، قاهره: مجله المنار.

٢٦. صافى گليبايگانى، لطف الله، (١٤٢٨ق). منتخب الأثر فى الإمام الثانى

عشر عليه السلام، ج٢، تهران: مكتبة الصدر.

۲۷. صدر، سید محمد، (۱۴۱۲ق)، تاریخ ما بعد الظهور، بیروت: دار التعارف للمطبوعات.
۲۸. -----، (۱۴۱۲ق). تاریخ الغيبة الصغری، بیروت: دار التعارف للمطبوعات.
۲۹. طبری، محمد بن جریر، (۱۴۰۸ق)، تاریخ الامم والملوک (تاریخ طبری)، ج ۲، دار الکتب العلمیة.
۳۰. طبری، محمد بن رستم، (بی تا). دلائل الإمامة، ج ۳، قم: منشورات الرضی.
۳۱. طبرسی، فضل بن حسن، (۱۴۱۷ق). إعلام الوری بأعلام الهدی، ج ۱، قم: مؤسسة آل البيت لإحياء التراث.
۳۲. -----، (۱۳۸۳ش)، فی رحاب حکومت الإمام المهدي، ترجمه: رهبی، احمد سامی، ج ۳، قم.
۳۳. -----، (۱۳۸۶ش)، نشانه‌هایی از دولت موعود، ج ۲، قم: انتشارات بوستان کتاب.
۳۴. طریحی، فخرالدین، (۱۰۸۵ق)، مجمع البحرین، تهران: نشر مرتضوی.
۳۵. طبسی، نجم‌الدین، (۱۳۹۶). تا ظهور، ج ۵، قم: بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود.
۳۶. طوسی، ابن حمزه، محمد بن علی، (۱۴۱۹ق). الثاقب فی المناقب، محقق: رضا علوان نبیل، ج ۳، قم: انتشارات انصاریان.



۳۷. طوسی، ابوجعفر، محمدبن حسن، (۱۳۸۴ش)، اختیار معرفة الرجال،  
تصحیح: مصطفوی، حسن، مشهد: چاپخانه دانشگاه مشهد.
۳۸. -----، (۱۴۲۲ق)، الفهرست، تحقیق: قیومی، شیخ  
جعفر، چ ۲، قم: مؤسسه نشر الفقاہة.
۳۹. طوسی، محمدبن حسن، (۱۴۱۱ق). الغیبة، چ ۱، قم: بنیاد معارف  
اسلامی.
۴۰. -----، (۱۳۶۳). الإستبصار فیما اختلف فیہ الأخبار،  
محقق: سیدحسن موسوی خراسان، چ ۴، تهران: دار الکتب الإسلامیة.
۴۱. -----، (۱۴۱۴ق). الأملی، چ ۱، قم: دار الثقافة.
۴۲. عسقلانی، ابن حجر، احمدبن علی، (۱۴۰۴ق)، تهذیب التهذیب، چ ۱،  
بیروت: دار الفکر.
۴۳. -----، (۱۴۰۷ق). لسان المیزان، چ ۱، بیروت: دار الفکر.
۴۴. غماری، احمدبن محمدبن صدیق، (۱۴۲۸ق)، فتح الملک العلی بصحة  
حدیث باب مدینة العلم علی، تحقیق: الفهداوی، عمار عبدالامیر، چ ۱، قم:  
دلیل ما.
۴۵. غضائری، احمدبن حسین، (بی تا). رجال ابن غضائری، محقق: سید  
محمد رضا حسینی جلالی، چ ۱.
۴۶. عیاشی، محمدبن مسعود، (بی تا). تفسیر عیاشی، محقق: سیدهاشم  
رسولی محلاتی، تهران: المكتبة العلمية الإسلامية.
۴۷. فتلاوی، مهدی حمد، (۱۴۲۷ق). نهج الخلاص، چ ۱، بیروت،



٤٨. فيض كاشاني، محسن، (١٣٧١ش)، نوادر الاخبار في ما يتعلق باصول الدين، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقيقات فرهنگي.
٤٩. كاظمي، سيدمصطفى سيدآل حيدر، بي تا، بشارة الإسلام في علامات المهدي، تحقيق: الحسن، نذار، قم: مؤسسه عاشورا.
٥٠. كاظمي، عبدالنبي، (١٤٢٥ق). تكلمة الرجال، محقق: سيدصادق بحر العلوم، ج ١، قم: انتشارات انوار الهدى.
٥١. كشي، محمدبن عمر، (١٤٢٤ق). رجال كشي (إختيار معرفة الرجال)، مصحح: محمدبن حسن طوسي، محقق: حسن مصطفوي، ج ١، تهران: مؤسسه چاپ و نشر وزارت فرهنگ.
٥٢. كليني، محمدبن يعقوب، (١٣٩١ش)، كافي، تحقيق: غفاري، علي اكبر، تهران: دار الكتب الإسلامية.
٥٣. كوراني عاملي، علي، بي تا، عصر الظهور، ج ١٣، دار الهدى.
٥٤. مامقاني، عبدالله، (١٤٢٦ق)، تنقيح المقال في علم الرجال، ج ١، قم: مؤسسه آل البيت لإحياء التراث.
٥٥. -----، (١٤١١ق). مقباس الهداية في علم الدراية، محقق: محمدرضا مامقاني، ج ١، قم: مؤسسه آل البيت لإحياء التراث.
٥٦. مجلسي، محمدباقر، (١٤٠٣ق)، بحار الأنوار، ج ٢، بيروت: مؤسسه الوفاء.
٥٧. -----، (١٤٠٤ق). مرآة العقول في شرح اخبار آل الرسول، ج ٢، تهران: دار الكتب الإسلامية.



۵۸. مجلسی، محمدتقی، (۱۴۰۶ق). روضة المتقين فی شرح من لا یحضره الفقیه، محقق: حسین موسوی کرمانی و شیخ علی پناه اشتهاردی، ج ۲، قم: مؤسسه فرهنگی اسلامی کوشانبور.
۵۹. مسعودی، علی بن حسین، (۱۴۰۴ق)، اثبات الوصیة للإمام علی بن ابی طالب، نجف: چاپخانه حیدریه.
۶۰. مفید، محمدبن محمدبن نعمان، (شیخ مفید)، (۱۴۱۴ق)، الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، تحقیق: مؤسسة آل البيت، ج ۱، قم: انتشارات کنگره شیخ مفید.
۶۱. مقدسی شافعی، یوسف بن یحیی، (۱۴۱۶ق)، عقد الدرر فی اخبار المنتظر، ج ۱، قم: انتشارات نصاب.
۶۲. میر لوحی سبزواری، محمدبن محمد، (۱۴۲۶ق)، کفایة المهتدی فی معرفة المهدی علیه السلام، ج ۱، قم: دارالتفسیر.
۶۳. مازندرانی، محمد صالح بن احمد، (۱۳۸۲). شرح الکافی للأصول و الروضة، محقق: ابوالحسن شعرانی، ج ۱، تهران: المكتبة الإسلامية.
۶۴. مرعشی نجفی، سیدشهاب الدین، (۱۴۰۸ق). ملحقات احقاق الحق، ج ۱، قم: مكتبة آیت الله مرعشی نجفی.
۶۵. مزی، یوسف، جمال الدین، (۱۴۰۰ق). تهذیب الکمال، محقق: معروف، بشار عواد، بیروت: مؤسسة الرسالة.
۶۶. موسوی خویی، سید ابوالقاسم، (۱۳۷۲). معجم رجال الحدیث و تفصیل طبقات الرجال، ج ۱، قم: مرکز الثقافة الإسلامية فی العالم.

۶۷. مؤمن مدرس خاتون آبادی، محمدرضا بن محمد، (بی تا). جنات الخلود، خطی.
۶۸. مؤسسه معارف اسلامی، (۱۴۲۶ق)، معجم احادیث الإمام المهدي عليه السلام، قم: مؤسسه معارف اسلامی با همکاری مسجد مقدس جمکران.
۶۹. نعمانی، محمد بن ابراهیم، بی تا، الغیبة، تحقیق: غفاری، علی اکبر، چ ۱، تهران: مکتبه الصدوق.
۷۰. نمازی شاهرودی، علی بن محمد، (۱۴۱۲ق)، مستدرکات علم رجال الحديث، چ ۱، تهران: شفق.
۷۱. نجاشی، احمد بن علی، رجال، (۱۳۶۵)، چ ۶، قم: مؤسسه نشر اسلامی وابسته به جامعه مدرسین.
۷۲. نیشابوری، مسلم بن حجاج، (۱۴۲۸ق). صحیح مسلم، ج ۲، بیروت: دار المعرفة.
۷۳. نیلی، بهاء الدین، علی بن عبدالکریم، (۱۴۲۶ق). سرور أهل الإيمان فی علامات ظهور صاحب الزمان عليه السلام، محقق: العطار، قیس، قم: دلیل ما.
۷۴. واسطی بغدادی، احمد بن حسین، (۱۳۶۴ش)، رجال ابن غضائری، چ ۱، قم: دار الحديث.